

## منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله

\* \* \*

۱

سبحانک اللهم یا الهی کیف اذکرک بعد الذی ایقنت بأن السن العارفين کلت عن ذکرک و ثنائک و منعت طیور افئدة المشتاقين عن الصعود الی سماء عزک و عرفانک  
لو اقول یا الهی بانک انت عارف اشاهد بأن مظاهر العرفان قد خلقت بأمرک و لو اقول بانک انت حکیم اشاهد بأن مطالع الحکمة قد ذوتت بارادتک و ان قلت بانک انت الفرد الاحظ بأن حقایق التفريد قد بعثت بانشائک و ان قلت انک انت العليم اشاهد بأن جواهر العلم قد حقت بمشیتک و ظهرت بابداعک  
فسبحانک سبحانک من ان تشير بذکر او توصف بثناء او باشارة لأن کلّ ذلك لم یکن الا وصف خلقتک و بعث بأمرک و اختراعک و کلما یذکرک الذاکرون او یعرج الی هوآء عرفانک العارفون یرجعن الی النقطة الّتی خضعت لسلطانک و سجدت لجمالک و ذوتت بحركة من قلمک  
بل استغفرک یا الهی عن ذلك لأنّ بذلک یثبت النسبة بین حقایق الموجودات و بین قلم امرک فسبحانک سبحانک من ذکر نسبتهم الی ما ینسب الیک لأنّ کلّ النسب مقطوعة عن شجرة امرک و کلّ السبل ممنوعة عن مظهر نفسک و مطلع جمالک  
فسبحانک سبحانک من ان تذکر بذکر او توصف بوصف او تشی بثناء و کلما امرت به عبادک من بدایع ذکرک و جواهر ثنائک هذا من فضلک علیهم لیصعدنّ بذلک الی مقرّ الذی خلق فی کینویاتهم من عرفان انفسهم  
و انک لم تزل کنت مقدّساً عن وصف ما دونک و ذکر ما سواک و تكون بمثل ما کنت فی ازل الآزال لا اله الا انت المتعالی المقتدر المقدّس العليم

۲

اول الأمر عرفان الله و آخره هو التمسک بما نزل من سماء مشیته المهيمنة علی من فی السموات و الأرضین

۳

امری که لم یزل و لا یزال مقصود نبین و غایة رجای مرسلین بوده بارادة مطلقه و مشیت نافذه ظاهر شده اوست موعودی که جمیع کتب الهی باو بشارت داده مع ذلك اهل ارض از او غافل و محجوب مشاهده میشوند  
بگو ای اولیای حقّ جهد نمائید شاید بعرفانش فائز گردید و بما ینبغی عامل اینست امری که اگر یک قطره در سیلش کم شود صد هزار بحر مکافات آن را مشاهده نماید یعنی مالک شود بگو ای دوستان این شأن عظیم را از دست مدهید و از این مقام بلند غافل مشوید عباد عالم بتصور موهوم چه مقدار جانها انفاق نموده و مینمایند و شما الحمد لله بمقصود فائزید و

بموعود رسیده‌اید باعانت حقّ جلّ جلاله این مقام را حفظ نمائید و بآنچه سبب و علّت ارتفاع امر است تمسّک جوئید آنّه  
یأمرکم بالمعروف و بما یرتفع به مقام الانسان فی الامکان تعالی الرحمن منزل هذا اللّوح البدیع

۴

امروز روز فضل اعظم و فیض اکبر است باید کل بکمال اتّحاد و اتّفاق در ظلّ سدره عنایت الهی ساکن و مستریح باشند و  
تمسّک نمایند بآنچه الیوم سبب عزّت و ارتفاع است طوبی لقوم تحرّک علی ذکرهم قلمی الأعلى و نعیماً للذین سترنا اسمائهم  
حکمة من عندنا

از حقّ بطلبید تا جمیع را مؤیّد فرماید بر آنچه لدی العرش مقبولست زود است بساط عالم جمع شود و بساط دیگر  
گسترده گردد ان ربّک لهو الحقّ علام الغیوب

۵

امروز روزی است که بحر رحمت ظاهر است و آفتاب عنایت مشرق و سحاب جود مرتفع باید نفوس پژمرده را بنسائم محبّت و  
مودّت و میاه مرحمت تازه و خرّم نمود

احبّای الهی در هر مجمع و محفلی که جمع شوند باید بقسمی خضوع و خشوع از هر یک در تسیح و تقدیس الهی  
ظاهر شود که ذرات تراب آن محلّ شهادت دهند بخلوص آن جمع و جذبۀ بیانات روحانیّه آن انفس زکیّه ذرات آن تراب را  
اخذ نماید نه آنکه تراب بلسان حال ذکر نماید انا افضل منکم چه که در حمل مشقّات فلاحین صابرم و بکلّ ذی روح  
اعطای فیض فیاض که در من ودیعه گذارده نموده و مینمایم مع همه این مقامات عالیه و ظهورات لاتحصی که جمیع مایحتاج  
وجود از من ظاهر است باحدی فخر نموده و نمینمایم و بکمال خضوع در زیر قدم کل ساکنم....

لذا باید کل با یکدیگر برفق و مدارا و محبّت سلوک نمایند و اگر نفسی از ادراک بعضی مراتب عاجز باشد یا نرسیده  
باشد باید بکمال لطف و شفقت با او تکلم نمایند و او را متذکّر کنند من دون آنکه در خود فضلی و علوی مشاهده نمایند  
اصل الیوم اخذ از بحر فیوضات است دیگر نباید نظر بکوچک و بزرگی ظروف باشد یکی کفی اخذ نموده و دیگری  
کأسی و همچنین دیگری کوبی و دیگری قدری

امروز نظر کل باید باموری باشد که سبب انتشار امر الله گردد حقّ شاهد و گواه است که ضرری از برای این امر الیوم  
اعظم از فساد و نزاع و جدال و کدورت و برودت مابین احباب نبوده و نیست اجتنبوا بقدره الله و سلطانه ثمّ الفوا بین القلوب  
باسمه المؤلّف العلیم الحکیم

از حقّ جلّ جلاله بخواهید که بلذّت اعمال در سبیل او و خضوع و خشوع در حبّ او مرزوق شوید از خود بگذرید و  
در سایرین نگرید منتهای جهد را در تربیت ناس مبذول دارید امری از حقّ پوشیده نبوده و نیست اگر برضای حقّ حرکت نمایند  
بفیوضات لاتناهی فائز خواهند شد اینست کتاب مبین که از قلم امر ربّ العالمین جاری و ظاهر شد تفکّروا فیما نزل فیهِ و  
کونوا من العالمین

۶

جمیع احزاب مختلفه ارض منتظر و چون آفتاب حقیقت از افق عالم طالع کل معرض الا من شاء الله اگر الیوم مقامات نفوس  
موقنه ذکر شود بیم آنست از فرط سرور بعضی هلاک شوند

نقطه بیان میفرماید نطفه یکساله یوم ظهور او اقوی است از کلّ من فی البیان و همچنین میفرماید و قد کتبت جوهره فی ذکرة و هو انه لا یشار بشارتی و لا بما نزل فی البیان

اگر نفسی در بحور مستوره در این کلمه علیا تفکر نماید فی الجملة بر مقام این امر اعظم اقدس اعلی آگاه شود مقام ظهور که معلوم شد مقام طائفین معلوم و واضح است لعمر الله نفسی که از نفسی در این امر برآید معادله نمینماید باو کنوز ارض طوبی لمن فاز ویل للغافلین

## ۷

فی الحقیقه امروز روز مشاهده و اصفا است هم ندای الهی مرتفع است و هم انوار وجه از افق ظهور مشرق و لائح باید جمیع آنچه شنیده شد محو نمود و بعدل و انصاف در آیات و بیانات و ظهورات ناظر شد

امروز عظیم است چه که در جمیع کتب بیوم الله معروف جمیع انبیا و اصفیا طالب لقای این یوم بدیع بوده اند و همچنین احزاب مختلفه ارض و چون آفتاب ظهور از سماء مشیت الهی اشراق نمود کل منصعق و مدهوش مشاهده گشتند الا من شاء الله

یا ایها الذاکر حجاب اکبر بشر را از مشاهده منع نمود و از شنیدن ندا بازداشت انشاء الله آفاق بنور اتفاق منور شود و در جبین جمیع من علی الارض نقش خاتم الملک لله منطبع گردد....

## ۸

تالله الحقّ تلك ایام فیها امتحن الله کلّ النبیین و المرسلین ثمّ الذینهم كانوا خلف سرادق العصمة و فسطاط العظمة و خباء العزة و کیف هؤلاء المشرکین

## ۹

یا حسین بعضی از احزاب ارض منتظر ظهور حسینی بودند چه که از قبل اصفیای حقّ جلّ جلاله عباد را بشارت داده اند بظهور آن حضرت بعد از قائم و همچنین اخبار فرمودند که در حین ظهور آن مطلع فیوضات الهی جمیع انبیا و مرسلین حتی قائم در ظلّ علم مبارک آن حضرت جمع میشوند چون وقت رسید و عالم بانوار وجه منور گشت کل اعراض نمودند مگر نفوسی که اصنام ظنون و هوی را بقوت مالک اسماء شکستند و قصد مدینه ایقان نمودند امروز رحیق مختوم باسم قیوم ظاهر و جاری خذ كأساً منه ثمّ اشرب بهذا الاسم المبارک المحمود....

## ۱۰

میقات امم منقضى شد و وعده های الهی که در کتب مقدسه مذکور است جمیع ظاهر گشت و شریعة الله از صهیون جاری و اراضی و جبال اورشلیم بتجلیات انوار ربّ مزین طوبی لمن تفکر فیما نزل فی کتب الله المهیمن القیوم ای دوستان الهی تفکر نمائید و باذان واعیه اصغای کلمه الله کنید تا از فضل و رحمت او از زلال استقامت بیاشامید و در امر الله مثل جبل راسخ و ثابت باشید

در کتاب اشعیا میفرماید ادخل الی الصخرة و اختبئ فی التراب من امام هیبة الربّ و من بهاء عظمته اگر نفسی در همین آیه تفکر نماید بر عظمت امر و جلالت قدر یوم الله مطلع میشود و در آخر آیه مذکوره میفرماید و یسمو الربّ وحده فی

ذلک الیوم امروز روزیست که کرسی داود بطلعت موعود مزین شده و امروز روزی است که ذکرش در کل کتب از قلم امر ثبت گشته ما من آیه الآ و قد تنادی بهذا الاسم و ما من کتاب الآ و یشهد بهذا الذکر المبین لو نذکر ما نزل فی الکتب و الصّحف فی ذکر هذا الظهور لیصیر هذا اللوح ذا حجم عظیم باید الیوم کلّ بعنایات الهیّه مطمئن باشند و بکمال حکمت در تبلیغ امر جهد نمایند تا جمیع بانوار فجر معانی منور شوند

۱۱

حبّذا هذا الیوم المبارک الّذی لا تعادله القرون و الأعصار حبّذا هذا الیوم اذ توجّه وجه القدم الی مقامه اذ نادت الأشياء و عن ورائها الملاء الأعلى یا کرمل انزلی بما اقبل الیک وجه الله مالک ملکوت السماء و فاطر السماء اذاً اخذها اهتزاز السورور و نادت بأعلى التداء نفسی لاقبالک الفداء و لعنایتک الفداء و لتوجهک الفداء قد اهلکنی یا مطلع الحیوة فراقک و احرقنی هجرک لک الحمد بما اسمعتنی ندائک و شرقتنی بقدمک و احییتنی من نفحات آیاتک و صریر قلمک الّذی جعلته صوراً بین عبادک فلماً جاء امرک المبرم نفخت فیہ اذاً قامت القيامة الكبرى و ظهرت الأسرار المکنونة فی خزائن مالک الأشياء

فلماً بلغ ندائها الی ذاک المقام الأعلى قلنا یا کرمل احمدی ربک قد کنت محترقة بنار الفراق اذاً ماج بحر الوصال امام وجهک بذلک قرّت عینک و عین الوجود و ابتسم ثغر الغیب و الشهود طویبی لک بما جعلک الله فی هذا الیوم مقرّ عرشه و مطلع آیاته و مشرق بیناته طویبی لعبد طاف حولک و ذکر ظهورک و بروزک و ما فزت به من فضل الله ربک خدی كأس البقاء باسم ربک الأبهی ثم اشکره بما بدّل حزینک بالسورور و همک بالفرح الأكبر رحمة من عنده انه هو یحبّ المقام الّذی استقرّ فیہ عرشه و تشرّف بقدمه و فاز بلقائه و فیہ ارتفع ندائه و صعدت زفراته

یا کرمل بشری صهیون قولی اتی المکنونون بسلطان غلب العالم و بنور ساطع به اشرفت الأرض و من علیها ایاک ان تكونی متوقفة فی مقامک اسرعی ثم طوفی مدینة الله الّتی نزلت من السماء و کعبة الله الّتی کانت مطاف المقرّیین و المخلصین و الملائکة العالین و احبّ ان ابشر کلّ بقعة من بقاع الأرض و کلّ مدینة من مدائنها بهذا الظهور الّذی به انجذب فؤاد الطور و نادت السدرة الملک و الملكوت لله ربّ الأریاب هذا یوم فیہ بشرّ البحر البرّ و اخبره بما یظهر من بعد من عنایات الله المکنونة المستورة عن العقول و الأبصار یا بحر افرح سوف تجری سفینة الله علیک و یظهر به اهل البهائم الّذین ذکرهم فی کتاب السماء

تبارک مولی الوری الّذی بذکره انجذبت الذرات و نطق لسان العظمة بما کان مکنوناً فی علمه و مخزوناً فی کنز قدرته انه هو المهیمن علی من فی الأرض و السماء باسمه المقتدر العزیز المنیع

۱۲

ان ارتقبوا یا قوم ایام العدل و انها قد اتت بالحقّ ایاکم ان تحتجبوا منها و تكوننّ من الغافلین

۱۳

ناظر بایام قبل شوید که چه قدر مردم از اعالی و ادانی همیشه منتظر ظهورات احدیه در هیاکل قدسیّه بوده اند بقسمی که در جمیع اوقات و اوان مترصد و منتظر و دعاها و تضرّعها مینمودند که شاید نسیم رحمت الهیّه بوزیدن آید و جمال موعود از

سرادق غیب بعرضه ظهور قدم گذارد و چون ابواب عنایت مفتوح میگرددید و غمام مکرمت مرتفع و شمس غیب از افق قدرت ظاهر میشد جمیع تکذیب مینمودند و از لقاء او که عین لقاء الله است احتراز میجستند....

حال قدری در این امورات تأمل فرمائید که چه سبب اینگونه اختلافات بوده که هر ظهور حقی که در امکان از افق لامکان ظاهر میشد اینگونه فساد و اغتشاش و ظلم و انقلاب در اطراف عالم ظاهر و هویدا میگشت با اینکه جمیع انبیا در حین ظهور خود مردم را بشارت میدادند به نبی بعد و علامتی از برای ظهور بعد ذکر میفرمودند چنانچه در همه کتب مسطور است با وجود طلب و انتظار ناس بمظاهر قدسیه و ذکر علامات در کتب چرا باید اینگونه امور در عالم رو دهد که جمیع انبیا و اصفیا را در هر عهد و عصر اینگونه ظلم و جبر و تعدی نمایند چنانچه میفرماید أ فکلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقاً کذبتم و فریقاً تقتلون میفرماید هر زمان و عهد که آمد بسوی شما رسولی از جانب پروردگار بغیر هوای نفس شما تکبر نمودید و موقن نشدید و گروهی از آن انبیا را تکذیب نمودید و گروهی را میکشیدید آخر تأمل فرمائید که سبب این افعال چه بود که باین قسم با طلعات جمال ذی الجلال سلوک مینمودند و هر چه که در آن ازمنه سبب اعراض و اغماض آن عباد بود حال هم سبب اغفال این عباد شده و اگر بگوئیم حجج الهیه کامل و تمام نبود لهذا سبب اعتراض عباد شد این کفریست صراح لأجل آنکه این بغایت از فیض فیاض دور است و از رحمت منبسطه بعید که نفسی را از میان جمیع عباد برگزیند برای هدایت خلق خود و باو حجّت کافیّه و افیه عطا نفرماید و مع ذلک خلق را از عدم اقبال باو معذب فرماید بلکه لم یزل جود سلطان وجود بر همه ممکنات بظهور مظاهر نفس خود احاطه فرموده و آنی نیست که فیض او منقطع شود و یا آنکه امطار رحمت از غمام عنایت او ممنوع گردد پس نیست این امورات محدثه مگر از انفس محدوده که در وادی کبر و غرور حرکت مینمایند و در صحراهای بعد سیر مینمایند و بظنونات خود و هر چه از علمای خود شنیده اند همان را تأسی مینمایند لهذا غیر از اعراض امری ندارند و جز اغماض حاصلی نخواهند و این معلوم است نزد هر ذی بصری که اگر این عباد در ظهور هر یک از مظاهر شمس حقیقت چشم و گوش و قلب را از آنچه دیده و شنیده و ادراک نموده پاک و مقدّس مینمودند البتّه از جمال الهی محروم نیمانند و از حرم قرب و وصال مطالع قدسیّه ممنوع نمیگشتند و چون در هر زمان حجّت را بمعرفت خود که از علمای خود شنیده بودند میزان مینمودند و بعقول ضعیفه آنها موافق نیامد لهذا از اینگونه امور غیر مرضیه از ایشان در عالم ظهور بظهور میآمد....

نوبت به موسی رسید و آن حضرت بعضای امر و بیضای معرفت از فاران محبت الهیه با ثعبان قدرت و شوکت صمدانیّه از سینای نور بعرضه ظهور ظاهر شد و جمیع من فی الملک را بملکوت بقا و اثمار شجره وفا دعوت نمود و شنیده شد که فرعون و ملأ او چه اعتراضها که نمودند و چه مقدار احجار ظنونات از انفس مشرکه بر آن شجره طیبه وارد آمد تا بحدی که فرعون و ملأ او همّت گماشتند که آن نار سدره ربّانیّه را از ماء تکذیب و اعراض افسرده و مخمود نمایند و غافل از اینکه نار حکمت الهیه از آب عنصری افسرده نشود و سراج قدرت ربّانیّه از بادهای مخالف خاموشی نپذیرد بلکه در این مقام ماء سبب اشتعال شود و باد عدلت حفظ لو اتم بالبصر الحدید تنظرون و فی رضی الله تسلکون....

چون ایام موسی گذشت و انوار عیسی از فجر روح عالم را احاطه نمود جمیع یهود اعتراض نمودند که آن نفس که در تورات موعود است باید مروج و مکمل شرایع تورات باشد و این جوان ناصری که خود را مسیح الله مینامد حکم طلاق و سبت را که از حکمهای اعظم موسی است نسخ نموده و دیگر آنکه علائم ظهور هنوز ظاهر نشده چنانچه یهود هنوز منتظر آن ظهورند که در تورات مذکور است چه قدر از مظاهر قدس احدیه و مطالع نور ازلیّه که بعد از موسی در ابداع ظاهر شده و هنوز یهود بحجبات نفسیه شیطانیّه و ظنونات افکیّه نفسانیّه محتجب بوده و هستند و منتظرند که هیکل مجعول با علامات مذکوره که خود ادراک نموده اند کی ظاهر خواهد شد کذلک اخذهم الله بذنبهم و اخذ عنهم روح الایمان و عدبهم بنار

کانت فی هاویة الجحیم و این نبود مگر از عدم عرفان یهود عبارات مسطوره در تورات را که در علائم ظهور بعد نوشته شده چون بحقیقت آن بی‌نبردند و بظاهر هم چنین امور واقع نشد لهذا از جمال عیسی محروم شدند و بقاء الله فائز نگشتند و کانا من المنتظرین و لم یزل و لایزال جمیع امم بهمین جعلیات افکار نالایقه تمسک جسته و از عیونهای لطیفه رقیقه جاریه خود را بی‌بهره و بی‌نصیب نمودند....

بر اولی العلم معلوم و واضح بوده که چون نار محبت عیسی حجات حدود یهود را سوخت و حکم آن حضرت فی‌الجمله جریان بر حسب ظاهر یافت روزی آن جمال غیبی بعضی از اصحاب روحانی ذکر فراق فرمودند و نار اشتیاق افروختند و فرمودند که من میروم و بعد میآیم و در مقام دیگر فرمودند من میروم و میآید دیگری تا بگوید آنچه من نگفتم و تمام نماید آنچه را که گفتم و این دو عبارت فی‌الحقیقه یکی است لو انتم فی مظاهر التوحید بعین الله تشهدون

و اگر بدیده بصیرت معنوی مشاهده شود فی‌الحقیقه در عهد خاتم هم کتاب عیسی و امر او ثابت شد در مقام اسم که خود حضرت فرمود منم عیسی و آثار و اخبار و کتاب عیسی را هم تصدیق فرمود که من عند الله بوده در این مقام نه در خودشان فرقی مشهود و نه در کتابشان غیریتی ملحوظ زیرا که هر دو قائم بامر الله بودند و هم ناطق بذکر الله و کتاب هر دو هم مشعر بر اوامر الله بود از این جهت است که خود عیسی فرمود من میروم و مراجعت میکنم بمثل شمس که اگر شمس الیوم بگوید من شمس یوم قبلم صادق است و اگر بگوید در حدود یومی که غیر آنم صادقست و همچنین در ایام ملاحظه نمائید که اگر گفته شود که کل یک شیء اند صحیح و صادقست و اگر گفته شود که بحدود اسمی و رسمی غیر همدانهم صادقست چنانچه می‌بینی با اینکه یک شیء اند با وجود این در هر کدام اسمی دیگر و خواصی دیگر و رسمی دیگر ملحوظ میشود که در غیر آن نمیشود و بهمین بیان و قاعده مقامات تفصیل و فرق و اتحاد مظاهر قدسی را ادراک فرمائید تا تلویحات کلمات آن مبدع اسماء و صفات را در مقامات جمع و فرق عارف شوی و واقف گردی و جواب مسئله خود را در موسوم نمودن آن جمال ازلی در هر مقام خود را به اسمی و رسمی بتمامه بیایی....

چون غیب ازلی و سادج هوایه شمس محمدی را از افق علم و معانی مشرق فرمود از جمله اعتراضات علمای یهود آن بود که بعد از موسی نبی مبعوث نشود بلی طلعتی در کتاب مذکور است که باید ظاهر شود و ترویج ملت و مذهب او را نماید تا شریعه شریعت مذکوره در تورات همه ارض را احاطه نماید اینست که از لسان آن ماندگان وادی بعد و ضلالت سلطان احدیت میفرماید و قالت الیهود ید الله مغلوله غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ترجمه آن اینست که گفتند یهودان دست خدا بسته شده باد دستهای خود ایشان و ملعون شدند بآنچه افترا بستند بلکه دستهای قدرت الهی همیشه باز و مهیمن است ید الله فوق ایدیهم اگرچه شرح نزول این آیه را علمای تفسیر مختلف ذکر نموده‌اند ولیکن بر مقصود ناظر شوید که میفرماید نچنین است یهود خیال نمودند که سلطان حقیقی طلعت موسوی را خلق نمود و خلعت پیغمبری بخشید و دیگر دستهای مغلول و بسته شد و قادر نیست بر ارسال رسولی بعد از موسی ملتفت این قول بی‌معنی شوید که چه قدر از شریعه علم و دانش دور است و الیوم جمیع این مردم بامثال این مزخرفات مشغولند و هزار سال بیش میگذرد که این آیه را تلاوت مینمایند و بر یهود من حیث لا یشعر اعتراض مینمایند و ملتفت نشدند و ادراک نمودند باینکه خود سرراً و جهراً میگویند آنچه را که یهود بآن معتقدند چنانچه شنیده‌اید که میگویند جمیع ظهورات منتهی شده و ابواب رحمت الهی مسدود گشته دیگر از مشارق قدس معنوی شمسی طالع نمیشود و از بحر قدم صمدانی امواجی ظاهر نگردد و از خیام غیب ربانی هیكلی مشهود نیاید اینست ادراک این همج رعاع فیض کلّیه و رحمت منبسطه که بهیچ عقلی و ادراکی انقطاع آن جایز نیست جایز دانسته و از اطراف و جوانب کمر ظلم بسته و همّت گماشته‌اند که نار سدره را بماء ملح طنون مخمود نمایند و غافل از اینکه زجاج قدرت سراج احدیت را در حصن حفظ خود محفوظ میدارد....

چنانچه سلطنت حضرت رسول حال در میان ناس ظاهر و هویداست و در اول امر آن حضرت آن بود که شنیدید چه مقدار اهل کفر و ضلال که علمای آن عصر و اصحاب ایشان باشند بر آن جوهر فطرت و ساذج طینت وارد آوردند چه مقدار خاشاکها و خارها که بر محل عبور آن حضرت میریختند و این معلوم است که آن اشخاص بظنون خبیثه شیطانیه خود اذیت بآن هیکل ازلی را سبب رستگاری خود میدانستند زیرا که جمیع علمای عصر بمثل عبدالله اُبی و ابوعامر راهب و کعب بن اشرف و نضر بن حارث جمیع آن حضرت را تکذیب نمودند و نسبت بجنون و افترا دادند و نسبتهایی که نعوذ بالله من ان یجری به المداد او یتحرک علیه القلم او یحمله الألواح بلی این نسبتها بود که سبب ایدای مردم نسبت بآن حضرت شد و این معلوم و واضح است که علمای وقت اگر کسی را رد و طرد نمایند و از اهل ایمان ندانند چه بر سر آن نفس میآید چنانچه بر سر این بنده آمد و دیده شد

اینست که آن حضرت فرمود ما اودی نبی بمثل ما اودیت و در فرقان نسبتها که دادند و اذیتها که بآن حضرت نمودند همه مذکور است فارجعوا الیه لعلکم بمواقع الأمر تطلعون حتی قسمی بر آن حضرت سخت شد که احدی با آن حضرت و اصحاب او چندی معاشرت نمینمود و هر نفسی که خدمت آن حضرت میرسید کمال اذیت را باو وارد مینمودند...

حال امروز مشاهده نما که چه قدر از سلاطین باسم آن حضرت تعظیم مینمایند و چه قدر از بلاد و اهل آن که در ظل او ساکنند و بنسبت بآن حضرت افتخار دارند چنانچه بر منابر و گلدسته‌ها این اسم مبارک را بکمال تعظیم و تکریم ذکر مینمایند و سلاطینی هم که در ظل آن حضرت داخل نشده‌اند و قمیص کفر را تجدید نموده‌اند ایشان هم بزرگی و عظمت آن شمس عنایت مقرر و معترفند اینست سلطنت ظاهره که مشاهده میکنی و این لابد است از برای جمیع انبیا که یا در حیات و یا بعد از عروج ایشان بموطن حقیقی ظاهر و ثابت میشود....

و این معلوم است که تغییرات و تبدیلات که در هر ظهور واقع میشود همان غمامیست تیره که حایل میشود بصر عرفان عباد را از معرفت آن شمس الهی که از مشرق هوّیه اشراق فرموده زیرا که سالها عباد بر تقلید آباء و اجداد باقی هستند و آداب و طریقی که در آن شریعت مقرر شده تربیت یافته‌اند یکمرتبه بشنوند و یا ملاحظه نمایند شخصی که در میان ایشان بوده و در جمیع حدودات بشریه با ایشان یکسانست و معذک جمیع آن حدودات شرعیّه که در قرنهای متواتره بآن تربیت یافته‌اند و مخالف و منکر آن را کافر و فاسق و فاجر دانسته‌اند همه را از میان بردارد البتّه این امور حجاب و غمام است از برای آنهایی که قلوبشان از سلسبیل انقطاع نچشیده و از کوثر معرفت نیاشامیده و بمجرّد استماع این امور چنان محتجب از ادراک آن شمس میمانند که دیگر بی سؤال و جواب حکم بر کفرش میکنند و فتوی بر قتلش میدهند چنانچه دیده‌اند و شنیده‌اند از قرون اولی و این زمان نیز ملاحظه شد

پس باید جهدی نمود تا باعانت غیبی از این حجابات ظلمانی و غمام امتحانات ربّانی از مشاهده آن جمال نورانی ممنوع نشویم و او را بنفس او بشناسیم....

یا قلم الأعلى قد اتی ربیع البیان بما تقرّب عید الرّحمن قم بین ملا الانشاء بالذکر و الثناء علی شأن یجدد به قمیص الامکان و لا تکن من الصّامتین قد طلع نیر الابتهاج من افق سماء اسمنا البهّاج بما تزین ملکوت الأسماء باسم ربک فاطر السّماء قم بین الأمم بهذا الاسم الأعظم و لا تکن من الصّابریں

انا نراک متوقفاً علی اللّوح هل اخذتک الحیره من انوار الجمال او الأحران بما سمعت مقالات اهل الضّلال ایّاک ان یمنعک شیء عن ذکر هذا الیوم الّذی فیہ فکّ ریحیق الوصال باصبع القدره و الجلال و دعی من فی السّموات و الأرضین

أخترت الاضطبار بعدما وجدت نفحات أيام الله ام كنت من المحتجين

يا مالک الأسماء و فاطر السماء لست محتجباً من شؤونات يومك الذى اصبح مصباح الهدى بين الورى و آية القدم لمن فى العالم لو كنت صامتاً هذا من حجبات خلقك و بریتك و لو كنت ساكناً آتته من سبحات اهل مملكتك تعلم ما عندى و لا اعلم ما عندك أنك انت العليم الخبير واسمك المهيم على الأسماء لو جآنى امرک المبرم الأعلى لأحييت من على الأرض بالكلمة العليا التى سمعتها من لسان قدرتك فى ملكوت عزك و بشرتهم بالمنظر الأبهى مقام فيه ظهر المكنون باسمك الظاهر المهيم القیوم

يا قلم هل ترى اليوم غيرى اين الأشياء و ظهوراتها و اين الأسماء و ملكوتها و البواطن و اسرارها و الظواهر و آثارها قد اخذ الفناء من فى الانشاء و هذا وجهى الباقي المشرق المنير  
هذا يوم لا يرى فيه آلا الأنوار التى اشرفت و الاحت من افق وجه ربك العزيز الكريم قد قبضنا الأرواح بسطان القدرة و الاقتدار و شرعنا فى خلق بديع فضلاً من عندنا و انا الفضال القديم

هذا يوم فيه يقول اللاهوت طوبى لك يا ناسوت بما جعلت موطأ قدم الله و مقرّ عرشه العظيم و يقول الجبروت نفسى لك الفداء بما استقرّ عليك محبوب الرحمن باسمه الذى به وعد ما كان و ما يكون هذا يوم فيه تعطرّ كلّ عطر من عطر قميصى الذى تضوّع عرفه بين العالمين هذا يوم فيه فاض بحر الحيوان من فم مشية الرحمن هلمّوا و تعالوا يا ملأ الأعلى بالأرواح و القلوب

قل هذا مطلع الغيب المكنون لو انتم من العارفين و هذا مظهر الكنز المخزون ان انتم من القاصدين و هذا محبوب ما كان و ما يكون لو انتم من المقبلين

يا قلم انا نصدّقك فيما اعتذرت به فى الصمت ما تقول فى الحيرة التى نراك فيها

يقول أنّها من سكر خمر لقائك يا محبوب العالمين

قم بشر الامكان بما توجه الرحمن الى الرضوان ثم اهد الناس الى الجنة التى جعلها الله عرش الجنان انا جعلناك الصور الأعظم لحياة العالمين

قل تلك جنة رقم على اوراق ما غرس فيها من رحيق البيان قد ظهر المكنون بقدرة و سلطان أنّها لجنّة تسمع من حفيف اشجارها يا ملأ الأرض و السماء قد ظهر ما لا ظهر من قبل و اتى من كان غيباً مستوراً فى ازل الآزال و من هزير ارياحها قد اتى المالك و الملك لله و من خريز مائها قد قرّت العيون بما كشف الغيب المكنون عن وجه الجمال ستر الجلال

و نادت فيها الحوريات من اعلى الغرفات ان ابشروا يا اهل الجنان بما تدقّ انامل القدم الناقوس الأعظم فى قطب السماء باسم الأبهى و ادارت ايدى العطاء كوثر البقاء تقرّبوا ثم اشربوا هنيئاً لكم يا مطالع الشوق و مشارق الاشتياق

هذا يوم فيه طلع مطلع الأسماء من سرادق الكبرياء منادياً بين الأرض و السماء يا اهل الرضوان دعوا كؤوس الجنان و ما فيها من الكوثر الحيوان لأنّ اهل البهاء دخلوا جنة اللقآء و شربوا رحيق الوصال من كأس جمال ربهم الغنى المتعال

يا قلم دع ذكر الانشاء و توجه الى وجه ربك مالک الأسماء ثم زين العالم بطراز الطاف ربك سلطان القدم لأننا نجد عرف يوم فيه تجلّى المقصود على ممالك الغيب و الشهود بأسمائه الحسنى و شمس الطافه التى ما اطلع بها الا نفسه المهيمنة على من فى الابداع

لا تنظر الخلق الا بعين الرأفة و الوداد لأنّ رحمتنا سبقت الأشياء و احاط فضلنا الأرضين و السموات هذا يوم فيه يسقى المخلصون كوثر اللقآء و المقرّبون سلسيل القرب و البقاء و الموحدون خمر الوصال فى هذا المال الذى فيه ينطق لسان العظمة و الاجلال الملك لنفسى و انا المالك بالاستحقاق



اجتذب القلوب بنداء المحبوب قل هذا لحن الله لو انتم تسمعون و هذا مطلع وحى الله لو انتم تعرفون و هذا مشرق امر الله لو انتم توقفون و هذا مبدأ حكم الله لو انتم تنصفون هذا لهو السرّ الظاهر المستور لو انتم تنظرون قل يا ملأ الانشاء دعوا ما عندكم باسمى المهيمين على الأسماء و اغتمسوا فى هذا البحر الذى فيه سترت لآلى الحكمة و التبيان و تموج باسمى الرحمن كذلك يعلمكم من عنده أم الكتاب

قد اتى المحبوب و بيده اليمنى رحيق اسمه المختوم طوبى لمن اقبل و شرب و قال لك الحمد يا منزل الآيات تالله ما بقى من امر الآ و قد ظهر بالحقّ و ما من نعمة الآ و قد نزلت بالفضل و ما من كوثر الآ و قد ماج فى الكأوب و ما من قدح الآ و قد اداره المحبوب اقبلوا و لا توقّفوا اقلّ من آن

طوبى للذين طاروا بأجنحة الانقطاع الى مقام جعله الله فوق الابداع و استقاموا على الأمر بحيث ما منعتهم اوهام العلماء و لا جنود الآفاق يا قوم هل منكم من احد يدع الورى مقبلاً الى الله مالك الأسماء و يضع ما عند الناس بسطان اسمى المهيمين على الأشياء آخذاً بيد القدرة ما امر به من لدى الله عالم السرّ و الاجهار كذلك نزلت التّعمة و تمّت الحجّة و اشرق البرهان من افق الرحمن انّ الفوز لمن اقبل و قال لك الحمد يا محبوب العالمين و لك الحمد يا مقصود العارفين افرحوا يا اهل الله بذكر ايام فيها ظهر الفرح الأعظم بما نطق لسان القدم اذ خرج من البيت متوجّهاً الى مقام فيه تجلّى باسمه الرحمن على من فى الامكان تالله لو نذكر اسرار ذاك اليوم لينصعق من فى الملك و الملكوت الآ من شاء الله المقتدر العليم الحكيم

إذا اخذ سكر خمر الآيات مظهر البيّنات و ختم البيان بذكر انه لا اله الا انا المتعالى المقتدر العزيز العلام

١٥

قلم الأمر يقول الملك يومئذ لله لسان القدرة يقول السلطنة يومئذ لله ورقاء العماء على اغصان البقاء تغرّ العظمة لله الواحد الجبّار حمامة الأمر ترنّ على افنان الرضوان الكرم يومئذ لله الواحد الغفّار ديك العرش فى اجمة القدس يدلع بأنّ الغلبة يومئذ لله الفرد المقتدر القهار قلب كلّ شىء فى كلّ شىء ينادى العفو يومئذ لله الأحد الفرد المهيمين السّتار روح البهآء فوق الرّأس مقام الذى لن يشار باشارة الممكنات ينطق تالله قد ظهر ساذج القدم ذو العظمة و الاقتدار لا اله الا هو العزيز المقتدر المتعالى العليم المحيط البصير الخبير المهيمين التّوار

يا ايّها العبد الذى اردت رضآء الله و حبّه بعد الذى كلّ انفضّوا عن حوله الا عدّة من اولى الأبصار فجزاك الله من فضله جزآء حسناً باقياً دائماً بما اردته فى يوم عمت فيه الأنظار ثم اعلم بانّا لو نلقى عليك رشحاً عمّاً رشّ علينا من رشحات ابحر القضاء من اولى الغلّ و البغضآء لتبكي و تنوح فى العشىّ و الابكار فىا لبيت نجد فى الأرض من منصف ذى بصر ليعرف ما ظهر فى هذا الظهور من سلطنة الله و اقتداره و يذكرّ الناس خالصاً لوجه الله بالسرّ و الاجهار لعلّ الناس يقومنّ و ينصرنّ هذا المظلوم الذى ابتلى بين يدى هؤلاء الفجّار

إذا روح القدس نطق عن ورائى و يقول صرفّ القول على تصريف آخر لئلا يحزن الذى اراد الوجه من وجهك و قل انّى ما استنصرت من احد من قبل و لن استنصر من بعد بفضل الله و قدرته و انه قد نصرنى بالحقّ اذ كنت فى العراق و جادل معى كلّ الملل و حفظنى بالحقّ و اخرجنى عن المدينة بسطان الذى لا ينكره الا كلّ منكر مكّار

قل انّ جندى توكلّى و حزبى اعتمادى و رايتى حبّى و انيسى ذكر الله الملك المقتدر العزيز المختار و انك انت يا ايّها السّاير فى حبّ الله قم على امر الله و قل يا قوم لا تشتروا هذا الغلام بزخرف الدنّيا و لا بنعيم الآخرة تالله الحقّ لن يعادل بشعر منه كلّ من فى السّموات و الأرض ايّاكم يا قوم لا تبدّلوه بما عندكم من الدرهم و الدنّيار فاجعلوا حبّه

بضاعة لأرواحكم في يوم الذي لن ينفعكم شيء و يضطرب الأركان و تقشعرّ جلود الناس و تشخص فيه الأبصار قل يا قوم خافوا  
 عن الله و لا تستكبروا عند ظهوره خرّوا بوجوهكم سجداً لله ثم اذكروه في آناء الليل و اطراف النهار  
 و انك فاشتعل من هذه النار الملتهبة المشتعلة في قطب الامكان على شأن لن يخمدتها بحور الأكوان ثم اذكر ربك  
 لعلّ يتذكرنّ بذكرك عبادنا الغفلاء و يستبشرونّ به الأخيار

۱۶

بگو ای عباد امروز روز دیگر است لسان دیگر باید تا قابل ثنای محبوب عالم شود و عمل دیگر باید تا مقبول درگاه گردد  
 عالم طالب این یوم بودند که شاید موفق شوند بآنچه لایق و سزاوار است طوبی از برای نفسی که امورات دنیا او را از مالک  
 الوری منع نمود

غفلت ناس بمقامی رسیده که از خسف مدینه و نسف جبل و شقّ ارض آگاه نشده و نمیشوند اشارات و علامات  
 جمیع کتب ظاهر و در هر حین صحیحه مرتفع مع ذلك جمیع از خمر غفلت مدهوشند الا من شاء الله  
 هر روز ارض در بلای جدیدی مشاهده میشود و آناً فاناً در تزیاید است از حین نزول سوره رئیس تا این یوم نه ارض  
 بسکون فائز است و نه عباد باطمینان مزین گاهی مجادله گاهی محاربه گاهی امراض مزمنه مرض عالم بمقامی رسیده که  
 نزدیک بیأس است چه طیب ممنوع و منتطب مقبول و مشغول ... غبار نفاق قلوب را اخذ نموده و ابصار را احاطه کرده  
 سوف یرون ما عملوا فی ایام الله كذلك ینبئک الخبیر من لدن مقتدر قدیر

۱۷

والنبا العظيم قد اتى الرحمن بسلطان مبين و وضع الميزان و حشر من على الأرض اجمعين قد نفخ في الصور اذا شاخصت  
 الأبصار و اضطرب من في السموات و الأرضين الا من اخذته نفحات الآيات و انقطع عن العالمين  
 هذا يوم الذي فيه تحدت الأرض بما فيها و المجرمون اثقالها لو انتم من العارفين و انشق قمر الوهم و اتى السماء بدخان  
 مبين نرى الناس صرعى من خشية ربك المقتدر القدير ناد المناد و انقعدت اعجاز النفوس ذلك قهر شديد ان اصحاب الشمال  
 في زفرة و شهيق و اصحاب اليمين في مقام كريم يشربون خمر الحيوان من ايدى الرحمن الا أنهم من الفائزين  
 قد رجّت الأرض و مرّت الجبال و نرى الملائكة مردفين اخذ السكر اكثر العباد نرى في وجوههم آثار القهر كذلك  
 حشرنا المجرمين يهرعون الى الطاغوت قل لا عاصم اليوم من امر الله ذلك يوم عظيم نريهم اللذين اضلّاهم ينظرون اليهما و لا  
 يشعرون قد سكرت ابصارهم و هم قوم عمون حجّتهم مفتريات انفسهم و أنّها داحضة عند الله المهيمن القيوم قد نزع الشيطان  
 في صدورهم و هم اليوم في عذاب غير مردود يسرعون الى الأشرار بكتاب الفجار كذلك يعملون  
 قل طويت السماء و الأرض في قبضته و المجرمون اخذوا بناصيتهم و لا يفقهون يشربون ماء الصديد و لا يعرفون قل قد  
 اتت القيامة و خرج الناس من الأجداث و هم قيام ينظرون و منهم مسرعاً الى شطر الرحمن و منهم مكباً على وجهه في النار و  
 منهم متحيرين قد نزلت الآيات و هم عنها معرضون و اتى البرهان و هم عنه غافلون اذا رأوا وجه الرحمن ساءت وجوههم و هم  
 يلعبون يهطعون الى النار و يحسبون أنّها نور فتعالي الله عمّا يظنون قل لو تفرحون او تميّزون من الغيظ قد شقت السماء و اتى الله  
 بسلطان مبين تنطق الأشياء كلّها الملك لله المقتدر العليم الحكيم  
 ثم اعلم بأننا في سجن عظيم و احاطتنا جنود الظلم بما اكتسبت ايدى المشركين ولكن الغلام في بهجة لا يعادلها ما في  
 الأرض كلّها تالله في سبيل الله لا يحزنه ضرّ الذين ظلموا و لا سطوة المنكرين

قل انّ البلاء افق لهذا الأمر و منه استشرقت شمس الفضل بضيآء لا تمنعه سبحات الأوهام و لا ظنون المعتدين  
ان أتبع مولاك ثمّ ذكرّ العباد كما أنّه يذكرك تحت السّيف و ما منعه نعاق الغافلين ... ان انشر نفحات ربّك فى  
الأطراف و لا توقّف فى امره اقلّ من آن سوف يأتى نصرة ربّك الغفور الكريم

١٨

قل أنا انزلنا من جهة العرش ماء البيان لينبت به من قلوبكم نبات الحكمة و التّبيان أ فلا تشكرون انّ الذين استنكفوا عن عبادة  
ربّهم اولئك قوم مدحضون و اذا تتلى عليهم الآيات يصرّون مستكبرين و يصرّون على الحنث و لا يشعرون و الذين كفروا اولئك  
فى ظلّ من يحموم قد اتت السّاعة و هم يلعبون قد اخذوا بناصيتهم و لا يعرفون  
قد وقعت الواقعة و هم عنها يفرّون و جاءت الحاقّة و هم عنها معرضون هذا يوم يهرب فيه كلّ مرء من نفسه و كيف  
ذوى القربى لو انتم تفقهون قل تالّله قد نفخ فى الصّور و نرى النّاس هم منصعقون و صاح الصّائح و ناد المناد الملك لله  
المقتدر المهيمن القيّوم

هذا يوم فيه شاخصت الأبصار و فرغ من فى الأرض الّا من شاء ربّك العليم الحكيم قد اسودّت الوجوه الّا من اتى  
الرّحمن بقلب منير قد سكرت ابصار الذين كفروا عن النّظر الى الله العزيز الحميد  
قل اما قرأت القرآن فاقروا لعلّ تجلدون الحقّ أنّه لصراط مستقيم هذا صراط الله لمن فى السّموات و الأرضين ان نسيتم  
القرآن ليس البيان عنكم بعيد أنّه بين ايديكم ان اقرؤوه لعلّ لا ترتكبوا ما ينوح به المرسلون  
قوموا من الأجداث الى متى ترقدون هذه نفخة اخرى الى من تنظرون هذا ربّكم الرّحمن و انتم تجحدون قد زلزلت  
الأرض و اخرجت ائقالها أ فأنتم تنكرون قل اما ترون الجبال كالعهن و القوم من سطوة الأمر مضطربون تلك بيوتهم خاوية على  
عروشها و هم جند مغرّقون

هذا يوم فيه اتى الرّحمن على ظلال العرفان بسطان مشهود أنّه لهو الشّاهد على الأعمال و أنّه لهو المشهود لو انتم تعرفون  
قد انفطرت سماء الأديان و انشقت ارض العرفان و الملائكة منزلون قل هذا يوم التّغابن الى من تهربون قد مرّت الجبال و طويت  
السّماء و الأرض فى قبضته لو انتم تعلمون هل لأحد من عاصم لا فونفسه الرّحمن الّا الله المقتدر العزيز المنان قد وضعت كلّ  
ذات حمل حملها و نرى النّاس سكارى فى هذا اليوم الذى فيه اجتمع الانس و الجنّ  
قل أ فى الله شكّ ها أنّه قد اتى عن مطلع الفضل بقدره و سلطان ام فى آياته ان افتحوا الأبصار انّ هذا لهو البرهان قد  
ازلفت الجنّة عن اليمين و سعرت الجحيم و تلك هى التّيران ان ادخلوا الجنّة رحمة من عندنا و اشربوا فيها خمر الحيوان من  
يد الرّحمن

هنيئاً لكم يا اهل البهآء تالّله انتم الفائزون هذا ما فاز به المقربون و أنّه لمآء مسكوب الذى وعدتم به فى الفرقان ثمّ فى  
البيان جزآء من ربّكم الرّحمن طوبى للشاربين

ان يا عبد التّأظر ان اشكر الله بما نزل لك فى السّجن هذا اللّوح لتذكّر النّاس بأيام ربّك العزيز العليم كذلك اسّسنا  
لك بنيان الايمان من ماء الحكمة و البيان و هذا ماء كان مستوى عرش ربّك الرّحمن و كان عرشه على المآء فكّر لتعرف و قل  
الحمد لله ربّ العالمين

١٩

و بر اولی العلم و افندۀ منیره واضحست که غیب هوّیه و ذات احدیّه مقدّس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعالیست از وصف هر واصفی و ادراک هر مدرکی لم یزل در ذات خود غیب بوده و هست و لایزال بکینونت خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود لا تدرکه الأبصار و هو یدرک الأبصار و هو اللّطیف الخبیر... .

و چون ابواب عرفان ذات ازل بر وجه ممکنات مسدود شد لهذا باقتضای رحمت و واسعۀ سبقت رحمتۀ کلّ شیء و وسعت رحمتی کلّ شیء جواهر قدس نورانی را از عوالم روح روحانی بهیاکل عزّ انسانی در میان خلق ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از آن ذات ازلیّه و ساذج قدمیّه

و این مرایای قدسیّه و مطالع هوّیه بتمامهم از آن شمس وجود و جوهر مقصود حکایت مینمایند مثلاً علم ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت او و سلطنت ایشان از سلطنت او و جمال ایشان از جمال او و ظهور ایشان از ظهور او و ایشانند مخازن علوم ربّانی و مواقع حکمت صمدانی و مظاهر فیض نامتناهی و مطالع شمس لایزالی ... و این هیاکل قدسیّه مرایای اوّلیّه ازلیّه هستند که حکایت نموده‌اند از غیب الغیوب و از کلّ اسماء و صفات او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت و رحمت و حکمت و عزّت و جود و کرم و جمیع این صفات از ظهور این جواهر احدیّه ظاهر و هویدا است

و این صفات مختصّ ببعضی دون بعضی نبوده و نیست بلکه جمیع انبیای مقرّبین و اصفیای مقدّسین باین صفات موصوف و باین اسماء موسومند نهایت بعضی در بعضی مراتب اشدّ ظهوراً و اعظم نوراً ظاهر میشوند چنانچه میفرماید تلک الرّسل فضّلنا بعضهم علی بعض

پس معلوم و محقّق شد که محلّ ظهور و بروز جمیع این صفات عالیّه و اسمای غیر متناهیّه انبیا و اولیای او هستند خواه بعضی از این صفات در آن هیاکل نوریه بر حسب ظاهر ظاهر شود و خواه نشود نه اینست که اگر صفتی بر حسب ظاهر از آن ارواح مجردّه ظاهر نشود نفی آن صفت از آن محالّ صفات الهیّه و معادن اسماء ربویّه شود لهذا بر همه این وجودات منیره و طلعات بدیعه حکم جمیع صفات الله از سلطنت و عظمت و امثال آن جاریست اگرچه بر حسب ظاهر بسلطنت ظاهره و غیر آن ظاهر نشوند... .

۲۰

انّ الغیب لم یکن له من هیکل لیظهر به أنّه لم یزل کان مقدّساً عمّا یدکر و یبصر أنّه لبالمنظر الأكبر ینطق انّی انا الله لا اله الاّ انا العلیم الحکیم قد اظهرت نفسی و مطلع آیاتی و به انطقت کلّ شیء علی أنّه لا اله الاّ هو الفرد الواحد العلیم الخبیر انّ الغیب یرف بنفس الظهور و الظهور بکینونته لبرهان الأعظم بین الأمم

۲۱

ای سلمان سبیل کلّ بذات قدم مسدود بوده و طریق کلّ مقطوع خواهد بود و محض فضل و عنایت شمس مشرقه از افق احدیّه را بین ناس ظاهر فرموده و عرفان این انفس مقدّسه را عرفان خود قرار فرموده من عرفهم فقد عرف الله و من سمع کلماتهم فقد سمع کلمات الله و من اقرّ بهم فقد اقرّ بالله و من اعرض عنهم فقد اعرض عن الله و من کفر بهم فقد کفر بالله و هم صراط الله بین السّموات و الأرض و میزان الله فی ملکوت الأمر و الخلق و هم ظهور الله و حججه بین عبادۀ و دلائله بین بریّته... .

۲۲

معلوم آن جناب بوده که حاملان امانت احدیه که در عوالم ملکیه بحکم جدید و امر بدیع ظاهر میشوند چون این اطیار عرش باقی از سماء مشیت الهی نازل میگردد و جمیع بر امر مبرم ربّانی قیام میفرمایند لهذا حکم یک نفس و یک ذات را دارند چه جمیع از کأس محبت الهی شاربند و از اثمار شجره توحید مرزوق

و این مظاهر حق را دو مقام مقرر است یکی مقام صرف تجرید و جوهر تفرید و در این مقام اگر کل را بیک اسم و رسم موسوم و موصوف نمائی باسی نیست چنانچه میفرماید لا نفرّق بین احد من رسله زیرا که جمیع مردم را بتوحید الهی دعوت میفرمایند و بکوثر فیض و فضل نامتناهی بشارت میدهند و کل بخلع نبوت فائزند و برداء مکرمت مفتخر اینست که نقطه فرقان میفرماید اما التّبیون فانا و همچنین میفرماید منم آدم اول و نوح و موسی و عیسی و همین مضمون را طلعت علوی هم فرموده‌اند و امثال این بیانات که مشعر بر توحید آن مواقع تجرید است از مجاری بیانات ازلیّه و مخازن لآلی علمیه ظاهر شده و در کتب مذکور گشته و این طلعات مواقع حکم و مطالع امرند و امر مقدّس از حجبات کثرت و عوارضات تعدّد است اینست که میفرماید و ما امرنا الاّ واحده و چون امر واحد شد البتّه مظاهر امر هم واحدند و همچنین ائمه دین و سراجهای یقین فرمودند اولنا محمد و آخرنا محمد و اوسطنا محمد

باری معلوم و محقق آن جناب بوده که جمیع انبیا هیاکل امر الله هستند که در قمایص مختلفه ظاهر شدند و اگر بنظر لطیف ملاحظه فرمائی همه را در یک رضوان ساکن بینی و در یک هوا طائر و بر یک بساط جالس و بر یک کلام ناطق و بر یک امر آمر اینست اتحاد آن جواهر وجود و شمس غیر محدود و معدود پس اگر یکی از این مظاهر قدسیه بفرماید من رجوع کلّ انبیا هستم صادقست و همچنین ثابت است در هر ظهور بعد صدق رجوع ظهور قبل... .

و مقام دیگر مقام تفصیل و عالم خلق و رتبه حدودات بشریه است در این مقام هر کدام را هیکی معین و امری مقرر و ظهوری مقدر و حدودی مخصوص است چنانچه هر کدام باسمى موسوم و بوصفی موصوف و بامری بدیع و شرعی جدید مأمورند چنانچه میفرماید تلک الرّسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات و آتینا عیسی بن مریم البیّنات و آیدناه بروح القدس

نظر باختلاف این مراتب و مقاماتست که بیانات و کلمات مختلفه از آن ینایع علوم سبحانی ظاهر میشود والاّ فی الحقیقه نزد عارفین معضلات مسائل الهیه جمیع در حکم یک کلمه مذکور است چون اکثر ناس اطلاع بر مقامات مذکوره نیافته‌اند اینست که در کلمات مختلفه آن هیاکل متّحده مضطرب و متزلزل میشوند

باری معلوم بوده و خواهد بود که جمیع این اختلافات کلمات از اختلافات مقاماتست اینست که در مقام توحید و علو تجرید اطلاق ربوبیت و الوهیت و احدیت صرفه و هویه بحته بر آن جواهر وجود شده و میشود زیرا که جمیع بر عرش ظهور الله ساکنند و بر کرسی بطون الله واقف یعنی ظهور الله بظهورشان ظاهر و جمال الله از جمالشان باهر چنانچه نغمات ربوبیه از این هیاکل احدیه ظاهر شد

و در مقام ثانی که مقام تمیز و تفصیل و تحدید و اشارات و دلالات ملکیه است عبودیت صرفه و فقر بحت و فنای باتّ از ایشان ظاهر است چنانچه میفرماید انّی عبد الله و ما انا الاّ بشر مثکم... .

و اگر شنیده شود از مظاهر جامعه انّی انا الله حقّ است و ربیبی در آن نیست چنانچه بکرات مبرهن شد که بظهور و صفات و اسمای ایشان ظهور الله و اسم الله و صفة الله در ارض ظاهر اینست که میفرماید و ما رمیت اذ رمیت ولكنّ الله رمی و همچنین انّ الذین یبایعونک انّما یبایعون الله و اگر نغمه انّی رسول الله برآرند این نیز صحیح است و شکی در آن نه چنانچه میفرماید ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولكنّ رسول الله و در این مقام همه مرسلند از نزد آن سلطان حقیقی و کینونه ازلی و اگر جمیع ندای انا خاتم التّبیین برآرند آن هم حقّ است و شبهه را راهی نه و سیلی نه زیرا که جمیع حکم یک

ذات و یک نفس و یک روح و یک جسد و یک امر دارند و همه مظهر بدیّتی و ختمیّت و اوّلیّت و آخریّت و ظاهریّت و باطنیّت آن روح الأرواح حقیقی و ساذج السّواذج ازینند و همچنین اگر بفرمایند نحن عباد الله این نیز ثابت و ظاهر است چنانچه بظاهر در منتها رتبه عبودیت ظاهر شده‌اند احدی را یاری آن نه که بآن نحو از عبودیت در امکان ظاهر شود اینست که از آن جواهر وجود در مقام استغراق در بحار قدس صمدی و ارتقاء بمعارج معانی سلطان حقیقی اذکار ربوبیه و الوهیّه ظاهر شد

اگر درست ملاحظه شود در همین رتبه منتهای نیستی و فنا در خود مشاهده نموده‌اند در مقابل هستی مطلق و بقای صرف که گویا خود را معدوم صرف دانسته‌اند و ذکر خود را در آن ساحت شرک شمرده‌اند زیرا که مطلق ذکر در این مقام دلیل هستی و وجود است و این نزد واصلان بس خطا چه جای آنکه ذکر غیر شود و قلب و لسان و دل و جان بغیر ذکر جانان مشغول گردد و یا چشم غیر جمال او ملاحظه نماید و یا گوش غیر نغمه او شنود و یا رجل در غیر سیل او مشی نماید...

باری نظر باین مقام ذکر ربوبیه و امثال ذلک از ایشان ظاهر شده و در مقام رسالت اظهار رسالت فرمودند و همچنین در هر مقام باقتضای آن ذکری فرمودند و همه را نسبت بخود داده‌اند از عالم امر الی عالم خلق و از عوالم ربوبیه الی عوالم ملکیه اینست که آنچه بفرمایند و هر چه ذکر نمایند از الوهیّت و ربوبیّت و نبوّت و رسالت و ولایت و امامت و عبودیت همه حقیقت و شبهه در آن نیست پس باید تفکّر در این بیانات که استدلال شده نمود تا دیگر از اختلافات اقوال مظاهر غیبیه و مطالع قدسیّه احدی را اضطراب و تزلزل دست ندهد

## ۲۳

در قرون اولی تفکّر نما هر هنگام که آفتاب عنایت الهی از افق ظهور طالع شد ناس بر اعراض و اعتراض قیام نمودند و نفوسی که پیشوای خلق بودند لم یزل و لایزال ناس را از توجه ببحر اعظم منع مینمودند

خلیل زمان را بفتوای علمای عصر بنار انداختند و کلیم را بکذب و افترا نسبت دادند در روح تفکّر نما مع آنکه بکمال رأفت و شفقت ظاهر شد بشأنی بر ضدّ آن جوهر وجود و مالک غیب و شهود قیام نمودند که مقرر سکون از برای خود نیافت در هر یوم بشطری توجه فرمود و در محلی ساکن شد در خاتم انبیا روح ما سواه فداه نظر نما که بعد از القای کلمه مبارکه توحید از علمای اصنام و یهود بر آن سلطان وجود چه وارد شد لعمری ینوح القلم و یصیح الأشیاء بما ورد علیه من الدّین نقضوا میثاق الله و عهده و انکروا برهانه و جادلوا بآیاته کذلک نقصّ لک ما قضی من قبل لتکون من العارفين

مظلومیّت انبیا و اصفیا و اولیای الهی را استماع نمودی تفکّر نما که سبب چه بود و علّت چه در هیچ عهد و عصری انبیا از شماتت اعدا و ظلم اشقیا و اعراض علما که در لباس زهد و تقوی ظاهر بودند آسودگی نیافتند در لیالی و ایام بیلابائی مبتلا بودند که جز علم حقّ جلّ جلاله احصا ننموده و نخواهد نمود

حال در این مظلوم ملاحظه کن مع آنکه بآیات بیّنات ظاهر شده و آنچه در ارض واقع گشته از قبل بکمال تصریح خبر داده و مع آنکه از اهل علم نبوده و بمدارس نرفته و مباحث ندیده فنون و علوم ربّانیّه بمثابه غیث هاطل مابین عباد نازل و جاری شده چگونه بر اعراض و اعتراض قیام نمودند اکثر ایام در دست اعدا مبتلا و در آخر بظلم مبین در این سجن عظیم ساکن انشاءالله بصر حدید و قلب منیر در آنچه از قبل و بعد ظاهر شده نظر نمائی و تفکّر کنی تا آگاه شوی بر آنچه الیوم اکثر خلق از آن غافلند انشاءالله از نفحات ایام الهی محروم نمائی و از فیوضات نامتناهیه ممنوع نشوی از عنایت حقّ از بحر اعظم که الیوم باسم مالک قدم در عالم ظاهر است بیاشامی و بر امر الله مثل جبل ثابت و راسخ و مستقیم مانی

قل سبحانک یا من اعترف الأولیاء بعجزهم عند ظهورات قدرتک و اقرّ الأصفیاء بفنائهم لدى بروزات انوار شمس بقائک  
اسألک بالاسم الذی به فتح باب السماء و انجذب الملاً الأعلى بأن تؤیّدنی علی خدمتک فی ایامک و توفّقنی علی العمل بما  
امرتنی به فی کتابک ای ربّ انت تعلم ما عندی و لا اعلم ما عندک انک انت العلیم الخبیر

۲۴

ایاکم یا ملاً التّوحید لا تفرّقوا فی مظاهر امر اللّٰه و لا فیما نزلّ علیهم من الآیات و هذا حقّ التّوحید ان انتم لمن الموقنین و  
کذلک فی افعالهم و اعمالهم و کلاً ظهر من عندهم و ینظر من لدنهم کلّ من عند اللّٰه و کلّ بأمره عاملین و من فرق بینهم و  
بین کلماتهم و ما نزلّ علیهم او فی احوالهم و افعالهم فی اقلّ ممّا یحصی لقد اشرك باللّٰه و آیاته و برسله و کان من المشرکین

۲۵

شکّی نبوده و نیست که ایام مظاهر حقّ جلّ جلاله بحقّ منسوب و در مقامی بایام اللّٰه مذکور و لکن این یوم غیر ایام است از  
ختمیت خاتم مقام این یوم ظاهر و مشهود نبوت ختم شد حقّ با رایة اقتدار از مشرق امر ظاهر و مشرق

۲۶

حمد مقدّس از عرفان ممکنات و منزّه از ادراک مدرکات ملیک عزّ بی مثالی را سزا است که لم یزل مقدّس از ذکر دون خود  
بوده و لایزال متعالی از وصف ماسوی خواهد بود احدی بسموات ذکرش کما هو ینبغی ارتقا نجسته و نفسی بمعارج وصفش  
علی ما هو علیه عروج نموده و از هر شأنی از شئونات عزّ احدیتش تجلّیات قدس لانهایه مشهود گشته و از هر ظهوری از  
ظهورات عزّ قدرتش انوار لابدایه ملحوظ آمده چه بلند است بدایع ظهورات عزّ سلطنت او که جمیع آنچه در آسمانها و زمین  
است نزد ادنی تجلّی آن معدوم صرف گشته و چه مقدار مرتفع است شئونات قدرت بالغه او که جمیع آنچه خلق شده از اوّل  
لا اوّل الی آخر لا آخر از عرفان ادنی آیه آن عاجز و قاصر بوده و خواهد بود هیاکل اسماء لب تشنه در وادی طلب سرگردان و  
مظاهر صفات در طور تقدیس ربّ ارنی بر لسان

موجی از طمطم رحمت بی زوالش جمیع ممکنات را بطراز عزّ هستی مزین نموده و نفعهئی از نفعات رضوان بی مثالش  
تمام موجودات را بخلعت عزّ قدسی مکرم داشته و برشحه مطفحهئی از قمقام بحر مشیت سلطان احدیتش خلق لا نهاییه بما لا  
نهاییه را از عدم محض بعرضه وجود آورده لم یزل بدایع جودش را تعطیل اخذ نموده و لایزال ظهورات فیض فضلش را وقوف  
ندیده از اوّل لا اوّل خلق فرموده و الی آخر لا آخر خلق خواهد فرمود

و در هر دوری از ادوار و کوری از اکوار از تجلّیات ظهورات فطرتهای بدیع خود خلق را جدید فرموده تا جمیع آنچه در  
سموات و ارضین اند چه از آیات عزّ آفاقیّه و چه از ظهورات قدس انفسیه از باده رحمت خمخانّه عزّ احدیتش محروم نمانند و  
از رشحات فیوضات سحاب مکرمتش مأیوس نگردند چه قدر محیط است بدایع فضل بی منتهاش که جمیع آفرینش را احاطه  
نموده بر مقامی که ذرهئی در ملک مشهود نه مگر آنکه حاکی است از ظهورات عزّ احدیت او و ناطق است بشنای نفس او و  
مدلّ است بر انوار شمس وحدت او و بشأنی صنع خود را جامع و کامل خلق فرموده که اگر جمیع صاحبان عقول و افئده  
اراده معرفت پستترین خلق او را علی ما هو علیه نمایند جمیع خود را قاصر و عاجز مشاهده نمایند تا چه رسد بمعرفت آن  
آفتاب عزّ حقیقت و آن ذات غیب لایدرک عرفان عرفا و بلوغ بلغا و وصف فصحا جمیع بخلق او راجع بوده و خواهد بود  
صد هزار موسی در طور طلب بندای لن ترانی منصعق و صد هزار روح القدس در سماء قرب از اصغاء کلمه لن تعرفنی مضطرب

لم یزل بعلو تقدیس و تنزیه در مکمن ذات مقدّس خود بوده و لایزال بسموّ تمنیع و ترفیع در مخزن کینونت خود خواهد بود متعارجان سماء قرب عرفانش جز بسرمنزل حیرت نرسیده‌اند و قاصدان حرم قرب و وصالش جز بوادی عجز و حسرت قدم نگذارده‌اند

چه قدر متحیر است این ذرّه لاشیء از تعمّق در غمرات لجهّ قدس عرفان تو و چه مقدار عاجز است از تفکّر در قدرت مستودعه در ظهورات صنع تو اگر بگویم ببصر درآئی بصر خود را نبیند چگونه تو را بیند و اگر گویم بقلب ادراک شوی قلب عارف بمقامات تجلّی در خود نشده چگونه تو را عارف شود اگر گویم معروفی تو مقدّس از عرفان موجودات بوده‌ئی و اگر بگویم غیر معروفی تو مشهودتر از آنی که مستور و غیر معروف مانی اگرچه لم یزل ابواب فضل وصل و لقاییت بر وجه ممکنات مفتوح و تجلّیات انوار جمال بی‌مثالت بر اعراش وجود از مشهود و مفقود مستوی مع ظهور این فضل اعظم و عنایت اتمّ اقوم شهادت میدهم که ساحت جلال قدست از عرفان غیر مقدّس بوده و بساط اجلال انست از ادراک ماسوی منزّه خواهد بود بکینونت خود معروفی و بذات خود موصوف و چه قدر از هیاکل عزّ احدیه که در بیدای هجر و فراقت جان باخته‌اند و چه مقدار از ارواح قدس صمدیه که در صحرای شهود مبهوت گشته‌اند بسا عشاق با کمال طلب و اشتیاق از شعله ملتهبه نار فراق محترق شده و چه بسیار از احرار که برجای وصال جان داده‌اند نه ناله و حنین عاشقین بساحت قدست رسد و نه صیحه و ندبه قاصدین و مشتاقین بمقام قربت درآید

## ۲۷

جواهر توحید و لطائف تحمید متصاعد بساط حضرت سلطان بی‌مثال و ملیک ذو الجلالیست که حقایق ممکنات و دقائق و رقایق اعیان موجودات را از حقیقت نیستی و عدم در عوالم هستی و قدم ظاهر فرمود و از ذلّت بعد و فنا نجات داده بملکوت عزّت و بقا مشرّف نمود و این نبود مگر بصرف عنایت سابقه و رحمت منبسطه خود چنانچه مشهود است که عدم صرف را قابلیت و استعداد وجود نشاید و فانی بحت را لیاقت کون و انوجاد نباید

و بعد از خلق کلّ ممکنات و ایجاد موجودات بتجلّی اسم یا مختار انسانرا از بین امم و خلائق برای معرفت و محبت خود که علّت غائی و سبب خلقت کائنات بود اختیار نمود ... زیرا کینونت و حقیقت هر شیئی را باسمى از اسماء تجلّی نمود و بصفتی از صفات اشراق فرمود مگر انسان را که مظهر کلّ اسماء و صفات و مرآت کینونت خود قرار فرمود و باین فضل عظیم و مرحمت قدیم خود اختصاص نمود

ولکن این تجلّیات انوار صبح هدایت و اشراقات انوار شمس عنایت در حقیقت انسان مستور و محجوبست چنانچه شعله و اشعه و انوار در حقیقت شمع و سراج مستور است و تابش و رخشش آفتاب جهانتاب در مرایا و مجالی که از زنگ و غبار شئونات بشری تیره و مظلم گشته مخفی و مهجور است حال این شمع و سراج را افروزنده‌ئی باید و این مرایا و مجالی را صیقل‌دهنده‌ئی شاید و واضح است که تا ناری مشتعل ظاهر نشود هرگز سراج نیفروزد و تا آینه از زنگ و غبار ممتاز نگردد صورت و مثال و تجلّی و اشراق شمس بی‌امس در او منطبع نشود

و چون مابین خلق و حقّ و حادث و قدیم و واجب و ممکن بهیچوجه ربط و مناسبت و موافقت و مشابهت نبوده و نیست لهذا در هر عهد و عصر کینونت ساذجی را در عالم ملک و ملکوت ظاهر فرماید و این لطیفه ربّانی و دقیقه صمدانی را از دو عنصر خلق فرماید عنصر ترابی ظاهری و عنصر غیبی الهی و دو مقام در او خلق فرماید یکمقام حقیقت که مقام لا ینطق الا عن الله ربّه است که در حدیث میفرماید لی مع الله حالات انا هو و هو انا الا انا و هو هو و هم چنین قف یا محمد انت الحیب و انت المحبوب و هم چنین میفرماید لا فرق بینک و بینهم الا انهم عبادک و مقام دیگر مقام بشریت است که



میفرماید ما انا الّا بشر مثلکم و قل سبحان ربّی هل کنت الّا بشراً رسولاً و این کینونات مجرّده و حقایق منیره و سابط فیض کلیّه‌اند و بهدایت کبری و ربوبیت عظمی مبعوث شوند که تا قلوب مشتاقین و حقایق صافین را بالهامات غیبیه و فیوضات لاریبیه و نسائم قدسیّه از کدورات عوالم ملکیه ساذج و منیر گردانند و افتده مقررین را از زنگار حدود پاک و منزّه فرمایند تا ودیعه الهیه که در حقایق مستور و مختفی گشته از حجاب ستر و پرده خفا چون اشراق آفتاب نورانی از فجر الهی سر برآرد و علم ظهور بر اتلال قلوب و افتده برافزارد

و از این کلمات و اشارات معلوم و ثابت شد که لابدّ در عالم ملک و ملکوت باید کینونت و حقیقتی ظاهر گردد که واسطه فیض کلیّه و مظهر اسم الوهیت و ربوبیت باشد تا جمیع ناس در ظلّ تربیت آن آفتاب حقیقت تربیت گردند تا باینمقام و رتبه که در حقایق ایشان مستودع است مشرف و فائز شوند اینست که در جمیع اعهاد و ازمان انبیا و اولیا با قوّت ربّانی و قدرت صمدانی در میان ناس ظاهر گشته

و عقل سلیم هرگز راضی نشود که نظر ببعضی کلمات که معانی آن را ادراک ننموده این باب هدایت را مسدود انگارد و از برای این شمس و انوار ابتدا و انتهائی تعقل نماید زیرا فیضی اعظم از این فیض کلیّه نبوده و رحمتی اکبر از این رحمت منبسطه الهیه نخواهد بود و شکّی نیست که اگر در یک آن عنایت و فیض او از عالم منقطع شود البتّه معدوم گردد لهذا لم یزل ابواب رحمت حقّ بر وجه کون و امکان مفتوح بوده و لایزال امطار عنایت و مکرمت از غمام حقیقت بر اراضی قابلیات و حقایق و اعیان متراکم و مفیض خواهد بود اینست سنتّ خدا من الازل الی الابد

## ۲۸

طوبی ل نفس قام علی خدمه امری و نطق بثنائی الجمیل خذ کتابی بقوّتی و تمسّک بما فیه من اوامر ربّک الامر الحکیم یا محمّد اعمال و اقوال حزب شیعه عوالم روح و ریحان را تغییر داده مکدرّ نموده در اوّل ایّام که با اسم سید انام متمسک بودند هر یوم نصری ظاهر و فنجی باهر و چون از مولای حقیقی و نور الهی و توحید معنوی گذشته و بمظاهر کلمه او تمسک جستند قدرت بضعف و عزّت بذلت و جرئت بخوف تبدیل شد تا آنکه امر بمقامی رسید که مشاهده نموده و مینمایند از برای نقطه توحید شریکهای متعدّده ترتیب دادند و عمل نمودند آنچه را که در یوم قیام حائل شد مابین آن حزب و عرفان حقّ جلّ جلاله امید آنکه از بعد خود را از اوهام و ظنون حفظ نمایند و بتوحید حقیقی فائز شوند

هیکل ظهور قائم مقام حقّ بوده و هست اوست مطلع اسماء حسنی و مشرق صفات علیا اگر از برای او شبهی و مثلی باشد کیف یشیت تقدیس ذاته تعالی عن الشبه و تنزیه کینونته عن المثل فکّر فیما انزلناه بالحقّ و کن من العارفين

## ۲۹

مقصود از آفرینش عرفان حقّ و لقای او بوده و خواهد بود چنانچه در جمیع کتب الهیه و صحف متقنه ربّانیه من غیر حجاب این مطلب احلی و مقصود اعلی مذکور و واضحست و هر نفسی که بآن صبح هدایت و فجر احدیت فائز شد بمقام قرب و وصل که اصل جنّت و اعلی الجنانست فائز گردید و بمقام قاب و قوسین که ورای سدره منتهی است وارد شد و الا در امکانه بعد که اصل نار و حقیقت نفی است ساکن بوده و خواهد بود اگرچه در ظاهر بر اکراس رفیعه و اعراش منیعه جالس باشد بلی آن سماء حقیقت قادر و مقتدر است که جمیع ناس را از شمال بعد و هوی بیمین قرب و لقا رساند لو شاء الله لیكون الناس امة واحدة ولكن مقصود صعود انفس طیبه و جواهر مجرّده است که بفطرت اصالیّه خود بشاطی بحر اعظم وارد

شوند تا طالبان جمال ذو الجلال از عاکفان امکانه ضلال و اضلال از یکدیگر مفصول و ممتاز شوند کذلک قدر الأمر من قلم عز منیر... .

و همچنین سبب عدم ظهور مظاهر عدل و مطالع فضل باسباب قدرت ظاهریه و غلبه ملکیه همین شئونات فصل و تمیز بوده چه اگر آن جوهر قدم علی ما کان علیه ظاهر شود و تجلی فرماید احدی را مجال انکار و اعراض نماند بلکه جمیع موجودات از مشاهده انوار او منصعق بلکه فانی محض شوند دیگر در این مقام مقبل الی الله از معرض بالله منفصل نگردد چنانچه در جمیع مظاهر قبل این مطلب وضوح یافته ... اینست که مشرکین در هر ظهور بدیع و تجلی منبع چون آن جمال لایزال و طلعت بیمثال را در لباس ظاهر ملکیه مثل سایر ناس مشاهده مینمودند بدینجهت محتجب گشتند و غفلت نموده بآن سدره قرب تقرّب نمیجستند بلکه در صدد دفع و قلع و قمع مقبلین الی الله برآمده

چنانچه در این کور ملاحظه شد که این همج رعاع گمان نموده اند که بقتل و غارت و نفی احبای الهی از بلاد توانند سراج قدرت ربانی را بیفوسند و شمس صمدانی را از نور بازدارند غافل از اینکه جمیع این بلایا بمنزله دهن است برای اشتعال این مصباح کذلک یدل الله ما یشاء و انه علی کل شیء قدیر... .

در هر حال سلطنت و قدرت و غلبه سلطان حقیقی را ملاحظه فرما و گوش را از کلمات مظاهر نفی و مطالع قهر پاک و مقدّس فرمائید که عنقریب حق را محیط بر جمیع و غالب بر کل خواهید دید و دون آن را مفقود و لاشیء محض ملاحظه خواهید فرمود

اگرچه بحمد الله حق و مظاهر او همیشه در علو ارتفاع و سمو امتناع خود بوده بلکه علو و سمو بقول او خلق شده لو اتم ببصر هذا الغلام تنظرون

۳۰

شهد الله انه لا اله الا هو العزيز المحبوب له الجود والفضل يعطى من يشاء ما يشاء و انه لهو القادر المقتدر المهيم القیوم قل انا انا بالذی ظهر باسم علی من لدن سلطان حق محمود والذی یأتی فی المستغاث والذی یأتی بعده الی آخر الذی لا آخر له و ما نشهد فی ظهورهم الا ظهور الله و فی بطونهم الا بطونه ان اتم تعرفون و کلهم مرایا الله بحيث لا یری فیهم الا نفس الله و جماله و عز الله و بهائه لو اتم تعقلون و ما سواهم مرایاهم و هم مرایا الاولیة ان اتم تفقهون ما سبقهم احد فی شیء و هم یسبقون قل لن ینتهی مرایا القدم و کذلک مرایا جمالهم لأن فیض الله لن ینقطع و هذا صدق غیر مکذوب

۳۱

فانظر بطرف البدء فیما نظرت الی آدم الاولی ثم من بعده الی ان یصل الأمر الی علی قبل نبیل قل تالله کلهم قد جاؤوا عن مشرق الأمر بکتاب و صحیفة و لوح عظیم و اوتوا کل واحد منهم علی ما قدر لهم و هذا من فضلنا علیهم ان اتم من العارفين ... حتی اذا بلغ الأمر الی وجهه العزيز المقدس المتعالی المنیر اذا احتجب نفسه فی الف حجاب لئلا یعرفه من احد بعد الذی کان ینزل علیه الآیات من کل الجهات و ما احصاها احد الا الله ربک و رب العالمین فلما تم میقات الستر اذا اظهرنا عن خلف الف الف حجاب من التور نوراً من انوار وجه الغلام اقل من سم الابرة اذا انصعقت اهل ملا العالمین ثم سجدت وجوه المقرین و ظهر بشأن ما ظهر مثله فی الابداع بحيث قام بنفسه بین السموات و الأرضین

۳۲

و ما سمعت فی خلیل الرحمن انه حق لا ريب فيه مأمور شدند بذبح اسمعیل تا آنکه ظاهر شود استقامت و انقطاع او در امر الله بین ما سواه و مقصود از ذبح او هم فدائی بود از برای عصبان و خطاهای من علی الأرض چنانچه عیسی ابن مریم هم این مقام را از حق جل و عزّ خواستند و همچنین رسول الله حسین را فدا نمودند احدی اطلاع بر عنایات خفیه حق و رحمت محیطه او نداشته و ندارد نظر بعضیان اهل عالم و خطاهای واقعه در آن و مصیبات وارده بر اصفیا و اولیا جمیع مستحقّ هلاکت بوده و هستند ولكن الطاف مکنونه الهیه بسببی از اسباب ظاهره و باطنه حفظ فرموده و میفرماید تفکر لتعرف و کن من الثابتین....

### ۳۳

ولكن قدرنا ظهور الكلمة و ما قدرّ فيها بين العباد على مقادير التي قدرت من لدن عليم حكيم و جعلنا حجاب وجهها نفسها و كذلك كُنّا قادرين و أنّها لو تتجلى على العباد بما فيها لن يحملتها احد بل يفرّ عنها كلّ من فى السموات و الأرضين فانظر الى ما نزل على محمد رسول الله و انه حين النزول قدر له كنوز المعاني على ما ينبغي له من لدن مقتدر قدير ولكنّ الناس ما عرفوا منه الا على مراتبهم و مقاماتهم و كذلك انه ما كشف لهم وجه الحكمة الا قدر حملهم و طاقتهم فلما بلغ الناس الى البلوغ تجلّى عليهم بما فيه فى سنة السّتين حين الذى ظهر جمال القدم باسم على قبل نبيل

### ۳۴

سپاس و ستایش خداوندی سزاوار که آفرینش را بتوانائی خود از برهنگی نابودی رهائی داد و پیوشش زندگی سرافرازی بخشید پس گوهر پاک مردمرا از میان آفریدگان برگزید و او را پیوشش بزرگی آرایش فرمود هر که زنگ خواهش از آئینه دل زدود سزاوار این پوشش یزدانی شد و خود را از برهنگی نادانی رهائی داد این پوشش تن و جان مردمانرا بزرگترین مایه آسایش و پرورش است خوشا روز آنکه بیاری خداوند یکتا از آرایش گیتی و آنچه در او است رهائی یافت و در سایه درخت دانائی بیاسود آوای هزارستان که بر شاخسار دوستی سرایان است بگوش دوستان رسید پس فرمان شد که این بنده پیاسخ برخی از پرسشها لب گشاید و آنچه از رازها که نگارش آن شاید آشکار نماید در آن نامه دلپسند نگارش رفته بود که کدام از کیش‌آوران بر دیگری برتری دارد در اینجا خداوند یگانه میفرماید میان پیمبران جدائی ننهیم چون خواست همه یکی است و راز همگی یکسان جدائی و برتری میان ایشان روا نه پیمبر راستگو خود را بنام پیمبر پیشین خوانده پس چون کسی بنهان این گفتار پی‌نبرد بگفته‌های ناشایسته پردازد دانای بینا را از گفته او لغزش پدیدار نشود اگرچه پیدایش ایشان در جهان یکسان نه و هر یک بر رفتار و کردار جداگانه پدیدار و در میان خوردی و بزرگی نمودار ولی ایشان مانند ماه تابان است چنانچه او هر گاهی بنمایش جداگانه پدیدار با آنکه هیچ گاهی او را کاهش و نیستی نه پس دانسته شد که این نه بیشی و کمی است ولی جهان ناپایدار شایسته اینگونه رفتار است چه هرگاه که خداوند بمانند پیمبری را بسوی مردمان فرستاد بگفتار و رفتاری که سزاوار آنروز بود نمودار شد خواست یزدان از پدیداری فرستادگان دو چیز بود نخستین رهانیدن مردمان از تیرگی نادانی و رهنمائی بروشنائی دانائی دویم آسایش ایشان و شناختن و دانستن راههای آن پیمبران چون پزشگانند که پرورش گیتی و کسان آن پرداخته‌اند تا بدرمان یگانگی بیماری بیگانگی را چاره نمایند در کردار و رفتار پزشک جای گفتار نه زیرا که او بر چگونگی کالبد و بیماریهای آن آگاه است و هرگز مرغ بینش مردمان زمین بفراز آسمان دانش او نرسد پس اگر رفتار امروز پزشک را با گذشته یکسان نه بیند جای گفتار نه چه که هر روز بیمار را روش

جداگانه سزاوار و همچنين پيمبران يزدان هرگاه كه جهانرا بخورشيد تابان دانش درخشان نمودند بهر چه سزاوار آن روز بود مردم را بسوى خداوند يكتا خواندند و آنها را از تيرگى نادانى بروشنائى دانائى راه نمودند پس بايد ديدهٔ مردم دانا بر راز درون ايشان نگران باشد چه كه همگى را خواست يكي بوده و آن راهنمائى گم گشتگان و آسودگى درماندگان است ... مردمانرا بيمارى فراگرفته بكوشيد تا آنها را بان درمان كه ساختهٔ دست تواناى پرشگ يزدان است رهائى دهيد

باز در چگونگى كيشها نكارش رفته بود خردمندان گيتى را چون كالبد مردمان دانسته اند چنانكه او را پوشش بايد كالبد گيتى را هم پوشش داد و دانش شايد پس كيش يزدان جامهٔ اوست هرگاه كهنه شود بجامهٔ تازه او را بيارايد هر گاهى را روش جداگانه سزاوار هميشه كيش يزدانى بانچه شايستهٔ آنروز است هويدا و آشكار

ديگر در گفته‌هاى آيين داران گذشته نگاهشته بودند دانش ستوده از اين گفتارهاى بيهوده دورى جويد آفرينندهٔ يكتا مردم را يكسان آفريده و او را بر همهٔ آفريدگان بزرگى داده پس بلندی و پستى و بيشى و كمى بسته بكوشش اوست هر كه بيشتر كوشد بيشتر رود اميدواريم كه از زمين دل بيارى بارى ژالهٔ بخشش لالهٔ دانش برويد و مردمرا از تيرگى آلايش بشويد

### ۳۵

تفكر فرمائيد كه سبب چه بوده كه در ازمنهٔ ظهور مظاهر رحمن اهل امكان دورى ميچستند و بر اعراض و اعتراض قيام مينمودند اگر ناس در اين فقره كه از قلم امر جارى شده تفكر نمايند جميع بشريعهٔ باقيهٔ الهيهٔ بشتابند و شهادت دهند بر آنچه او شهادت داده ولكن حجبات اوهام انام را در ايام ظهور مظاهر احديه و مطالع عز صمدانيه منع نموده و مينمايد چه كه در آن ايام حق بانچه خود اراده فرموده ظاهر ميشود نه بارادهٔ ناس چنانچه فرموده أ فكلما جاءكم رسول بما لا تهوى انفسكم استكبرتم ففريقاً كذبتم و فريقاً تقتلون

البته اگر باوهام ناس در ازمنهٔ خاليه و اعصار ماضيه ظاهر ميشدند احدى آن نفوس مقدسه را انكار نمينمود مع آنكه كل در ليالى و ايام بذكر حق مشغول بودند و در معابد بعبادت قائم مع ذلك از مطالع آيات ربانيه و مظاهر بينات رحمانيه بي نصيب بودند چنانچه در كتب مسطور است و آن جناب بر بعضى مطلقند

مثلاً در ظهور مسيح جميع علمای عصر مع آنكه منتظر ظهور بودند اعراض نمودند و حنان كه اعلم علمای عصر بود و هم چنين قيافا كه افضى القضاة بود حكم بر كفر نمودند و فتوى قتل دادند

و هم چنين در ظهور رسول روح ما سواه فداه علمای مکه و مدینه در سنين اوليه بر اعراض و اعتراض قيام نمودند و نفوسى كه ابدأ اهل علم نبودند بايمان فائز شدند قدرى تفكر فرمائيد بلال حبشى كه كلمهئى از علم نخوانده بود بسماء ايمان و ايقان ارتقا نمود و عبدالله ابى كه از علما بود بنفاق برخاست راعى غنم بنفحات آيات بمقرر دوست پي برد و بمالك امم پيوست و صاحبان علوم و حكم ممنوع و محروم اينست كه ميفرمايد حتى يصير اعلاكم اسفلكم و اسفلكم اعلاكم و مضمون اين فقره در اكثر كتب الهيه و بيانات انبيا و اصفيا بوده

براستى ميگويم امر بشائى عظيم است كه پدر از پسر و پسر از پدر فرار مينمايد در حضرت نوح و كنعان مشاهده كنيد انشاءالله بايد در اين ايام روحانى از نساييم سبحانى و فيوضات ربيع رحمانى محروم نمايند باسم معلوم منقطعاً عن العلوم برخيزيد و ندا فرمائيد قسم بافتاب افق امر در آن حين فرات علوم الهيه را از قلب جارى مشاهده نمايند و انوار حكمت ربانيه را بي پرده بياييد اگر حلاوت بيان رحمن را بيايى از جان بگذرى و در سبيل دوست انفاق نمائى

اين بسى واضح است كه اين عبد خيالى نداشته و ندارد چه كه امرش از شئون ظاهره خارج است چنانچه در سجن اعظم غريب و مظلوم افتاده و از دست اعدا خلاصى نيافته و نخواهد يافت لذا آنچه ميگويد لوجه الله بوده كه شايد

ناس از حجبات نفس و هوی پاک شوند و عرفان حقّ که اعلیٰ المقام است فائز گردند لا یضرّتی اعراضهم و لا ینفَعنی اقبالهم  
أنا ندعوهم لوجه الله أنه لغني عن العالمين

۳۶

اعلم بأنّ الابن اذ اسلم الرّوح قد بكت الأشياء كلّها ولكن بانفاقه روحه قد استعدّ كلّ شيء كما تشهد و ترى في الخلاق  
اجمعين كلّ حكيم ظهرت منه الحكمة و كلّ عالم فصّلت منه العلوم و كلّ صانع ظهرت منه الصّنائع و كلّ سلطان ظهرت منه  
القدرة كلّها من تأييد روحه المتعالی المتصرّف المنير  
و نشهد بأنّه حين اذ اتى في العالم تجلّى على الممكنات و به طهر كلّ ابرص عن داء الجهل و العمى و برئ كلّ  
سقيم عن سقم الغفلة و الهوى و فتحت عين كلّ عمى و تركت كلّ نفس من لدن مقتدر قدير  
و في مقام يطلق البرص على كلّ ما يحتجب به العبد عن عرفان ربّه و الّذى احتجب أنّه ابرص و لا يذكر في ملكوت  
الله العزيز الحميد و انا نشهد بأنّ من كلمة الله طهر كلّ ابرص و برئ كلّ عليل و طاب كلّ مريض و أنّها لمظهر العالم طوبى  
لمن اقبل اليها بوجه منير

۳۷

طوبى لمن اقرّ بالله و آياته و اعترف بانّه لا يستلّ عمّا يفعل هذه كلمة قد جعلها الله طراز العقائد و اصلها و بها يقبل عمل  
العاملين اجعلوا هذه الكلمة نصب عيونكم لئلاّ تزلكم اشارات المعرضين  
لو يحلّ ما حرّم في ازل الازال او بالعكس ليس لاحد ان يعترض عليه و الّذى توقّف في اقلّ من آن أنّه من المعتدين  
و الّذى ما فاز بهذا الاصل الاسنى و المقام الاعلى تحرّكه ارياح الشبهات و تقلّبه مقالات المشركين من فاز بهذا الاصل  
قد فاز بالاستقامة الكبرى حبّذا هذا المقام الابهى الّذى بذكره زين كلّ لوح منيع كذلك يعلمكم الله ما يخلصكم عن الرّيب و  
الحيرة و ينجيكم في الدّنيا و الآخرة أنّه هو الغفور الكريم

۳۸

أنك ايقن بأنّ ربك في كلّ ظهور يتجلّى على العباد على مقدارهم مثلاً فانظر الى الشّمس فأنّها حين طلوعها عن افقها تكون  
حرارتها و اثرها قليلة و تزداد درجة بعد درجة ليستأنس بها الأشياء قليلاً قليلاً الى ان يبلغ الى قطب الزّوال ثمّ تنزل بدرابج مقدّرة  
الى ان يغرب في مغربها كلّ ذلك من حكمة الله ان انتم من العارفين و أنّها لو تطلع بغتة في وسط السّماء يضرّ حرارتها الأشياء  
كذلك فانظر في شمس المعانى لتكون من المطّلعين فأنّها لو تستشرق في أوّل فجر الظّهور بأنوار التي قدر الله لها ليحترق ارض  
العرفان من قلوب العباد لأنهم لن يقدرن ان يحملنّها او يستعكسنّ منها بل يضطربنّ منها و يكوننّ من المعدومين

۳۹

ای ربّ لك الحمد على بدایع قضاياک و جوامع زراياک مرّة اودعتنی بيد التّمروود ثمّ بيد الفرعون و وردا علیّ ما انت احصيته  
بعلمک و احطته بارادتک و مرّة اودعتنی في سجن المشركين بما قصصت على اهل العماء حرفاً من الرّویا الّذى الهممتی بعلمک  
و عزفتنی بسطانک و مرّة قطعت رأسی بأیدی الکافرين و مرّة ارفعتنی الى الصّليب بما اظهرت في الملك من جواهر اسرار عزّ  
فردائيتک و بدایع آثار سلطان صمدائيتک و مرّة ابتليتنی في ارض الطّفّ بحيث كنت وحيداً بين عبادک و فريداً في مملکتک

الی ان قطعوا رأسی ثم ارفعوه علی السنان و داروه فی کلّ الدّیّار و حضروه علی مقاعد المشرکین و مواضع المنکرین و مرّة علقونی فی الهوّاء ثمّ ضربونی بما عندهم من رصاص الغلّ و البغضاء الی ان قطعوا ارکانی و فصلوا جوارحی الی ان بلغ الزّمان الی هذه الأیّام الّتی اجتمعوا المغلّون علی نفسی و یتدبّرون فی کلّ حین بأن یدخلوا فی قلوب العباد ضغنی و بغضی و یمکرون فی ذلک بکلّ ما هم علیه لمقتدرون ... فوعزّتک یا محبوبی اشکرک حیثذ فی تلك الحالة و علی کلّ ما ورد علیّ فی سبیل رضائک و اکون راضیاً منک و من بدایع بلایاک

۴۰

ای محبوب روحی در دل دمدیدی و مرا از من اخذ نمودی و بعد مابین مشرکین و مغلّین نمایشی از من گذاشته‌ئی و جمیع بآن ناظر شده بر اعراض قیام نموده‌اند ای محبوب حال خود را بنما و مرا فارغ کن  
جواب بشنو نمایشت محبوب جان منست چگونه راضی شوم جز چشمم بیند و جز قلبم عارف شود قسم بجمال معنی  
جمالت که از چشم و دل خود هم می‌خواهم مستور باشی تا چه رسد بعیون غیر طاهره  
وای وای نوبت جواب باین عبد رسید لوح تمام شد و مطلب ناگفته و در ناسفته ماند

۴۱

فوالله یا قوم انّی قد کنت راقداً علی بساطی ولكن نسمة الله ایقظتني و روح الله احييتني و لسان الله تکلم علی لسانی لست انا بمذنب انتم لا تنظرونی بعیونکم بل بعینی و بذلک امرتم من لدن عزیز علیم و یا قوم هل تظنون بأنّ الأمر بیدی لا فونفس الله المقتدر المتعالی العلیم الحکیم فوالله لو کان الأمر بیدی ما اظهرت نفسی علیکم فی اقلّ من آن و ما تکلمت بکلمة و کان الله علی ذلک شهید و علیم

۴۲

ای پسر انصاف در لیل جمال هیکل بقا از عقبه زمردی وفا بسدره منتهی رجوع نمود و گریست گریستی که جمیع ملأ عالین و کرّوبین از ناله او گریستند و بعد از سبب نوحه و ندبه استفسار شد مذکور داشت که حسب الأمر در عقبه وفا منتظر ماندم و رائجه وفا از اهل ارض نیافتم و بعد آهنگ رجوع نمودم ملحوظ افتاد که حمامات قدسی چند در دست کلاب ارض مبتلا شده‌اند در این وقت حوریّه الهی از قصر روحانی بی ستر و حجاب دوید و سؤال از اسامی ایشان نمود و جمیع مذکور شد الّا اسمی از اسماء و چون اصرار رفت حرف اول اسم از لسان جاری شد اهل غرفات از مکامن عزّ خود بیرون دویدند و چون بحرف دوم رسید جمیع بر تراب ریختند در آن وقت ندا از مکمن قرب رسید زیاده بر این جایز نه انا کنا شهداء علی ما فعلوا و حیثذ کانوا یفعلون

۴۳

یا افنانی علیک بهائی و عنایتی خیمه امر الهی عظیم است جمیع احزاب عالم را فرا گرفته و خواهد گرفت روز روز شماست و هزار لوح گواه شما بر نصرت امر قیام نمائید و بجنود بیان بتسخیر افتده و قلوب اهل عالم مشغول شوید باید از شما ظاهر شود آنچه که سبب آسایش و راحت بیچارگان روزگار است کمر همّت را محکم نمائید شاید بندگان از اسیری فارغ شوند و بازادی رسند

امروز ناله عدل بلند و حنین انصاف مرتفع دود تیره ستم عالم و امم را احاطه نموده از حرکت قلم اعلی روح جدید معانی بامر آمر حقیقی در اجساد الفاظ دمیده شد و آثارش در جمیع اشیای عالم ظاهر و هویدا اینست بشارت اعظم که از قلم مظلوم جاری شده بگو ای دوستان ترس از برای چه و بیم از که گلپاره‌های عالم باندک رطوبتی متلاشی شده و میشوند نفس اجتماع سبب تفریق نفوس موهومه است....

امروز هر آگاهی گواهی می‌دهد بر اینکه بیاناتی که از قلم مظلوم نازل شده سبب اعظم است از برای ارتفاع عالم و ارتقاء امم بگو ای قوم بقوت ملکوتی بر نصرت خود قیام نمائید که شاید ارض از اصنام ظنون و اوهام که فی‌الحقیقه سبب و علت خسارت و ذلت عباد بیچاره‌اند پاک و طاهر گردد این اصنام حائلند و خلق را از علو و صعود مانع امید آنکه ید اقتدار مدد فرماید و ناس را از ذلت کبری برهاند

در یکی از الواح نازل یا حزب الله بخود مشغول نباشید در فکر اصلاح عالم و تهذیب امم باشید اصلاح عالم از اعمال طیبیه طاهره و اخلاق راضیه مرضیه بوده ناصر امر اعمالست و معینش اخلاق یا اهل بها بتقوی تمسک نمائید هذا ما حکم به المظلوم و اختاره المختار

ای دوستان سزاوار آنکه در این بهار جانفزا از باران نیسان یزدانی تازه و خرم شوید خورشید بزرگی پرتو افکننده و ابر بخشش سایه گسترده بآبهره کسی که خود را بی‌بهره نساخت و دوست را در این جامه بشناخت بگو اهریمنان در کمین گاهان ایستاده‌اند آگاه باشید و بروشنائی نام بینا از تیرگیها خود را آزاد نمائید عالم‌بین باشید نه خودبین اهریمنان نفوسی هستند که حائل و مانعند مابین عباد و ارتفاع و ارتقاء مقاماتشان

امروز بر کل لازم و واجبست تمسک نمایند بآنچه که سبب سمو و علو دولت عادل و ملت است قلم اعلی در هر یک از آیات ابواب محبت و اتحاد باز نموده قلنا و قولنا الحق عاشروا مع الأدیان کلها بالروح و الریحان از این بیان آنچه سبب اجتناب و علت اختلاف و تفریق بود از میان برخاست و در ارتقاء وجود و ارتفاع نفوس نازل شده آنچه که باب اعظم است از برای تربیت اهل عالم آنچه از لسان و قلم ملل اولی از قبل ظاهر فی‌الحقیقه سلطان آن در این ظهور اعظم از سماء مشیت مالک قدم نازل از قبل فرموده‌اند حب الوطن من الایمان و لسان عظمت در یوم ظهور فرموده لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم باین کلمات عالیات طیور افنده را پرواز جدید آموخت و تحدید و تقلید را از کتاب محو نمود

یا حزب العدل باید بمتابۀ نور روشن باشید و مانند نار سدره مشتعل این نار محبت احزاب مختلفه را در یک بساط جمع نماید و نار بغضا سبب و علت تفریق و جدالست نسأل الله ان یحفظ عباده من شر اعدائه انه علی کل شیء قدير الحمد لله حق جل جلاله بمفتاح قلم اعلی ابواب افنده و قلوب را گشوده و هر آیهئی از آیات منزله بایست مبین از برای ظهور اخلاق روحانیه و اعمال مقدسه این ندا و این ذکر مخصوص مملکتی و یا مدینهئی نبوده و نیست باید اهل عالم طراً بآنچه نازل شده و ظاهر گشته تمسک نمایند تا بازدی حقیقی فائز شوند گیتی بانوار نیر ظهور منور چه که در سنه ستین حضرت مبشر روح ما سواه فداه بروح جدید بشارت داد و در سنه ثمانین عالم بنور جدید و روح بدیع فائز گشت حال اکثر اهل بلاد مستعدند از برای اصغاء کلمه علیا که بعث و حشر کل بان منوط و معلق است....

یا حزب الله وصایای دوست یکتا را بگوش جان بشنوید کلمه الهی بمتابۀ نهالست مقرر و مستقرش افنده عباد باید آن را بکوش حکمت و بیان تربیت نمائید تا اصلش ثابت گردد و فرعش از افلاک بگذرد

ای اهل عالم فضل این ظهور اعظم آنکه آنچه سبب اختلاف و فساد و نفاق است از کتاب محو نمودیم و آنچه علت الفت و اتحاد و اتفاقست ثبت فرمودیم نعیماً للعالمین

مکرر وصیت نموده و مینمائیم دوستان را که از آنچه رائحه فساد استشمام میشود اجتناب نمایند بل فرار اختیار کنند عالم منقلب است و افکار عباد مختلف نسأل الله ان یزینهم بنور عدله و یعرفهم ما ینفعهم فی کلّ الأحوال انه هو الغنی المتعال

۴۴

یا معشر العلماء اتقوا الله ثم انصفوا فی امر هذا الاممی الذی شهدت له کتب الله المهیمن القیوم ... بترسید از خداوند یکتا این مظلوم با شما و امثال شما معاشر نبوده و کتب شما را ندیده و در مجلس تدریس وارد نشده شهادت میدهد آنچه گفته شد کلاه او و زلف او و لباس او آخر انصاف کجا رفته هیکل عدل در چه مکان آرمیده چشم بگشائید و بدیده بصیرت نظر نمائید و تفکر کنید شاید از انوار آفتاب بیان محروم نمائید و از امواج بحر عرفان ممنوع نشوید

بعضی از امرا و آحاد ناس اعتراض نموده‌اند که این مظلوم از علما و سادات نبوده بگو ای اهل انصاف اگر فی الجمله تفکر نمائید صدهزار بار این مقام را اعظم شمردید و اکبر دانید قد اظهر الله امره من بیت ما کان فیہ ما عند العلماء و الفقهاء و العرفاء و الأدباء

نسمه الله او را بیدار نمود و بندا امر فرمود فلما انتبه قام و نادى الكلّ الى الله ربّ العالمین این بیان نظر بضعف اهل امکان است و الا امرش مقدّس از اذکار و منزّه از افکار یشهد بذلك من عنده امّ الكتاب

۴۵

قد قيّد جمال القدم لاطلاق العالم و حبس فی الحصن الأعظم لعنق العالمین و اختار لنفسه الأحران لسرور من فی الأکوان هذا من رحمة ربّک الرحمن الرّحیم قد قبلنا الدّلة لعزّکم و الشّداید لرخائکم یا ملأ الموحّدين انّ الذی جاء لتعمیر العالم قد اسکنه المشرکون فی اخر البلاد

۴۶

لیس حزنی سجنی و لا ذلّتی ابتلائی بین ایدی الأعداء لعمری أنّها عزّ قد جعلها الله طراز نفسه ان انتم من العارفين بذلّتی ظهرت عزّة الکاینات و بابتلائی اشرقت شمس العدل علی العالمین بل حزنی من الذین یرتکبون الفحشاء و ینسبون انفسهم الى الله العزیز الحمید ینبغی لأهل البهَاء ان ینقطعوا عمّن علی الأرض کلّها علی شأن یجدنّ اهل الفردوس نفحات التّقدیس من قمیصهم و یرون اهل الأکوان فی وجوههم نضرة الرحمن الا انهم من المقرّیین اولئک عباد بهم یظهر التّقدیس فی البلاد و تنتشر آثار الله العزیز الحکیم انّ الذین ضیعوا الأمر بما اتبعوا اهوائهم انهم فی ضلال مبین

۴۷

قل یا ملأ اليهود ان تریدوا ان تصلبوا الرّوح مرّة اخرى تالله هذا لهو الرّوح قد ظهر بینکم فافعلوا به ما تشاؤون لانه انفق روحه فی سبیل الله و لا یخاف من احد ولو یجتمع علیه کلّ من فی السّموات و الأرض ان انتم توقنون قل یا ملأ الانجیل ان تریدوا ان تقتلوا محمّداً رسول الله تالله انّ هذا ذاته قد ظهر بالحق فافعلوا به ما اردتم لانه یشتاقل لقاء محبوه فی ملکوت عزّه و كذلك کان الأمر ان انتم تعلمون قل یا ملأ الفرقان ان تریدوا ان تعلّقوا هیکل علیّ الذی نزل من عنده البیان تالله انّ هذا لمحبوه الذی قد ظهر باسم آخر و قد اتی علی ظلل المعانی بسطان من عنده و انه لهو الحقّ علام الغیوب و انتظر منکم ما فعلتم بظهور قبلی



و يشهد بذلك كل شيء ان انتم تسمعون ان يا ملاء البيان ان تريدوا ان تسفكوا دم الذى به بشرتم بلسان على ثم من قبله بلسان محمد ثم من قبله بلسان الروح فيها هو هذا بينكم و ما عنده من ناصر ليمنعكم فيما تريدون ان تعملون

٤٨

تالله لو لم يكن مخالفاً بما نزل فى الألواح لقبلت يد الذى يسفك دمي فى سبيل محبوب العالمين و قدرت عمّا ملكنى الله له ارثاً ولو انه يستحقّ بذلك نعمة الله و سخطه ثم قهره و غضبه بدوام الله الملك العادل الحكيم

٤٩

ثم اعلم بأن هذا الغلام كلما يكون ناظراً الى نفسه يجدها احقر الوجود و كلما يرتدّ البصر الى تجليات التي ظهرت منها يجدها سلطان الغيب و الشهود فسبحان الذى بعث مظهر نفسه بالحقّ و ارسله على كلّ شاهد و مشهود

٥٠

اي بي خبران سر از نوم غفلت برداريد و انوارش كه عالم را احاطه نموده مشاهده كنيد بعضى ميگويند زود اشراق نموده اي بي بصران يا قريب و يا بعيد حال اشراق فرموده شما ملاحظه نمائيد فى الحقيقه اين اشراق محقق است يا نه ديگر قرب و بعد آن در دست شما و اين غلام نبوده و نخواهد بود حكمت الهيّه كه از انظر بريّه مستور است اقتضا نموده يا قوم فرضوا بما رضى الله لكم و قضى عليكم ... اي صاحبان بغضا قسم بافتاب فلک بقا كه اگر امر بدست اين عبد بود هرگز خود را معروف نمينمودم چه كه اسم مذكورم ننگ دارد از ذكر اين السن غير طاهره كاذبه و در هر حين كه ساكن شده و صمت اختيار نمودم روح القدس از يمينم ناطق شده و روح الأعظم قدام وجهم و روح الأمين فوق رأسم و روح البهاء در صدرم ندا فرموده و حال اگر بسمع لطيف استماع شود از جميع اعضا و احشا و عروق و اظفار نداء الله را استماع نمائيد حتى از شعراتم ميشنويد بانه لا اله الا هو و ان هذا الجمال ليهائه لمن فى السموات و الارضين

٥١

يا قوم تالله الحقّ انّ هذا لبحر الذى منه ظهرت البحور و اليه يذهب كلّها و منه اشرفت الشّمس و اليه يرجع كلّها و منه انثرت سدرات الأمر بأثمار التي كلّ واحدة منها بعثت على هيكل نبيّ و ارسل الى عالم من عوالم التي ما احصاها احد الا نفس الله التي احاطت الموجودات بحرف من كلمة التي خرج من قلمه الذي كان محكوماً تحت اصبعه الذي كان على الحقّ قوياً

٥٢

قل يا قوم لا تمنعوا انفسكم عن فضل الله و رحمته و من يمنع و انه على خسران عظيم قل يا قوم أ تعبدون التراب و تدعون ربكم العزيز الوهاب اتقوا الله و لا تكوننّ من الخاسرين قل قد ظهر كتاب الله على هيكل الغلام فتبارك الله احسن المبدعين انتم يا ملاء الأرض لا تهربوا عنه ان اسرعوا اليه و كونوا من الرجاعين توبوا يا قوم عمّا قد فرطتم فى جنب الله و ما اسرفتم فى امره و لا تكوننّ من الجاهلين هو الذى خلقكم و رزقكم بأمره و عرفكم نفسه العزيز العليّ العليم و اظهر لكم كنوز العرفان و عرفكم الى سماء الايقان فى امره المحكم العزيز الرّقيب ايّاكم ان لا تمنعوا فضل الله على انفسكم و لا تبطلوا اعمالكم و لا تنكروه فى

هذا الظهور الأظهر الأمتع المشرق المنير فأنصفوا في امر الله بارتكم ثم انظروا الى ما نزل عن جهة العرش و تفكروا فيه بقلوب طاهر سليم اذاً يظهر لكم الأمر كظهور الشمس في وسط السماء و تكونن من الموقنين

قل ان دليله نفسه ثم ظهوره و من يعجز عن عرفانها جعل الدليل له آياته و هذا من فضله على العالمين و اودع في كل نفس ما يعرف به آثار الله و من دون ذلك لن يتم حجته على عباده ان انتم في امره لمن المتفكرين انه لا يظلم نفساً و لا يأمر العباد فوق طاقتهم و انه لهو الرحمن الرحيم

قل قد ظهر امر الله على شأن يعرفه اكمه الأرض و كيف ذى بصر طاهر منير و ان الأكمه لن يدرك الشمس بصرها ولكن يدرك حرارة التي تظهر منها في كل شهر و سنين ولكن اكمه البيان تالله لن يعرف الشمس و لا اثرها و ضيائها ولو تطلع في مقابلة عينه في كل حين

قل يا ملأ البيان انا اختصاصناكم لعرفان نفسنا بين العالمين و قربناكم الى شاطئ الأيمن عن يمين بقعة الفردوس مقام الذي فيه تنطق النار على كل الألمان بأنه لا اله الا انا العلي العظيم اياكم ان لا تحتجوا انفسكم عن هذه الشمس التي استضاءت عن افق مشيئة ربكم الرحمن بضياء الذي احاط كل صغير و كبير ان افتحوا ابصاركم لتشهدوها بعيونكم و لا تعلقوا ابصاركم بذى بصر لأن الله ما كلّف نفساً الا بعد وسعها و كذلك نزل في كل الألواح على النبيين و المرسلين

ان ادخلوا يا قوم في هذا الفضاء الذي ما قدر له من اول و لا من آخر و فيه ارتفع نداء الله و تهب رويح قدسه المنيع و لا تجعلوا اجسادكم عرياً عن رداء العز و لا قلوبكم عن ذكر ربكم و لا سمعكم عن استماع نغماته الأبدع الأمتع العزيز الأفصح البليغ

۵۳

اي نصير اي عبد من تالله الحق غلام رويحي با رحيق ابهي در فوق كل رؤس اليوم ناظر و واقف كه كه را نظر بر او افتد و من غير اشاره از كف بيضايش اخذ نموده بياشامد ولكن هنوز احدى فايز باين سلسال بي مثال سلطان لايزال نشده الا معدودي و هم في جنة الأعلى فوق الجنان على سرر التمكن هم مستقرون تالله لن يسبقهم المرابا و لا مظاهر الأسماء و لا كل ما كان و ما يكون ان انتم من العارفين

اي نصير اين نه ايامي است كه عرفان عارفين و ادراك مدركين فضلش را درك نمايد تا چه رسد بغافلين و محتجين و اگر بصر را از حجبات اكبر مطهر سازي فضلي مشاهده نمائي كه از اول لا اول الى آخر لا آخر شبه و مثل و ند و نظير و مثال از برايش نه بيني ولكن لسان الله بچه بيان ناطق شود كه محتجبان درك او نمايند و الأبرار يشربون من رحيق القدس على اسمي الأبهى من ملكوت الأعلى و لم يكن لدونهم من نصيب

۵۴

فونفسه المحبوب ما اردت ان اكون رئيساً لمن على الأرض بل القى عليهم ما امرت به من لدن عزيز جميل لينقطعهم عن شؤونات الأرض و يصعدهم الى مقر الذي انقطعت عنه عرفان المشركين ثم ادراك المعرضين

۵۵

يا ارض الطاء ياد آر هنگامي را كه مقر عرش بودي و انوارش از در و ديوارت ظاهر و هويدا چه مقدار از نفوس مقدسه مطمئنه كه بحبت جان دادند و روان ايتار نمودند طوبى از براى تو و از براى نفوسى كه در تو ساكنند هر صاحب شمي عرف مقصود

را از تو میباید در تو پدید آمد آنچه مستور بود و از تو ظاهر شد آنچه پوشیده و پنهان کدام عاشق صادق را ذکر نمائیم که در تو جان داد و در خاکت پنهان شد نفحات قمیص الهی از تو قطع نشده و نخواهد شد ما ذکر مینمائیم تو را و مظلومان و مظلوماتی که در تو مستورند

انّا نذکر اختی اظهاراً لعنایبی و ابراراً لوفائی بمظلومیّت کبری بحقّ راجع شد ما اطّلع بذلک الاّ علمی المحيط ای ارض طاء حال هم از فضل الهی محلّ و مقرّ دوستان حقّی طوبی لهم و للذین هاجروا الیک فی سبیل اللّٰه مالک هذا الیوم البدیع طوبی از برای نفوسی که بذکر و ثنای حقّ ناطقند و بخدمت امر مشغول ایشانند آن نفوسی که در کتب قبل مذکورند امیرالمؤمنین علیه بهائی در وصفشان فرموده طوباهم افضل من طوبانا قد نطق بالصدق و انا من الشّاهدین اگرچه حال این مقامات مستور است و لکن ید قدرت البتّه مانع را بردارد و ظاهر فرماید آنچه را که سبب و علّت روشنی چشم عالم است شکر نمائید حقّ جلّ جلاله را که باین عنایت بدیعه فائز شدید و بطراز بیان رحمن مزین قدر وقت را بدانید و بآنچه سزاوار است تمسک نمائید آنّه لهو التّاصح المشفق العلیم

۵۶

یا ارض الطّاء لا تحزنی من شیء قد جعلک اللّٰه مطلع فرح العالمین لو یشاء یبارک سریرک بالذی یحکم بالعدل و یجمع اغنام اللّٰه الّتی تفرقت من الذّئاب انه یواجه اهل البهّاء بالفرح و الانساط الاّ انه من جوهر الخلق لدی الحقّ علیه بهاء اللّٰه و بهاء من فی ملکوت الامر فی کلّ حین افرحی بما جعلک اللّٰه افق التّور بما ولد فیک مطلع الظّهور و سمّیت بهذا الاسم الذی به لاح نیر الفضل و اشرفت السّموات و الارضون سوف تنقلب فیک الامور و یحکم علیک جمهور التّاس انّ ربّک لهو العلیم المحيط اطمئنّی بفضل ربّک انه لا تنقطع عنک لحظات اللطاف سوف یأخذک الاطمینان بعد الاضطراب کذلک قضی الامر فی کتاب بدیع

۵۷

ان یا محمّد اذا خرجت عن ساحة العرش ان اقصد زیارة البیت من قبل ربّک و اذا حضرت تلقّاء الباب قف و قل یا بیت اللّٰه الأعظم این جمال القدم الذی به جعلک اللّٰه قبلة الأمم و آیه ذکره لمن فی السّموات و الأرضین یا بیت اللّٰه این الاّیام الّتی كنت فیها موطأ قدمیه و این الاّیام الّتی ارتفعت منک نعمات الرّحمن فی کلّ الاّحیان و این طرازک الذی منه استضاء من فی الاکوان این الاّیام الّتی كنت عرشاً لاستقرار هیکل القدم و این الاّیام الّتی كنت مصباح الفلاح بین الأرض و السّماء و تتضوّع منک نفحات السّبحان فی کلّ صباح و مساء یا بیت اللّٰه این شمس العظمة و الاقتدار الّتی كانت مشرقة من افقک و این مطلع عنایة ربّک المختار الذی کان مستویاً علیک ما لی یا عرش اللّٰه اری تغیر حالک و اضطربت ارکانک و غلق بابک علی وجه من ارادک و ما لی اراک الخراب ا سمعت محبوب العالمین تحت سیوف الأحراب طوبی لک و لوفائک بما اقتدیت مولاک فی احزانه و بلاياه اشهد بأنک المنظر الأكبر و المقرّ الأطهر و منک مرّت نسمة السّبحان علی من فی الاکوان و استفرحت قلوب المخلصین فی غرفات الجنان و الیوم ینوح بما ورد علیک الملاء الأعلى و سکّان مداین الأسماء انک لم تنزل كنت مظهر الأسماء و الصّفات و مسرح لحظات مالک الأرضین و السّموات قد ورد علیک ما ورد علی التّابوت الذی كانت فی السّکینه طوبی لمن یرفع لحن القول فیما اراد مالک البریّة

و طوبى للذین یستنشقون منک نفحات الرحمن و یعرفون قدرک و یحفظون حرمتک و یراعون شأنک فی کلّ الأحيان  
 نسأل الله بأن یفتح بصر الذین غفلوا عنک و ما عرفوا قدرک لعرفانک و عرفان من رفعک بالحقّ انهم قوم عمون و الیوم لا یعرفون  
 ان ربک لهو العزیز الغفور  
 اشهد بک امتحن الله عباده طوبى لمن اقبل الیک و یزورک و ویل للذین انکروا حقک و اعرضوا عنک و ضیعوا قدرک و  
 هتکوا حرمتک

یا بیت الله ان هتک المشرکون ستر حرمتک لا تحزن قد زینک الله بطراز ذکره بین الأرض و السماء و انه لا یتک ابداً  
 انک تكون منظر ربک فی کلّ الأحيان و یسمع نداءً من یزورک و یطوف حولک و یدعوه بک انه هو الغفور الرحیم  
 یا الهی اسألک بهذا البیت الذی تغیر فی فراقک و ینوح لهجرک و ما ورد علیک فی ایامک بأن تغفر لی و لأبویّ و ذوی  
 قرابتی و المؤمنین من اخوانی ثمّ اقض لی حوائجی کلّها بجدوک یا سلطان الأسماء انک انت أکرم الأکرمین و مولی العالمین

۵۸

اذکر ما نزل فی ارض السّرّ فی السنّة الأولى لعیدنا المهدی و اخبرناه به فیما یرد علی البیت من بعد لثلاً یحزنه ما ورد من قبل  
 من الذی اعتدی و سرق عند ربک علم السموات و الأرضین  
 قلنا و قولنا الحقّ ثمّ اعلم بأنّ لیس هذا أوّل وهن نزل علی بیتی و قد نزل من قبل بما اکتسبت ایدی الظالمین و سینزل  
 علیه من الذلّة ما تجری به الدموع عن کلّ بصر بصیر كذلك القیناک بما هو المستور فی حجب الغیب و ما اطلع به احد الا  
 الله العزیز الحمید ثمّ تمضی ایام یرفعه الله بالحقّ و یجعله علماً فی الملک بحیث یطوف فی حوله ملاً عارفون هذا قول ربک من  
 قبل ان یأتی یوم الفزع قد اخبرناک به فی هذا اللوح لثلاً یحزنک ما ورد علی البیت بما اکتسبت ایدی المعتدین و الحمد لله  
 العلیم الحکیم

۵۹

هر منصفی شهادت داده و میدهد که این مظلوم از اوّل ظهور کل را بافق اعلی دعوت نموده و از شقاوت و بغضا و بغی و  
 فحشا منع فرموده مع ذلك اهل اعتساف وارد آوردند آنچه را که قلم از ذکرش عاجز و قاصر است حقّ حیات و راحت از برای  
 کل خواسته و لکن عباد در قتل احبّا و سفک دم مطهرش فتوی داده اند  
 و مطالع این ظلم جهلائی هستند که باسم علم معروفند بشأنی بر اعراض قیام نموده اند که نفسی را که عالم از برای  
 خدام درگهش خلق شده او را بظلم مبین در سجن محکم متین حبس نموده اند و لکنّ الله بدّل السّجن بالجنّة العلیا و الفردوس  
 الأعلى رغماً لهم و للذین کفروا بهذا النّبأ العظیم  
 و آنچه از اسباب ظاهره موجود شد منع نمودیم نفوسی که با این مظلوم معاشر بودند کل گواهی میدهند که ساحت  
 اقدس مقدّس از اسباب ظاهره بوده و لکن در سجن قبول نمودیم آنچه را که مشرکین اراده منع آن نمودند و اگر نفسی یافت  
 شود و بیتی از ذهب و یا فضّه و یا فوق این دو از جواهر نفیسه بنا نماید اذن داده و میدهیم انه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و  
 اذن داده شد که در این ارض بناهای عالیه ترتیب دهند و باسم حقّ جلّ جلاله اراضی طیّبه طاهره که بنهر اردن متصل است  
 و یا حول او اخذ نمایند لیظهر ما کان مسطوراً من القلم الأعلى فی کتب القبل و ما اراده الله ربّ العالمین فی هذا الظهور  
 الأمتنع الأقدس العزیز البدیع

قلنا من قبل اوسعی ذیلک یا اورشلیم ان اعرفوا یا اهل البهّاء ثمّ اشکروا ربکم المبین المبین

اگر حکمتهای بالغه الهی ظاهر شود کل عدل محض را مشاهده مینماید و یقین مبین باو امرش تمسک میجویند و تشبث مینماید قد قدرنا فی الكتاب خیراً کثیراً لمن اعرض عن الفحشاء متمسکاً بالتقوی أنه لهو المعطى الکریم

٦٠

لیس ذلتی سجنی لعمری انه عز لی بل الذلّة عمل اجبائی الذین ینسبون انفسهم الینا و یتبعون الشیطان فی اعمالهم الا انهم من الخاسرین

لما قضی الأمر و اشرق نیر الآفاق من شطر العراق امرناهم بما یقدّسهم عن العالمین منهم من اخذ الهوی و اعرض عمّا امر و منهم من اتبع الحقّ بالهدی و کان من المهتدین

قل الذین ارتکبوا الفحشاء و تمسکوا بالدنیا انهم لیسوا من اهل البهآء هم عباد لو یردون وادیاً من الذهب یمرون عنه کمرّ السحاب و لا یلتفتون الیه ابدآ الا انهم متی لیجدنّ من قميصهم الملاء الأعلى عرف التّقدیس ... و لو یردن علیهم ذوات الجمال بأحسن الطّراز لا ترتدّ الیهنّ ابصارهم بالهوی اولتک خلقوا من التّقوی كذلك یعلمکم قلم القدم من لدن ربکم العزیز الوہّاب

٦١

عالم منقلب است و انقلاب او یوماً فیوماً در تزیاد و وجه آن بر غفلت و لامذهبی متوجّه و این فقره شدتّ خواهد نمود و زیاد خواهد شد بشأنی که ذکر آن حال مقتضی نه و مدتی بر این نهج ایام میروند و اذا تمّ المیقات ینظر بغتةً ما یرتعد به فرائص العالم اذا ترتفع الأعلام و تعرّد العنادل علی الأفنان

٦٢

ذکر حزنی و همی و غمی و بلائی و ابتلائی و غربتی و بکائی و حرقتی و سجنی فی هذه الأرض البعید ان یا مصطفی تالله لو تطّلع بما ورد علی جمال القدم لتنوح فی العراء و تضرب علی رأسک و تصیح کصیحة السّلم فاشکر الله بما سترنا عنک اسرار القضايا التي نزلت من سحاب مشیة ربک المقتدر القدیر

تالله ما قمت عن الفراش الا و قد شهدت جنود البلاء واقفاً علی فناء بابی و ما نمت علیها الا و قد کان قلبی محزوناً عمّا ورد علیه من جنود الشیاطین فاذاً لا یأکل جمال القدم من طعام الا و قد ینسج معه من البلیا و لا یشرب قطرة ماء الا و قد ینسج معه جواهر القضايا و اذا امشی یمشی جنود الهمم قدّامی و عساكر الهم عن ورائی و كذلك فاشهد حالی ان انت من الشّاهدین و انک انت لا تحزن بما قضی الله علینا ثم ارض برضائه لأننا کنا لم ینزل راضیاً بما نزل من عنده و بما قدر من لدنه لذا فاصبر انت فی نفسک و لا تجزع و لا تکن من المضطربین

٦٣

یا ایّها الناظر الی الوجه اذا رأیت سواد مدینتی قف و قل یا ارض الطّاء قد جئتک من شطر السّجن بنی الله المهیمن القیوم قل یا امّ العالم و مطلع النور بین الأمم ابشّرك بعناية ربک و اکبر علیک من قبل الحقّ علام الغیوب اشهد فیک ظهر الاسم المکنون و الغیب المخزون و بک لاح سرّ ما کان و ما ینسج

يا ارض الطّاء يذكرك مولى الأسماء فى مقامه المحمود قد كنت مشرق امر الله و مطلع الوحى و مظهر الاسم الأعظم الذى به اضطربت الأفئدة و القلوب كم من مظلوم استشهد فيك فى سبيل الله و كم من مظلومة دفنت فيك بظلم ناح به عباد مكرمون

٦٤

أنا اردنا ان نذكر الفردوس الأعلى و المدينة المباركة النوراء التى فيها تضيّع عرف المحبوب و انتشرت آياته و ظهرت بيناته و نصبت اعلامه و ارتفع خبائه و فضّل فيها كلّ امر حكيم تلك مدينة فيها سطعت رائحة الوصال و انجذب بها المخلصون الى مقرّ القرب و القدس و الجمال طوبى لقاصد قصد و فاز و شرب رحيق اللّقاء من بحر عناية ربّه العزيز الحميد يا ارض المقصود قد جئتكم من قبل الله و ابشركم بفضله و رحمته و اكبرّ عليك من لدنه أنه لهو الفضل الكريم طوبى لنفس توجّهت اليك و وجدت منك عرف الله ربّ العالمين النور عليك و البهاء عليك بما جعلك الله فردوساً لعباده و الأرض المقدّسة المباركة التى انزل الله ذكرها فى كتب التّبيين و المرسلين يا ارض النوراء بك ارتفع علم أنه لا اله الا هو و فيك نصبت راية اننى انا الحقّ علام الغيوب ينبغى لكلّ مقبل ان يفتخر بك و بما فيك من افنانى و اوراقى و آثارى و اوليائى و احبائى الذين اقبلوا بالاستقامة الكبرى الى مقامى المحمود

٦٥

ثمّ ذكر حين الذى وردت فى المدينة و ظلّوا وكلاء السّلطان بأنك لن تعرف اصولهم و تكون من الجاهلين قل اى وربّى لا اعلم حرفاً الا ما علمنى الله بجوده و أنا نقرّ بذلك و نكون من المقرّين قل ان كان اصولكم من عند انفسكم لن تتبّعها ابداً و بذلك امرت من لدن حكيم خبير و كذلك كنت من قبل و نكون من بعد بحول الله و قوته و انّ هذا لصراط حقّ مستقيم و ان كان من عند الله فأتوا برهانكم ان كنتم لمن الصادقين قل أنا اثبتنا كلّ ما ظلّنا فيك و عملوا بك فى كتاب الذى لن يغادر فيه حرف من عمل العاملين قل يا ايّها الوكلاء ينبغى لكم بأن تتبّعوا اصول الله فى انفسكم و تدعوا اصولكم و تكوننّ من المهتدين و هذا خير لكم عمّا عندكم ان انتم من العارفين و ان لن تتبّعوا الله فى امره لن يقبل اعمالكم على قدر نقيير و قطمير فسوف تجدون ما اكتسبتم فى الحياة الباطلة و تجزون بما عملتم فيها و انّ هذا لصدق يقين فكم من عباد عملوا كما عملتم و كانوا اعظم منكم و رجعوا كلّهم الى التّراب و قضى عليهم ما قضى ان انتم فى امر الله لمن المتفكرين و ستلحقون بهم و تدخلون بيت التى لن تجدوا فيها لأنفسكم لا من نصير و لا من حميم و تسألون عمّا فعلتم فى ايامكم و فرطتم فى امر الله و استكبرتم على اوليائه بعد الذى وردوا عليكم بصدق مبين و انتم شاورتم فى امرهم و اخذتم حكم انفسكم و تركتم حكم الله المهيمن القدير قل أ تأخذون اصولكم و تضعون اصول الله وراء ظهركم و انّ هذا لظلم على انفسكم و انفس العباد لو تكوننّ من العارفين قل ان كان اصولكم على العدل فكيف تأخذون منها ما تهوى به هواكم و تدعون ما كان مخالفاً لأنفسكم ما لكم كيف تكوننّ من الحاكمين أ كان من اصولكم بأن تعذبوا الذى جاءكم بأمركم و تخذلوه و تؤذوه فى كلّ يوم بعد الذى ما عصاكم فى اقلّ من آن و يشهد بذلك كلّ من سكن فى العراق و من ورائه كلّ ذى علم عليهم

فأنصفوا في انفسكم يا ايها الوكلاء بأى ذنب اطردتمونا و بأى جرم اخرجتمونا بعد الذى استأجرناكم و ما آجرتونا فوالله هذا لظلم عظيم الذى لن يقاس بظلم فى الأرض و كان الله على ما اقول شهيد....

فاعلموا بأن الدنيا و زينتها و زخرفها سيفنى و يبقى الملك لله الملك المهيمن العزيز القدير ستمضى ايامكم و كل ما انتم تشتغلون به و به تفتخرون على الناس و يحضركم ملائكة الأمر على مقر الذى ترجف فيه اركان الخلاق و تقشعر فيه جلود الظالمين و تسألون عما اكتسبتم فى الحياة الباطلة و تجزون بما فعلتم و هذا من يوم الذى يأتيكم و الساعة التى لا مرد لها و شهد بذلك لسان صدق عليم

٤٤

ان يا ملاً المدينة اتقوا الله و لا تفسدوا فى الأرض و لا تتبعوا الشيطان ثم اتبعوا الحق فى هذه الأيام القليل ستمضى ايامكم كما مضت على الذينهم كانوا قبلكم و ترجعون على التراب كما رجعوا اليه آبائكم و كانوا من الرجاعين ثم اعلموا باننا ما نخاف من احد الا الله وحده و ما توكلى الا عليه و ما اعتصامى الا به و ما نريد الا ما اراد لنا و ان هذا لهو المراد لو انتم من العارفين اتى انفقت روحى و جسدى لله رب العالمين من عرف الله لن يعرف دونه و من خاف الله لن يخاف سواه ولو يجتمع عليه كل من فى الأرض اجمعين و ما نقول الا بما امرت و ما نتبع الا الحق بحول الله و قوته و انه يجزى الصادقين

ثم اذكر يا عبد ما رأيت فى المدينة حين ورودك ليبقى ذكرها فى الأرض و يكون ذكرى للمؤمنين فلما وردنا المدينة وجدنا رؤسائها كالأطفال الذين يجتمعون على الطين ليلعبوا به و ما وجدنا منهم من بالغ لتعلمه ما علمنى الله و نقلنى عليه من كلمات حكمة منيع و لذا بكينا عليهم بعيون السر لا ارتكابهم بما نهوا عنه و اغفالههم عما خلقوا له و هذا ما اشهدناه فى المدينة و اثبتناه فى الكتاب ليكون تذكرة لهم و ذكرى للآخرين

قل ان كنتم تريدون الدنيا و زخرفها ينبغى لكم بأن تطلبوها فى الأيام التى كنتم فى بطون امهاتكم لأن فى تلك الأيام فى كل آن تقرتكم الى الدنيا و تبعدتم عنها ان كنتم من العاقلين فلما ولدتم و بلغ اشدكم اذاً تبعدتم عن الدنيا و تقرتكم الى التراب فكيف تحرصون فى جمع الزخارف على انفسكم بعد الذى فات الوقت عنكم و مضت الفرصة فتنبهوا يا ملاً الغافلين

اسمعوا ما ينصحكم به هذا العبد لوجه الله و ما يريد منكم من شىء و رضى بما قضى الله له و يكون من الراضين يا قوم قد مضت من ايامكم اكثرها و ما بقت الا ايام معدودة اذاً دعوا ما اخذتم من عند انفسكم ثم خذوا احكام الله بقوة لعل تصلون الى ما اراد الله لكم و تكونن من الراشدين و لا تفرحوا بما اوتيتم من زينة الأرض و لا تعتمدوا عليها فاعتمدوا بذكر الله العلى العظيم فسوف يفنى الله ما عندكم اتقوا الله و لا تنسوا عهد الله فى انفسكم و لا تكونن من المحتجبين اياكم ان لا تستكبروا على الله و احبائه ثم اخفضوا جناحكم للمؤمنين الذين آمنوا بالله و آياته و تشهد قلوبهم بوحدايته و السنتهم بفردانيته و لا يتكلمون الا بعد اذنه كذلك ننصحكم بالعدل و نذكركم بالحق لعل تكونن من المتذكرين

و لا تحملوا على الناس ما لا تحملوه على انفسكم و لن ترضوا لأحد ما لا ترضونه لكم و هذا خير التصح لو انتم من السامعين

ثم احتراموا العلماء بينكم الذين يفعلون ما علموا و يتبعون حدود الله و يحكمون بما حكم الله فى الكتاب فاعلموا بانهم سرج الهداية بين السموات و الأرضين ان الذين لن تجدوا للعلماء بينهم من شأن و لا من قدر اولئك غيروا نعمة الله على انفسهم

قل فارتقبوا حتّى يغيّر الله عليكم أنّه لا يعزب عن علمه من شيء يعلم غيب السموات والأرض و أنّه بكلّ شيء عليم و لا تفرحوا بما فعلتم او تفعلون و لا بما وردتم علينا لأنّ بذلك لن يزداد شأنكم لو انتم تنظرون فى اعمالكم بعين اليقين و كذلك لن ينقص عنّا من شيء بل يزيد الله اجرنا بما صبرنا فى البلايا و أنّه يزيد اجر الصّابرين فاعلموا بأنّ البلايا و المحن لم يزل كانت موكّلة لأصفياء الله و احبائه ثمّ لعباده المنقطعين الّذين لا تلهيهم التجارة و لا بيع عن ذكر الله و لا يسبقونه بالقول و هم بأمره لمن العاملين كذلك جرت سنّة الله من قبل و يجرى من بعد فطوبى للصّابرين الّذين يصبرون فى البأساء و الضّرّاء و لن يجزعوا من شيء و كانوا على مناهج الصّبر لمن السّالكين....

فسوف يظهر الله قوماً يذكرّون آيما و كلّ ما ورد علينا و يطلبون حقنا عن الّذين هم ظلّمونا بغير جرم و لا ذنب مبين و من ورائهم كان الله قائماً عليهم و يشهد ما فعلوا و يأخذهم بذنبيهم و أنّه اشدّ المنتقمين

و كذلك قصصنا لكم من قصص الحقّ و القيناكم ما قضى الله من قبل لعلّ تتوبون اليه فى انفسكم و ترجعون اليه و تكوننّ من الرّاجعين و تتنبّهون فى افعالكم و تستيقظون عن نومكم و غفلتكم و تداركوا ما فات عنكم و تكوننّ من المحسنين فمن شاء فليقبل قولى و من شاء فليعرض و ما علىّ الاّ بأن اذكركم فيما فرطتم فى امر الله لعلّ تكوننّ من المتذكّرين اذا فاسمعوا قولى ثمّ ارجعوا الى الله و توبوا اليه ليرحمكم الله بفضلّه و يغفر خطاياكم و يعفو جريراتكم و أنّه سبقت رحمته غضبه و احاط فضلّه كلّ من دخل فى قمص الوجود من الأوّلين و الآخريين

٤٧

قد ظهر فى هذا الظهور ما لا ظهر فى ازل الازال و من المشركين من رأى و قال هذا ساحر افترى على الله الا أنّهم قوم مدحضون

ان يا قلم القدم و اذكر للأمم ما ظهر فى العراق اذ جاء رسول من معشر العلماء و حضر تلقاء الوجه و سأل من العلوم اجبناه بعلم من لدنا انّ ربك لعلّام الغيوب قال نشهد عندك من العلوم ما لا احاطه احد أنّه لا يكفى المقام الّذى ينسبونه للناس اليك فأتنا بما يعجز عن الاتيان بمثله من على الأرض كلّها كذلك قضى الأمر فى محضر ربك العزيز الودود فانظر ماذا ترى اذا انصعق فلما افاق قال آمنت بالله العزيز المحمود اذهب الى القوم قل فاسألوا ما شتمتم أنّه لهو المقتدر على ما يشاء لا يعجزه ما كان و ما يكون قل يا معشر العلماء ان اجتمعوا على امر ثمّ اسألوا ربكم الرّحمن ان اظهر لكم بسطان من عنده آمنوا و لا تكوننّ من الّذين هم يكفرون قال الآن طلع فجر العرفان و تمّت حجّة الرّحمن قام و رجع الى القوم بأمر من لدى الله العزيز المحبوب

قضت أيام معدودات و ما رجع الينا الى ان ارسل رسولا آخر اخبرنا بأنّ القوم اعرضوا عمّا ارادوا و هم قوم صاغرون كذلك قضى الأمر فى العراق انّى شهيد على ما اقول و انتشر هذا الأمر فى الأقطار و ما استشعر احد كذلك قضينا ان انتم تعلمون

لعمري من سأل الآيات فى القرون الخالية اذا اظهرنا له كفر بالله ولكنّ الناس اكثرهم غافلون انّ الّذين فتحت ابصارهم بنور العرفان يجدون نفحات الرّحمن و يقبلون اليه الا أنّهم هم المخلصون

٤٨

يا ثمرتى و يا ورقتى عليك بهائى و رحمتى محزون مباش از آنچه وارد شده اگر در دفتر عالم نظر نمائى مشاهده كنى آنچه را كه هم و غم را رفع نمايد



يا ثمرتي دو امر از آمر حقيقي ظاهر و اين در مقامات قضا و قدر است اطاعتش لازم و تسليم واجب اجليست محتوم و همچنين اجليست بقول خلق معلق اما اول بايد بان تسليم نمود چه كه حتم است ولكن حقّ قادر بر تغيير و تبديل آن بوده و هست ولكن ضرّش اعظم است از قبل لذا تفويض و توكلّ محبوب و اما اجل معلق بمسئلت و دعا رفع شده و ميشود انشاءالله آن ثمره و من معها از آن محفوظند

قولى الهى الهى اودعت عندى امانة من عندك و اخذتها بارادتك ليس لأمتك هذه ان تقول لم و بم لأنك محمود فى فعلك و مطاع فى امرك اى ربّ انّ امتك هذه متوجهة الى فضلك و عطائك قدر لها ما يقربها اليك و ينفعها فى كلّ عالم من عوالمك انك انت الغفور الكريم لا اله الا انت الامر القديم

صلّ اللهم يا الهى على الذين شربوا حبيّك امام الوجوه رغماً لأعدائك و اقربوا و اعترفوا بوحدانيتك و فردانيتك و بما ارتعدت به فرائض جبابرة خلقك و فراعنة بلادك اشهد انّ سلطانك لا يفنى و ارادتك لا تتغير قدر للذين اقبلوا اليك و لامائك اللآتى تمسكن بحبلك ما ينبغى لبحر كرمك و سماء فضلك

انت الذى يا الهى وصفت نفسك بالغنآء و عبادك بالفقر بقولك يا ايها الذين آمنوا انتم الفقراء الى الله و الله هو الغنى الحميد فلما اعترفت بفقرى و غنائك ينبغى ان لا تجعلنى محروماً عنه انك انت المهيمن العليم الحكيم

٦٩

ان اذكرى ما ظهر من امّ الأشرف الذى فدى نفسه فى ارض الرّآء الا انه فى مقعد صدق عند مقتدر قدير

اذا اراد المشركون ان يقتلوه بالظلم ارسلاوا اليه امه لتنصحه لعلّ يتوب و يتبع الذين كفروا بالله ربّ العالمين

اذا حضرت تلقآء وجه ابنها تكلمت بما ناحت به قلوب العشاق ثمّ المأ الأعلی و ربك على ما اقول شهيد و عليم

قالت ابني ابني ان افد نفسك فى سبيل ربك اياك ان تكفر بالذى سجد لوجهه من فى السموات و الأرضين يا بنى ان استقم على امر ربك ثمّ اقبل الى محبوب العالمين

عليها صلواتى و رحمتى و تكبيرى و بهائى و انى بنفسى لأكون دية ابنها و اذاً فى سرادق عظمتى و كبريائى بوجه تستضىء منه الحوريات فى الغرفات ثمّ اهل الفردوس و اهل مداين القدس لو يراه احد يقول ان هذا الا ملك كريم

٧٠

قد اضطرب النظم من هذا النظم الاعظم و اختلف الترتيب بهذا البديع الذى ما شهدت عين الابداع شبهه

اغتمسوا فى بحر بيانى لعلّ تطلعون بما فيه من لئالى الحكمة و الاسرار اياكم ان توقّفوا فى هذا الامر الذى به ظهرت سلطنة الله و اقتداره اسرعوا اليه بوجهه بيضاء هذا دين الله من قبل و من بعد من اراد فليقبل و من لم يرد فانّ الله لغنى عن العالمين

قل هذا لقسطاس الهدى لمن فى السموات و الارض و البرهان الاعظم لو انتم تعرفون قل به ثبت كلّ حجّة فى الاعصار لو انتم توقنون قل به استغنى كلّ فقير و تعلّم كلّ عالم و عرج من اراد الصعود الى الله اياكم ان تختلفوا فيه كونوا كالجبال الرّواسخ فى امر ربكم العزيز الودود

٧١

يا اهل الارض اذا غربت شمس جمالى و سترت سماء هيكلى لا تضطربوا قوموا على نصرة امرى و ارتفاع كلمتى بين العالمين  
انا معكم فى كل الاحوال و نصركم بالحق انا كنا قادرين من عرفى يقوم على خدمتى بقيام لا تقعه جنود السموات و الارضين  
ان الناس نيام لو انتبهوا سرعوا بالقلوب الى الله العليم الحكيم و نبذوا ما عندهم و لو كان كنوز الدنيا كلها ليذكرهم  
مولاهم بكلمة من عنده كذلك يبتئكم من عنده علم الغيب فى لوح ما ظهر فى الامكان و ما اطّلع به الا نفسه المهيمنة على  
العالمين قد اخذهم سكر الهوى على شأن لا يرون مولى الورى الذى ارتفع ندائه من كل الجهات لا اله الا انا العزيز الحكيم  
قل لا تفرحوا بما ملكتموه فى العشي و فى الاشراق يملكه غيركم كذلك يخبركم العليم الخبير قل هل رأيتم لما عندكم  
من قرار او وفاء لا و نفسى الرحمن لو انتم من المنصفين تمرّ ايام حيوتكم كما تمرّ الارياح و يطوى بساط عزكم كما طوى  
بساط الاولين تفكروا يا قوم اين ايامكم الماضية و اين اعصاركم الخالية طوبى لايام مضت بذكر الله و لاوقات صرفت فى ذكره  
الحكيم لعمري لا تبقى عزة الاعزّاء و لا زخارف الاغنياء و لا شوكة الاشقياء سيفنى الكل بكلمة من عنده انه لهو المقتدر العزيز  
القدير لا ينفع الناس ما عندهم من الاثاث و ما ينفعهم غفلوا عنه سوف ينتبهون و لا يجدون ما فات عنهم فى ايام ربهم العزيز  
الحميد لو يعرفون ينفقون ما عندهم لتذكر اسمائهم لدى العرش الا انهم من الميئين

٧٢

قل يا قوم لا ياخذكم الاضطراب اذا غاب ملكوت ظهورى و سكنت امواج بحر يبانى انّ فى ظهورى لحكمة و فى غيبتى حكمة  
اخرى ما اطّلع بها الا الله الفرد الخبير و نراكم من افقى الابهى و نصبر من قام على نصرة امرى بجنود من الملاء الاعلى و قبيل  
من الملكة المقرين

يا ملاء الارض تالله الحق قد انفجرت من الاحجار الانهار العذبة السائغة بما اخذتها حلاوة بيان ربكم المختار و انتم من  
الغافلين دعوا ما عندكم ثم طيروا بقوادم الانقطاع فوق الابداع كذلك يا مكرم مالك الاختراع الذى بحركة قلمه قلب العالمين  
هل تعرفون من ايّ افق يناديكم ربكم الابهى و هل علمتم من ايّ قلم يا مكرم ربكم مالك الاسماء لا و عمري لو عرفتم  
لتركتم الدنيا مقبلين بالقلوب الى شطر المحبوب و اخذكم اهتزاز الكلمة على شأن يهتز منه العالم الاكبر و كيف هذا العالم  
الصغير كذلك هطلت من سماء عنايتى امطار مكرمتى فضلاً من عندى لتكونوا من الشاكرين....  
اياكم ان تفرّقكم شئون النفس و الهوى كونوا كالاصابع فى اليد و الاركان للبدن كذلك يعظكم قلم الوحي ان انتم من  
الموقنين

فانظروا فى رحمة الله و الطافه انه يا مكرم بما ينفعكم بعد اذ كان غنياً عن العالمين لن تضربوا سيئاتكم كما لا تنفعنا  
حسناتكم انما ندعوكم لوجه الله يشهد بذلك كل عالم بصير

٧٣

معلوم ان جناب بوده كه كل اسماء و صفات و جميع اشياء از آنچه ظاهر و مشهود است و از آنچه باطن و غير مشهود بعد از  
كشف حجابات عن وجهها لن يبقى منها الا آية الله التى اودعها الله فيها و هى باقية الى ما شاء الله ربك و رب السموات و  
الأرضين تا چه رسد بمؤمن كه مقصود از آفرينش وجود و حيات او بوده و چنانچه اسم ايمان از اول لا اول بوده و الى آخر لا  
آخر خواهد بود و هم چنین مؤمن باقى و حى بوده و خواهد بود و لم يزل و لا يزال طائف حول مشيئة الله بوده و او است باقى  
ببقاء الله و دائم بدوام او و ظاهر بظهور او و باطن بامر او و اين مشهود است كه اعلى افق بقا مقرر مؤمنين بالله و آيات او بوده  
ابداً فنا بان مقعد قدس راه نجويد كذلك نلقى عليك من آيات ربك لتستقيم على حيك و تكون من العارفين

قل کلّ ما ینخرج من فمه أنّه لمحیی الأبدان لو انتم من العارفين کلّ ما انتم تشهدون فی الأرض أنّه قد ظهر بأمره العالی المتعالی المحکم البدیع اذا استشرق عن افق فمه شمس اسمه الصّانع بها تظهر الصّنائع فی کلّ الأعصار و أنّ هذا لحقّ یقین و یستشرق هذا الاسم علی کلّ ما ینکون و تظهر منه الصّنائع بأسباب الملک لو انتم من الموقنین کلّ ما تشهدون ظهورات الصّنعیة البدیعة کلّها ظهر من هذا الاسم و سیظهر من بعد ما لا سمعتموه من قبل كذلك قدر فی الألواح و لا يعرفها الا کلّ ذی بصر حدید و كذلك حین الّذی تستشرق عن افق البیان شمس اسمی العلامّ یحمل کلّ شیء من هذا الاسم بدایع العلوم علی حدّه و مقداره و یظهر منه فی مذ الأیام بأمر من لدن مقتدر علیم و كذلك فانظر فی کلّ الأسماء و کن علی یقین منبع قل أنّ کلّ حرف تخرج من فم الله أنّها لأّم الحروفات و كذلك کلّ کلمة تظهر من معدن الأمر أنّها لأّم الکلمات و أنّ لوحه لأّم الألواح فطوبی للعارفین

باسم حجبات غلیظ را بردرید و اصنام تقلید را بقوّت توحید بشکنید و بفضای رضوان قدس رحمن وارد شوید نفس را از آیش ما سوی الله مطهر نمائید و در موطن امن کبری و مقرّ عصمت عظمی آسایش کنید بحجاب نفس خود را محتجب مسازید چه که هر نفسی را کامل خلق نمودم تا کمال صنعم مشهود آید پس در اینصورت هر نفسی بنفسه قابل ادراک جمال سبحان بوده و خواهد بود چه که اگر قابل اینمقام نباشد تکلیف از او ساقط و در محضر حشر اکبر بین یدی الله اگر از نفسی سؤال شود که چرا بجمال مؤمن نشده و از نفسم اعراض نموده و او متمسک شود بجمیع اهل عالم و معروض دارد که چون احدی اقبال نمود و کلّ را معرض مشاهده نمودم لذا اقتدا بایشان نموده از جمال ابدیه دور مانده ام هرگز این عذر مسموع نیاید و مقبول نگردد چه که ایمان هیچ نفسی بدون او معلق نبوده و نخواهد بود

اینست از اسرار تنزیل که در کلّ کتب سماوی بلسان جلیل قدرت نازل فرمودم و بقلم اقتدار ثبت نمودم پس حال قدری تفکر نمائید تا ببصر ظاهر و باطن بلطافت حکمتیه و جواهر آثار ملکوتیه که در این لوح منیعۀ ابدیه بخطاب محکمۀ مبرمه نازل فرمودم مشاهده نموده ادراک نمائید و خود را از مقرّ قصوی و سدرۀ منتهی و مکمن عزّ ابهی دور مگردانید آثار حقّ چون شمس بین آثار عباد او مشرق و لایح است و هیچ شأنی از شتون او بدون او مشتبه نگردد از مشرق علمش شمس علم و معانی مشرق و از رضوان مدادش نفحات رحمن مرسل فهنیئاً للعارفین

ان یا عبد ان استمع ما یوحی الیک عن جهة عرش ربک العلیّ العظیم بأنّه لا اله الا هو قد خلق الخلق لعرفان نفسه الرّحمن الرّحیم و ارسل الی کلّ مدینه رسولاً من عنده لیبشّره برضوان الله و یقرّهم الی مقعد الأمن مقرّ قدس رفیع و من النّاس من اهتدی بهدی الله و فاز بلقائه و شرب من ایدای التّسلیم سلسبیل الحیوان و کان من الموقنین و منهم من قام علی الاعراض و کفر بآیات الله المقتدر العزیز العلیم و قضت القرون و انتهت الی سیّد الأیام یوم الّذی فیه اشرفت شمس البیان عن افق الرّحمن و طلع جمال السّبحان باسم علیّ عظیم اذا قام الكلّ علی الاعراض و منهم من قال ان هذا الا رجل افتری علی الله العزیز القدیم و منهم من قال به جنّة

كما تكلم بذلك احد من العلماء فى محضرى و كنا من الشاهدين و منهم من قال ما نطق على الفطرة بل سرق كلمات الله و ركبها بكلمات نفسه و بما خرج من افواههم قد بكت عيون العظمة و هم كانوا على مقاعدهم لمن الفرحين و قال يا قوم تالله قد جئتكم بأمر الله ربكم و رب آبائكم الأولين و يا قوم لا تنظروا الى ما عندكم فانظروا بما نزل من عند الله و انه خير لكم عن كل شىء ان انتم من العارفين و يا قوم فارجعوا البصر الى ما عندكم من حجة الله و برهانه و ما نزل يومئذ ليظهر لكم الحق بايات واضح مبين و يا قوم لا تتبعوا خطوات الشيطان ان اتبعوا مله الرحمن و كونوا من المؤمنين هل بعد ظهور الله ينفع احداً شىء لا فونفسى المقتدر العليم الحكيم

كلما زاد فى التصح زادوا فى البغضاء الى ان قتلوه بالظلم الا لعنة الله على الظالمين و آمن به قليل من الناس و قليل من عبادنا الشاكرين و وصى هؤلاء فى كل الألواح بل فى كل سطر جميل بأن لا يعتكفوا حين الظهور بشىء عما خلق بين السموات و الأرضين و قال يا قوم اتى قد اظهرت نفسى لنفسه و ما نزلت البيان الا لاثبات امره اتقوا الله و لا تعرضوا به كما اعترضوا على ملاء الفرقان و اذا سمعتم ذكره فاسعوا اليه و خذوا ما عنده لأن دونه لن يغنيكم لو تتمسكوا بحجج الأولين و الآخرين

فلما قضت اشهر معلومات و سنين معدودات قد شقت سماء القضاء و اتى جمال على بالحق على غمام الأسماء بقميص اخرى اذا قاموا على التفاق بهذا النور المشرق عن شطر الآفاق و نقضوا الميثاق و كفروا به و حاربوا بنفسه و جادلوا باياته و كذبوا ببرهانه و كانوا من المشركين الى ان قاموا على قتله كذلك كان شأن هؤلاء الغافلين

فلما شهدوا انفسهم عجزاء عن ذلك قاموا على المكر و يأتون فى كل حين بمكر جديد ليضيع به امر الله قل فويل لكم تالله بذلك يضيع انفسكم و ان ربكم الرحمن لغنى عن العالمين و لن يزيد شىء و لن ينقصه امر ان آمنتم فلاأنفسكم و ان كفرتم يرجع اليكم و كان ذيله مقدساً عن دنس المشركين

ان يا عبد المؤمن بالله تالله لو اريد ان اذكر لك ما ورد على لن تحمله النفوس و لا العقول و كان الله على ذلك شهيد و انتك انت فاحفظ نفسك و لا تعقب هؤلاء و كن فى امر ربك لمن المتفكرين ان اعرف ربك بنفسه لا بدونه لأن دونه لن يكفيك بشىء و يشهد بذلك كل الأشياء ان انت من السامعين

ان اخرج عن خلف الحجاب باذن ربك العزيز الوهاب ثم خذ كأس البقاء باسم ربك العلى الأعلى بين الأرض و السماء ثم اشرب منها و لا تكن من الصابرين تالله حين الذى يصل الكأس الى شفتاك ليقولن اهل ملا الأعلى بأن هنيئاً لك يا ايها العبد الموقن بالله و اهل مداين البقاء بأن مريئاً لك يا ايها الشارب من كأس حبه و ينادى لسان الكبرياء بأن بشرى لك يا ايها العبد بما فزت بما لا فاز به الا الذينهم انقطعوا عن كل من فى السموات و الأرض و كانوا من المنقطعين

و اما ما سألت عن الفطرة فاعلم بأن كل الناس قد خلقوا على فطرة الله المهيمن القيوم و قدر لكل نفس مقادير الأمر على ما رقم فى الواح عز محفوظ ولكن يظهر كل ذلك بارادات انفسكم كما انتم فى اعمالكم تشهدون مثلاً فانظر فيما حرم على العباد فى الكتاب من شىء كما انتم فى البيان تنظرون بحيث احل الله ما اراد بأمره و حرم ما شاء بسلطانه قل كل ذلك فى الكتاب أ فلا تشهدون ولكن الناس بعد علمهم عما نهوا عنه هم يرتكبون هل ينسب هذا الى الله او الى انفسهم ان انتم تصنفون قل ما من حسنة الا من عند الله و ما من سيئة الا من انفسكم أ فلا تعرفون و هذا ما نزل فى كل الألواح ان انتم تعلمون بلى انه عالم بأعمالكم قبل ظهورها كما هو عالم بعد ظهورها و انه ما من اله الا هو له الخلق و الأمر و كل عنده فى الواح قدس مكنون و هذا العلم لم يكن علة الفعل فى خلقه كما ان علمكم بشىء لم يكن علة لظهوره فيما اردتم او تريدون و علمتم او تعلمون

و اینکه سؤال از خلق شده بود بدان که لم یزل خلق بوده و لایزال خواهد بود لا لأوله بداية و لا لآخره نهاية اسم الخالق بنفسه يطلب المخلوق و كذلك اسم الربّ يقتضى المربوب

و اینکه در کلمات قبل ذکر شده كان الها و لا مألوه و ربّاً و لا مربوب و امثال ذلك معنى آن در جمیع احیان محقق و این همان کلمه ایست که میفرماید كان الله و لم یکن معه من شیء و یكون بمثل ما قد كان و هر ذی بصری شهادت میدهد که الآن ربّ موجود و مربوب مفقود یعنی آن ساحت مقدّس است از ماسوی و آنچه در رتبه ممکن ذکر می شود محدود است بحدودات امکانیه و حقّ مقدّس از آن لم یزل بوده و نبوده با او احدی نه اسم و نه رسم و نه وصف و لایزال خواهد بود مقدّس از کلّ ما سواه

مثلاً ملاحظه کن در حین ظهور مظهر کلبّه قبل از آنکه آن ذات قدم خود را بشناساند و بکلمه امریه تنطق فرماید عالم بوده و معلومی با او نبوده و هم چنین خالق بوده و مخلوقی با او نه چه که در آن حین قبض روح از کلّ ما یصدق علیه اسم شیء میشود و اینست آن یومی که میفرماید لمن الملك الیوم و نیست احدی مجیب

و اما ما سألت من العوالم فاعلم بأنّ لله عوالم لا نهاية بما لا نهاية لها و ما احاط بها احد الا نفسه العليم الحكيم تفكّر فی التّوم و انه آية الأعظم بین الناس لو یكوننّ من المتفكّرين مثلاً انك تری فی نومك امراً فی لیل و تجده بعینه بعد سنة او سنتین او ازید من ذلك او اقلّ و لو یكون العالم الّذی انت رأیت فیهِ ما رأیت هذا العالم الّذی تكون فیهِ فیلزم ما رأیت فی نومك یكون موجوداً فی هذا العالم فی حین الّذی تراه فی التّوم و تكون من الشّاهدين مع انك تری امراً لم یكن موجوداً فی العالم و یظهر من بعد اذا حقّق بأنّ عالم الّذی انت رأیت فیهِ ما رأیت یكون عالماً آخر الّذی لا له اول و لا آخر و انك ان تقول هذا العالم فی نفسک و مطویّ فیها بأمر من لدن عزیز قدیر لحقّ و لو تقول بأنّ الرّوح لا تجرد عن العلائق فی التّوم سیّره الله فی عالم الّذی یكون مستوراً فی سرّ هذا العالم لحقّ و انّ لله عالم بعد عالم و خلق بعد خلق و قدّر فی کلّ عالم ما لا یحصیه احد الا نفسه المحصى العليم و انك فکّر فیما القیناک لتعرف مراد الله ربّک و ربّ العالمین و فیهِ كنز اسرار الحكمة و انا ما فصلناه لحزن الّذی احاطنی من الّذین خلقوا بقولی ان انتم من السّامعین

و اما ما سألت بنی نوع انسانی بعد از موت ظاهری غیر از انبیا و اولیا آیا همین تعین و تشخّص و ادراک و شعوری که قبل از موت در او موجود است بعد از موت هم باقی است یا زائل میشود و بر فرض بقا چگونه است که در حال حیات فی الجمله صدمه که بمشاعر انسانی وارد میشود از قبیل بیهوشی و مرض شدید شعور و ادراک از او زایل میشود و موت که انعدام ترکیب و عناصر است چگونه میشود که بعد از تشخّص و شعوری متصوّر شود با آنکه آلات بتامها از هم پاشیده انتهی

معلوم آن جناب بوده که روح در رتبه خود قائم و مستقرّ است و اینکه در مریض ضعف مشاهده میشود بواسطه اسباب مانعه بوده و الا در اصل ضعف بروح راجع نه مثلاً در سراج ملاحظه نمائید مضیء و روشن است و لکن اگر حائلی مانع شود در این صورت نور او ممنوع مع آنکه در رتبه خود مضیء بوده و لکن باسباب مانعه اشراق نور منع شده و هم چنین مریض در

حالت مرض ظهور قدرت و قوت روح بسبب اسباب حائله ممنوع و مستور ولکن بعد از خروج از بدن بقدرت و قوت و غلبه‌ئی ظاهر که شبه آن ممکن نه و ارواح لطیفه طیبه مقدسه بکمال قدرت و انبساط بوده و خواهند بود

مثلاً اگر سراج در تحت فانوس حدید واقع شود ابداً نور او در خارج ظاهر نه مع آنکه در مقام خود روشن بوده در آفتاب خلف سحاب ملاحظه فرمائید که در رتبه خود روشن و مضمی است ولکن نظر بسحاب حائله نور او ضعیف مشاهده میشود و همین آفتاب را روح انسانی ملاحظه فرمائید و جمیع اشیاء را بدن او که جمیع بدن بافاضه و اشراق آن نور روشن و مضمی ولکن این مادامی است که اسباب مانعه حائله منع نماید و حجاب نشود و بعد از حجاب ظهور نور شمس ضعیف مشاهده میشود

چنانچه ایامی که غمام حایل است اگرچه ارض بنور شمس روشن است ولکن آن روشنی ضعیف بوده و خواهد بود و بعد از رفع سحاب انوار شمس بکمال ظهور مشهود و در دو حالت شمس در رتبه خود علی حد واحد بوده هم‌چنین است آفتاب نفوس که باسم روح مذکور شده و میشود

و هم‌چنین ملاحظه در ضعف وجود ثمره نمائید در اصل شجره که قبل از خروج از شجر مع آنکه در شجر است بشأنی ضعیف که ابداً مشاهده نمیشود و اگر نفسی آن شجر را قطعه قطعه نماید ذره‌ئی از ثمر و صورت آن نخواهد یافت ولکن بعد از خروج از شجر بطراز بدیع و قوت منیع ظاهر چنانچه در اثمار ملاحظه میشود و بعضی از فواکه است که بعد از قطع از سدره لطیف میشود

## ۸۱

و اما ما سألت عن الرّوح و بقائه بعد صعوده اعلم انه يصعد حين ارتقائه الى ان يحضر بين يدي الله في هيكل لا يتغيره القرون و الأعصار و لا حوادث العالم و ما يظهر فيه و يكون باقياً بدوام ملكوت الله و سلطانه و جبروته و اقتداره و منه تظهر آثار الله و صفاته و عناية الله و الطافه انّ القلم لا يقدر ان يتحرّك على ذكر هذا المقام و علوه و سموه على ما هو عليه و تدخله يد الفضل الى مقام لا يعرف بالبيان و لا يذكر بما في الامكان طوبى لروح خرج من البدن مقدساً عن شبهات الأمم انه يتحرّك في هواء ارادة ربّه و يدخل في الجنة العليا و تطوفه طلعات الفردوس الأعلى و يعاشر مع انبياء الله و اوليائه و يتكلّم معهم و يقصّ لهم ما ورد عليه في سبيل الله ربّ العالمين لو يطّلع احد على ما قدر له في عوالم الله ربّ العرش و الثرى ليشتعل في الحين شوقاً لذاك المقام الأرفع الأقدس الأبهي.... انه لا يوصف و لا ينبغى ان يذكر الا على قدر معلوم انبيا و مرسلين محض هدايت خلق بصراط مستقيم حقّ آمده‌اند و مقصود آنکه عباد تربیت شوند تا در حين صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلى نمایند لعمر الله اشراقات آن ارواح سبب ترقیات عالم و مقامات امم است ایشانند مایه وجود و علّت عظمی از برای ظهورات و صنایع عالم بهم تمطر السحاب و تنبت الأرض هیچ شیء از اشیاء بی سبب و علّت و مبدء موجود نه و سبب اعظم ارواح مجردّه بوده و خواهد بود و فرق این عالم با آن عالم مثل فرق عالم جنین و این عالم است باری بعد از صعود بین یدی الله حاضر میشود بهیکلی که لایق بقا و قابل آن عالم است این بقا بقاء زمانیست نه بقاء ذاتی چه که مسبوقست بعلّت و بقاء ذاتی غیر مسبوق و آن مخصوص است بحقّ جلّ جلاله طوبی للعارفين اگر در اعمال انبيا تفکر نمائی یقین مبین شهادت میدهی که غیر این عالم عالمهاست حکمای ارض چنانچه در لوح حکمت از قلم اعلى نازل اکثری بآنچه در کتب الهی نازل قائل و معترفند ولکن طیبیین که بطبیعت قائلند در باره انبيا نوشته‌اند که ایشان حکیم بوده‌اند و نظر بتربیت عباد ذکر مراتب جنّت و نار و ثواب و عذاب نموده‌اند حال ملاحظه نمائید جمیع در هر عالمی که بوده و هستند انبيا را مقدم بر کل میدانند

بعضی آن جواهر مجرد را حکیم میگویند و برخی من قبل الله میدانند حال امثال این نفوس اگر عوالم الهی را منحصر باین عالم میدانستند هرگز خود را بدست اعدا نمیدادند و عذاب و مشقّاتی که شبه و مثل نداشته تحمّل نمیفرمودند

## ۸۲

اینکه از حقیقت نفس سؤال نمودید آنها آیه الهیّه و جوهره ملکوتیّه الّتی عجز کلّ ذی علم عن عرفان حقیقتها و کلّ ذی عرفان عن معرفتها آنها اولّ شیء حکى عن الله موجدہ و اقبل الیه و تمسک به و سجد له در اینصورت بحقّ منسوب و باو راجع و من غیر آن بهوی منسوب و باو راجع

الیوم هر نفسی شبهات خلق او را از حقّ منع نمود و ضوضاء علما و سطوة امرا او را محجوب نساخت او از آیات کبری لدی الله مالک الوری محسوب و در کتاب الهی از قلم اعلی مسطور طوبی لمن فاز بها و عرف شأنها و مقامها در مراتب نفس از آثاره و لوامه و ملهمه و مطمئنّه و راضیه و مرضیه و امثال آن از قبل ذکر شده و کتب قوم مشحون است از این اذکار قلم اعلی اقبال بذکر این مراتب نداشته و ندارد نفسی که الیوم لله خاضع است و باو متمسک کلّ الأسماء اسمائها و کلّ المقامات مقاماتها

و در حین نوم تعلق بشیء خارج نداشته و ندارد در مقام خود ساکن و مستریح جمیع امور باسباب ظاهر و باهر و باسباب مقامات سیر و ادراک و مشاهده مختلف میشود

در بصر ملاحظه نمائید جمیع اشیاء موجوده از ارض و سماء و اشجار و انهار و جبال کل را مشاهده مینماید و بیک سبب جزئی از جمیع محروم تعالی من خلق الأسباب و تعالی من علّق الأمور بها کلّ شیء من الأشیاء باب لمعرفة و آیه لسلطانہ و ظهور من اسمائه و دلیل لعظمتہ و اقتدارہ و سبیل الی صراطہ المستقیم....

انّ النفس علی ما هی علیه آیه من آیات الله و سرّ من اسرار الله او است آیه کبری و مخبری که خبر میدهد از عوالم الهی در او مستور است آنچه که عالم حال استعداد ذکر آن را نداشته و ندارد ان انظر الی نفس الله القائمة علی السنن و النفس الأمّارة الّتی قامت علی الاعراض و تنهی الناس عن مالک الأسماء و تأمرهم بالبعی و الفحشاء الا أنّها فی خسران مبین....

و اینکه سؤال نمودید روح بعد از خراب بدن بکجا راجع میشود اگر بحقّ منسوب است برفیق اعلی راجع لعمر الله بمقامی راجع میشود که جمیع السن و اقلام از ذکرش عاجز است هر نفسی که در امر الله ثابت و راسخ است او بعد از صعود جمیع عوالم از او کسب فیض مینماید او است مایه ظهور عالم و صنایع او و اشیاء ظاهره در او بامر سلطان حقیقی و مربی حقیقی در خمیر ملاحظه نمائید که محتاج است بمایه و ارواح مجرد مایه عالمند تفکر و کن من الشاکرین این مقامات و همچنین مقامات نفس در الواح شتی ذکر شده او است آیتی که از دخول و خروج مقدّس است و او است ساکن طائر و سائر قاعد شهادت میدهد بر عالمی که از برای او اول و آخر است و همچنین بر عالمی که مقدّس از اول و آخر است در این لیل امری مشاهده مینمائی و بعد از بیست سنه او ازید او اقلّ بعینه آن را مشاهده مینمائی حال ملاحظه کن این چه عالمی است تفکر فی حکمة الله و ظهوراته....

در آثار صنع ملاحظه نما و تفکر کن خاتم انبیا میفرماید زدنی فیک تحیراً

و ما ذکرک فی انتہاء عالم الأجسام عرفان این مقام معلق است بابصار ناظرین در مقامی متناهی و در مقامی مقدّس از آن حقّ لم یزل بوده و خواهد بود و همچنین خلق الا انّ الثانی مسبوق بالعلّة در اینصورت حکم توحید ثابت و محقّق

و اینکه از افلاک سؤال نمودید اولاً باید معلوم شود که مقصود از ذکر افلاک و سماء که در کتب قبل و بعد مذکور چیست و هم‌چنین ربط و اثر آن بعالم ظاهر بچه نحو جمیع عقول و افنده در این مقام متحیر و مبهور ما اطلع بها الا الله وحده حکما که عمر دنیا را بچندین هزار سال تعبیر نموده‌اند در این مدت سیارات را احصا نموده‌اند چه مقدار اختلاف در اقوال قبل و بعد ظاهر و مشهود و لکل ثوابت سیارات و لکل سیارة خلق عجز عن احصائه المحصون

يا ايها الناظر الى وجهي امروز افق اعلى مشرق و نداء الله مرتفع قد انزلنا فى الألواح ليس اليوم يوم السؤال ينبغي لمن سمع النداء من الأفق الأعلى يقوم و يقول لبيك لبيك يا اله الأسماء لبيك لبيك يا فاطر السماء اشهد ان بظهورك ظهر ما كان مكنوناً فى كتب الله و مستوراً فى صحف المرسلين

### ۸۳

ملاحظه در نفس ناطقه که ودیعه ربانیه است در انفس انسانیّه نمائید مثلاً در خود ملاحظه نما که حرکت و سکون و اراده و مشیت و دون آن و فوق آن و هم‌چنین سمع و بصر و شم و نطق و مادون آن از حواس ظاهره و باطنه جمیع بوجود آن موجودند چنانچه اگر نسبت او از بدن اقل من آن مقطوع شود جمیع این حواس از آثار و افعال خود محجوب و ممنوع شوند و این بسی واضح و معلوم بوده که اثر جمیع این اسباب مذکوره منوط و مشروط بوجود نفس ناطقه که آیه تجلی سلطان احدیه است بوده و خواهد بود چنانچه از ظهور او جمیع این اسماء و صفات ظاهر و از بطون آن جمیع معدوم و فانی شوند

حال اگر گفته شود او بصر است او مقدس از بصر است چه که بصر باو ظاهر و بوجود او قائم و اگر بگوئی سمع است مشاهده میشود که سمع بتوجه باو مذکور

و کذلک دون آن از کل ما یجری علیه الأسماء و الصفات که در هیکل انسانی موجود و مشهود است و جمیع این اسماء مختلفه و صفات ظاهره از این آیه احدیه ظاهر و مشهود ولکن او بنفسها و جوهریتها مقدس از کل این اسماء و صفات بوده بلکه دون آن در ساحت او معدوم صرف و مفقود بحت است

و اگر الی ما لا نهاییه بعقول اولیه و آخریه در این لطیفه ربانیه و تجلی عز صمدانیه تفکر نمائی البتّه از عرفان او کما هو حقّه خود را عاجز و قاصر مشاهده نمائی و چون عجز و قصور خود را از بلوغ عرفان آیه موجوده در خود مشاهده نمودی البتّه عجز خود و عجز ممکنات را از عرفان ذات احدیه و شمس عز قدمیه بعین سر و سرّ ملاحظه نمائی و اعتراف بر عجز در این مقام از روی بصیرت منتها مقام عرفان عبد است و منتها بلوغ عباد

### ۸۴

حقّ را مقدس از کلّ مشاهده کن او است مجلی بر کلّ و مقدس از کلّ اصل معنی توحید این است که حقّ وحده را مهیمن بر کلّ و مجلی بر مرایای موجودات مشاهده نمائید کلّ را قائم باو و مستمدّ از او دانید این است معنی توحید و مقصود از آن بعضی از متوهمین باوهم خود جمیع اشیاء را شریک حقّ نموده‌اند و معذلک خود را اهل توحید شمرده‌اند لا ونفسه الحقّ آن نفوس اهل تقلید و تقیید و تحدید بوده و خواهند بود

توحید آن است که یک را یک دانند و مقدس از اعداد شمرند نه آنکه دو را یک دانند

و جوهر توحید آنکه مطلع ظهور حقّ را با غیب منبع لایدرک یک دانی باین معنی که افعال و اعمال و اوامر و نواهی او را از او دانی من غیر فصل و وصل و ذکر و اشاره اینست منتها مقامات مراتب توحید طوبی لمن فاز به و کان من الراسخین



ای بندگان سزاوار آنکه در این بهار جان‌فزا از باران نیسان یزدانی تازه و خرم شوید خورشید بزرگی پرتو افکنده و ابر بخشش سایه گسترده بآبهره کسی که خود را بی‌بهره نساخت و دوست را در این جامه بشناخت

بگو ای مردمان چراغ یزدان روشن است آن را بیادهای نافرمانی خاموش منماید روز ستایش است باسایش تن و آرایش جان میردزید اهریمنان در کمین‌گاهان ایستاده‌اند آگاه باشید و بروشنی نام خداوند یکتا خود را از تیرگیها آزاد نمائید دوست‌بین باشید نه خودبین

بگو ای گمراهان پیک راست‌گو مژده داد که دوست می‌آید اکنون آمد چرا افسرده‌اید آن پاک‌پوشیده بی‌پرده آمد چرا پژمرده‌اید آغاز و انجام جنبش و آرام آشکار امروز آغاز در انجام نمودار و جنبش از آرام پدیدار این جنبش از گرمی گفتار پروردگار در آفرینش هویدا شده هر که این گرمی یافت بکوی دوست شتافت و هر که نیافت بیفوسد افسردنی که هرگز برنخاست امروز مرد دانش کسی است که آفرینش او را از بینش بازداشت و گفتار او را از کردار دور نمود مرده کسی که از این باد جان‌بخش در این بامداد دلکش بیدار نشد و بسته مردی که گشاینده را نشناخت و در زندان آز سرگردان بماند

ای بندگان هر که از این چشمه چشید بزندگی پاینده رسید و هر که ننوشید از مردگان شمرده شد بگو ای زشت‌کاران آز شما را از شنیدن آواز بی‌نیاز دور نمود او را بگذارید تا راز کردگار بیاید و او مانند آفتاب جهانتاب روشن و پدیدار است

بگو ای نادانان گرفتاری ناگهان شما را از پی کوشش نمائید تا بگذرد و بشما آسیب نرساند اسم بزرگ خداوند که بزرگی آمده بشناسید او است داننده و دارنده و نگهبان

و اما ما سألت من الأرواح و اطلّاع بعضها على بعض بعد صعودها فاعلم أنّ اهل البهَاء الذين استقرّوا على السفينة الحمراء اولئك يعاشرون و يؤانسون و يجالسون و يطیرون و يقصدون و يصعدون كأنهم نفس واحدة الا أنّهم هم المطلعون و هم الناظرون و هم العارفون كذلك قضی الأمر من لدن علیم حکیم

اهل بهاء که در سفینه الهیه ساکنند کل از احوال یکدیگر مطلع و با هم مأنوس و مصاحب و معاشر این مقام منوط بایقان و اعمال نفوس است نفوسی که در یک درجه واقفند مطلعند از کمیات و کیفیات و درایج و مقامات یکدیگر و نفوسی که در تحت این نفوس واقفند کما هو حقّه بر مراتب و مقامات نفوس عالیّه از خود اطلاع نیابند لکلّ نصیب عند ربّک طوبی لنفس توجّه الی الله و استقام فی حبّه الی ان طار روحه الی الله الملك المقتدر الغفور الرحیم

و اما ارواح کفار لعمری حین الاحتضار یعرفون ما فات عنهم و ینوحون و یتضرّعون و كذلك بعد خروج ارواحهم من ابدانهم

این بسی معلوم و واضح است که کل بعد از موت مطلع بافعال و اعمال خود خواهند شد قسم بآفتاب افق اقتدار که اهل حقّ را در آن حین فرحی دست دهد که ذکر آن ممکن نه و هم‌چنین اصحاب ضلال را خوف و اضطراب و وحشتی رو نماید که فوق آن متصوّر نه نیکوست حال نفسی که رحیق لطیف باقی ایمان را از ید عنایت و الطاف مالک ادیان گرفت و آشامید....

الیوم باید احبّای الهی ناظر بظهور و ما یظهر منه باشند بعضی روایات قبله اصلی نداشته و ندارد و آنچه هم ملل قبل ادراک کرده‌اند و در کتب ذکر نموده‌اند اکثر آن بهوای نفس بوده چنانچه مشاهده نموده‌اید که آنچه در دست ناس موجود است از معانی و تأویلات کلمات الهیه اکثری بغیر حقّ بوده چنانچه بعد از خرق حجاب بعضی معلوم و واضح شد و تصدیق نمودند که کلمه‌ئی از کلمات الهیه را ادراک نموده بودند

مقصود آنکه اگر احبّای الهی قلب و سمع را از آنچه از قبل شنیده‌اند طاهر نمایند و بتمام توجه بمطلع امر و ما ظهر من عنده ناظر شوند عندالله احبّ بوده....

احمد و کن من الشاکرین کبر من قبلی احبّائی الذین اختصهم الله لحبه و جعلهم من الفائزین و الحمد لله ربّ

العالمین

## ۸۷

و اینکه سؤال شده بود که چگونه ذکر انبیای قبل از آدم ابوالبشر و سلاطین آن ازمنه در کتب تواریخ نیست عدم ذکر دلیل بر عدم وجود نبوده و نیست نظر بطول مدّت و انقلابات ارض باقی نمانده

و از این گذشته قبل از آدم ابوالبشر قواعد تحریر و رسومی که حال مابین ناس است نبوده و وقتی بود که اصلاً رسم تحریر نبود قسم دیگر معمول بوده و اگر تفصیل ذکر شود بیان بطول انجامد

ملاحظه در اختلاف بعد از آدم نمائید که در ابتدا این السن معروفه مذکوره در ارض نبوده و هم‌چنین این قواعد معموله بلسانی غیر این السن مذکوره تکلم مینمودند و اختلاف السن در ارضی که به بابل معروف است از بعد وقوع یافت لذا آن ارض به بابل نامیده شد ای تبلیل فیها اللسان ای اختلافت

و بعد لسان سریانی مابین ناس معتبر بوده و کتب الهی از قبل بان لسان نازل تا ایامی که خلیل الرحمن از افق امکان بانوار سبحانی ظاهر و لایح گشت آن حضرت حین عبور از نهر اردن تکلم بلسان و سمی عبرانیاً چون در عبور خلیل الرحمن بان تنطق فرمود لذا عبرانی نامیده شد و کتب و صحف الهیه بعد بلسان عبرانی نازل و مدتی گذشت و بلسان عربی تبدیل شد....

حال ملاحظه نمائید بعد از آدم چه قدر لسان و بیان و قواعد خطیه مختلف شده تا چه رسد بقبل از آدم مقصود از این بیانات آنکه لم یزل حقّ در علوّ امتناع و سمو ارتفاع خود مقدّس از ذکر ما سواه بوده و خواهد بود و خلق هم بوده و مظاهر عزّ احدیه و مطالع قدس باقیه در قرون لا اولیه مبعوث شده‌اند و خلق را بحقّ دعوت فرموده‌اند ولکن نظر باختلافات و تغییر احوال عالم بعضی اسماء و اذکار باقی نمانده

در کتب ذکر طوفان مذکور و در آن حادثه آنچه بر روی ارض بوده جمیع غرق شده چه از کتب تواریخ و چه غیره و هم‌چنین انقلابات بسیار شده که سبب محو بعضی امور محدثه گشته و از این مراتب گذشته در کتب تواریخ موجوده در ارض اختلاف مشهود است و نزد هر ملتی از ملل مختلفه از عمر دنیا ذکری مذکور و وقایعی مسطور بعضی از هشت‌هزار سال تاریخ دارند و بعضی بیشتر و بعضی دوازده‌هزار سال و اگر کسی کتاب جوک دیده باشد مطلع میشود که چه مقدار اختلاف مابین کتب است

انشاءالله باید بمنظر اکبر ناظر شد و توجه را از جمیع این اختلافات و اذکار برداشت

فاعلموا بأنّ اصل العدل و مبدأه هو ما يأمر به مظهر نفس الله في يوم ظهوره لو انتم من العارفين قل انه لميزان العدل بين السموات و الارضين و انه لو يأتي بأمر يفزع من في السموات و الارض انه لعدل مبین و ان فرع الخلق لم يكن الا كفزع الرضيع من الفطام لو انتم من الناظرين لو اطلع الناس بأصل الأمر لم يجزعوا بل استبشروا و كانوا من الشاكرين

۸۹

فاعلم بانك كما ايقنت بان لا نفاذ لكلماته تعالى ايقن بان لمعانيها لا نفاذ ايضاً ولكن عند مبيتها و خزنة اسرارها و الذين ينظرون الكتب و يتخذون منها ما يعترضون به على مطلع الولاية انهم اموات غير احياء ولو يمشون و يتكلمون و يأكلون و يشربون فآه آه لو يظهر ما كنز في قلب البهاء عما علمه ربه مالک الأسماء لينصعق الذين تراهم على الأرض كم من معان لا تحويها قصص الألفاظ و كم منها ليست لها عبارة و لم تعط بياناً و لا اشارةً و كم منها لا يمكن بيانها لعدم حضور اوانها كما قيل لا كل ما يعلم يقال و لا كل ما يقال حان وقته و لا كل ما حان وقته حضر اهله و منها ما يتوقف ذكره على عرفان المشارق التي فيها فصلنا العلوم و اظهرنا المكتوم نسأل الله بأن يوفقك و يؤيدك على عرفان المعلوم لتقطع عن العلوم لأن طلب العلم بعد حصول المعلوم مذموم تمسك بأصل العلم و معدنه لتري نفسك غنياً عن الذين يدعون العلم من دون بيته و لا كتاب منير

۹۰

آنچه در آسمانها و زمین است محالّ بروز صفات و اسمای الهی هستند چنانچه در هر ذره آثار تجلّی آن شمس حقیقی ظاهر و هویدا است که گویا بدون ظهور آن تجلّی در عالم ملکی هیچ شیء بخلعت هستی مفتخر نیاید و بوجود مشرف نشود چه آفتابهای معارف که در ذره مستور شده و چه بحرهای حکمت که در قطره پنهان گشته خاصه انسان که از بین موجودات باین خلع تخصیص یافته و باین شرافت ممتاز گشته چنانچه جمیع صفات و اسمای الهی از مظاهر انسانی بنحو اکمل و اشرف ظاهر و هویدا است و کلّ این اسماء و صفات راجع باوست اینست که فرموده الانسان سرّی و انا سرّه و آیات متواتره که مدلّ و مشعر بر این مطلب رقیق لطیف است در جمیع کتب سماویّه و صحف الهیّه مسطور و مذکور است چنانچه میفرماید سنریم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم و در مقام دیگر میفرماید و فی انفسکم أ فلا تبصرون و در مقام دیگر میفرماید و لا تكونوا کالذین نسوا الله فانساهم انفسهم چنانچه سلطان بقا روح من فی سرادق العماء فداه میفرماید من عرف نفسه فقد عرف ربه ... باری از این بیانات معلوم شد که جمیع اشیاء حاکی از اسماء و صفات الهیّه هستند هر کدام بقدر استعداد خود مدلّ و مشعرند بر معرفت الهیّه بقسمی که احاطه کرده است ظهورات صفاتیّه و اسمائیّه همه غیب و شهود را اینست که میفرماید أ یكون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یكون هو المظهر لک عمیت عین لا تراک و باز سلطان بقا میفرماید ما رأیت شیئاً الا و قد رأیت الله فيه او قبله او بعده و در روایت کمال نور اشرق من صبح الأزل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره و انسان که اشرف و اکمل مخلوقات است اشدّ دلالتاً و اعظم حکایه است از سایر معلومات و اکمل انسان و افضل و الطف او مظاهر شمس حقیقتند بلکه ماسوای ایشان موجودند باراده ایشان و متحرکند بافاضه ایشان

۹۱

و از جمله ادله بر اثبات این امر آنکه در هر عهد و عصر که غیب هوپه در هیکل بشریه ظاهر میشد بعضی از مردمی که معروف نبودند و علاقه بدینا و جهتی نداشته اند بضیاء شمس نبوت مستضیء و بانوار قمر هدایت مهتدی میشدند و بقاء الله فائز

میگشتند لهذا این بود که علمای عصر و اغنیای عهد استهزاء مینمودند چنانچه از لسان آن گمراهان میفرماید فقال المأذونین کفروا من قومه ما نراک الا بشراً مثلنا و ما نراک اتبعک الا الذینهم ارادنا بادی الرأی و ما نری لکم علینا من فضل بل نظنکم کاذبین اعتراض مینمودند و بآن مظاهر قدسیه میگفتند که متابعت شما نکرده مگر ارادل ما که اعتنائی بشأن آنها نیست و مقصودشان این بوده که علما و اغنیای و معارف قوم بشما ایمان نیاوردند و باین دلیل و امثال آن استدلال بر بطلان من له الحق مینمودند

و اما در این ظهور اظهر و سلطنت عظمی جمعی از علمای راشدین و فضیلتی کاملین و فقهای بالغین از کأس قرب و وصال مرزوق شدند و بعنایت عظمی فائز گشتند و از کون و امکان در سبیل جانان گذشتند....

همه اینها مهتدی و مقرر و مدعن گشتند برای آن شمس ظهور بقسمی که اکثری از مال و عیال گذشتند و برضای ذی الجلال پیوستند و از سر جان برای جانان برخاستند و انفاق نمودند بجمع آنچه مرزوق گشته بودند بقسمی که سینه‌هاشان محلّ تیرهای مخالفین گشت و سرهاشان زینت سنان مشرکین چنانچه ارضی نماند مگر آنکه از دم این ارواح مجرّده آشامید و سیفی نماند مگر آنکه بگردنهاشان ممسوح گشت و دلیل بر صدق قولشان فعلشان بس آیا شهادت این نفوس قدسیه که باین طریق جان در راه دوست دادند که همه عالم از ایثار دل و جانشان متحیر گشتند کفایت نمیکند برای این عبادی که هستند و انکار بعضی عباد که دین را بدرهمی دادند و بقا را بفنا تبدیل نمودند و کوثر قرب را بچشمه‌های شور معاوضه کردند و بجز اخذ اموال ناس مرادی نجویند چنانچه مشاهده میشود که کل بزخارف دنیا مشغول شده‌اند و از ربّ اعلی دور مانده

حال انصاف دهید که شهادت اینها مقبول و مسموعست که قولشان و فعلشان موافق و ظاهرشان و باطنشان مطابق بنحوی که تاهت العقول فی افعالهم و تحیرت النفوس فی اضطرابهم و بما حملت اجسادهم و یا شهادت این معرضین که بجز هوای نفس نفسی برنیارند و از قفس ظنون باطله نجاتی نیافته‌اند و در یوم سر از فراش برنارند مگر چون خفّاش ظلمانی در طلب دنیای فانیه کوشند و در لیل راحت نشوند مگر در تدبیرات امورات دانیه کوشند بتدبیر نفسانی مشغول گشته و از تقدیر الهی غافل شده‌اند روز بجان در تلاش معاشند و شب در تزیین اسباب فراش آیا در هیچ شرع و ملّتی جایز است که باعراض این نفوس محدوده متمسک شوند و از اقبال و تصدیق نفوسی که از جان و مال و اسم و رسم و ننگ و نام در رضای حقّ گذشته‌اند اغفال نمایند....

و بچه عشق و حبّ و محبت و ذوق که جان رایگان در سبیل سبحان انفاق نمودند چنانچه بر همه واضح و مبرهن است با وجود این چگونه این امر را سهل شمردن آیا در هیچ عصر چنین امر خطیری ظاهر شد و آیا اگر این اصحاب مجاهد فی‌الله نباشند دیگر که مجاهد خواهد بود و آیا اینها طالب عزّت و مکنت و ثروت بودند و آیا مقصودی جز رضای حقّ داشتند و اگر این همه اصحاب با این آثار عجیبه و افعال غریبه باطل باشند دیگر که سزاوار است که دعوی حقّ نماید قسم بخدا که همین فعلشان برای جمیع من علی الأرض حجّت کافی و دلیل وافی است لو کان الناس فی اسرار الأمر یتفکرون و سیعلم الذین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون....

حال ملاحظه فرمائید با این شهادی صادق که نصّ کتاب شاهد بر صدق قول ایشانست چنانچه دیده‌اید که همه جان و مال و زن و فرزند و کلّ مایملک را انفاق نموده‌اند و باعلی غرف رضوان عروج فرمودند شهادت این طلعات عالیه و انفس منقطعیه بر تصدیق این امر عالی متعالی مقبول نیست و شهادت این گروه که برای ذهب از مذهب گذشته‌اند و برای جلوس بر صدر از اول ماصدر احتراز جسته‌اند بر بطلان این نور لائح جایز و مقبولست با اینکه جمیع مردم ایشان را شناخته‌اند و اینقدر ادراک نموده‌اند که از ذره‌ئی از اعتبار ظاهری ملکی در سبیل دین الهی نمیگذرند تا چه رسد بجان و مال و غیره

کتاب الهی ظاهر و کلمه ناطق ولکن نفوسی که باو متمسک و سبب و علت انتشار گردند مشاهده نمی‌شود الا قلیل و آن قلیل اکسیر احمر است از برای نحاس عالم و دریاق اکبر از برای صحت بنی‌آدم حیات باقیه منوط بقبول این امر اعزّ ابدع اعلی است

ای دوستان الهی بشنوید ندای مظلوم را و بآنچه سبب ارتفاع امر الهی است تمسک نمائید آنه بهدی من یشاء الی صراطه المستقیم این امریست ضعیف از او بطراز قوت ظاهر و فقیر باکلیل غنا مزین  
بکمال روح و ریحان بمشورت تمسک نمائید و باصلاح عالم و انتشار امر مالک قدم عمر گرانمایه را مصروف دارید آنه  
یأمر الكلّ بالمعروف و ینهی عن کلّ ما یضیع به مقام الانسان

کلّ اشیاء در مقامی آیات الهی بوده و خواهند بود علی قدر مراتبها در مقام تجلی سلطان مجلی در ملکوت اسماء و صفات از برای کلّ اثبات آیتیت میشود در اینصورت غیر آیات چیزی مشهود نه تا قرب و بعد تصور شود ... و اگر دست قدرت الهیه آیتیت اشیاء را اخذ نماید لا تری فی الملک من شیء

چه قدر پاک و مقدّس است پروردگار تو و چه قدر عظیم است سلطنت و غلبه او آیات تکوینیّه و آفاقیه که مظاهر اسماء و صفات او تعالی شأنه هستند در یک مقام مقدّسند از قرب و بعد تا چه رسد بذاته تعالی....

ولکن مقصود شاعر از این بیت که

دوست نزدیکتر از من بمن است

وین عجبتر که من از وی دورم

... حقّ فرموده که من بانسان نزدیکترم از رگ گردن او باو لذا میگوید با وجود آنکه تجلی حضرت محبوب از رگ گردن من بمن نزدیکتر است مع ایقان من باین مقام و اقرار من باین رتبه من از او دورم یعنی قلب که مقرّ استواء رحمانی است و عرش تجلی ربّانی از ذکر او غافل است و بذکر غیر مشغول از او محجوب و بدینا و آلائی آن متوجّه  
و حقّ بنفسه قرب و بعد ندارد مقدّس است از این مقامات و نسبت او بکلّ علی حدّ سواء بوده این قرب و بعد از  
مظاهر ظاهر

این مسلم است که قلب عرش تجلی رحمانی است چنانچه در احادیث قدسیّه قبلیه این مقام را بیان فرمودیم لا یسعی ارضی و لا سمائی ولکن یسعی قلب عبدی المؤمن و قلب که محلّ ظهور ربّانی و مقرّ تجلی رحمانی است بسا میشود که از مجلی غافل است در حین غفلت از حقّ بعید است و اسم بعید بر او صادق و در حین تذکرّ بحقّ نزدیک است و اسم قریب بر او جاری

و دیگر ملاحظه نما که بسا میشود که انسان از خود غافل است ولکن احاطه علمیه حقّ لازال محیط و اشراق تجلی شمس مجلی ظاهر و مشهود لذا البتّه او اقرب بوده و خواهد بود چه که او عالم و ناظر و محیط و انسان غافل و از اسرار ما خلق فیه محجوب....

و از ذکر اینکه کلّ اشیاء آیات الهی بوده توهم نرود که نعوذ باللّه خلق از سعید و شقیّ و مشرک و موحد در یک مقامند و یا آنکه حقّ جلّ و عزّ را با خلق نسبت و ربط بوده چنانچه بعضی از جهّال بعد از ارتقاء بسموات اوهم خود توحید را

آن دانسته‌اند که کلّ آیات حقّند من غیر فرق و از این رتبه هم بعضی تجاوز نموده‌اند و آیات را شریک و شبیه نموده‌اند سبحان الله آنّه واحد فی ذاته و واحد فی صفاته ما سواه معدوم عند تجلّی اسم من اسمائه و ذکر من اذکاره و کیف نفسه فواسمی الرحمن که قلم اعلی از ذکر این کلمات مضطرب و متزلزل است از برای قطره فانیه نزد تموجات بحر اعظم باقی چه شأن مشاهده میشود حدوث و عدم را تلقاء قدم چه ذکری بوده استغفر الله العظیم از این چنین عقاید و اذکار بگو ای قوم موهوم را با قیوم چه مناسبت و خلق را با حقّ چه مشابهت که باثر قلم او خلق شده‌اند و این اثر هم از کلّ مقدّس و منزّه و میرّا

و از این مقام گذشته در مقام آیات ملاحظه کن که شمس یکی از آیات الهی است آیا میشود او را با ظلمت در یک مقام ملاحظه نمود لا فونفسه الحقّ لا یتکلم احد بذلک الا من ضاق قلبه و زاغ بصره بگو در خود ملاحظه کنید اظفار و چشم هر دو از شما است آیا این دو نزد شما در یک رتبه و یک شأن بوده اگر گفته شود بلی قل کذبتم برّبی الابهی چه که آن را قطع میکنید و این را مثل جان عزیز دارید

تجاوز از رتبه و مقام جایز نه حفظ مراتب لازم یعنی هر شیء در مقام خود مشاهده شود بلی وقتی که شمس اسم مؤثّر بر کلّ اشیاء تجلّی فرموده در هر شیء اثر و ثمری علی قدر مقدور ظاهر چنانچه ملاحظه میشود که سمّ با اینکه مهلک است مع ذلک در مقام خود اثری و نفعی از او مشهود و این اثر در اشیاء از اثر این اسم مبارک است سبحان خالق الأسماء و الصّفات شجر یابس را بسوزانند و شجره طریه رطیبه را در ظلّش ماوی گیرند و از اثمارش منتعم شوند

در احیان مظاهر الهیه اکثری از برّیه بامثال این کلمات نالائقه ناطق چنانچه در کتب الهیه و صحف منزله تفصیل آن نازل

توحید آن است که در کلّ آیه تجلّی حقّ مشاهده کنند نه آنکه خلق را حقّ دانند مثلاً تجلّی شمس اسم ربّ را در کلّ ملاحظه نمائید چه که در کلّ آثار تجلّی این اسم مشهود است و تربیت کلّ منوط باو و تربیت هم دو قسم است یک قسم آن محیط بر کلّ است و کلّ را تربیت میفرماید و رزق میدهد چنانچه خود را ربّ العالمین فرموده و قسم دیگر مخصوص بنفوسی است که در ظلّ این اسم در این ظهور اعظم وارد شده‌اند ولکن نفوس خارجه از این مقام محروم و از مائده احدیه که از سماء فضل این اسم اعظم نازل ممنوعند چه نسبت است آن نفوس را مع این نفوس لو کشف الغطاء لینصعق من فی الأكوان من مقامات الّذین توجّهوا الی الله و انقطعوا فی حبه عن العالمین و موحد در این دو طائفه تجلّی این دو اسم را ملاحظه مینماید بقسمی که مذکور شد چه که اگر اخذ تجلّی شود کلّ هالک خواهند بود

و هم چنین در تجلّی شمس اسم احد ملاحظه کن که بر کلّ اشراق فرموده یعنی در کلّ آیه توحید الهی ظاهر چنانچه کلّ مدلّند بر حقّ و سلطنت او و وحدت او و قدرت او و این تجلّی رحمت او است که سبقت گرفته کلّ را ولکن نفوس مشرکه از این تجلّی غافل و از شریعه قرب و لقا محروم چنانچه مشاهده میشود جمیع ملل مختلفه بوحدانیت او مقرر و بفردانیت او معترف اگر آیه توحید الهی در آن نفوس نمیبود هرگز مقرر باین کلمه مبارکه لا اله الا هو نبودند مع ذلک غافل و بعیدند و عندالله از موحدین محسوب نه چه که سلطان مجلّی را ادراک نموده‌اند

و در مقامی این تجلّی که در مشرکین ظاهر اثر اشراق موحدین است لا یعرف ذلک الا اولو الالباب ولکن موحدین مظاهر این اسمند در رتبه اولیه و ایشانند که خمر احدیه را از کأس الوهیّه نوشیدند و بشطر الله توجه نموده‌اند کجا است نسبت این نفوس مقدّسه با آن نفوس بعیده....

انشاء الله ببصر حديد در جميع اشياء آيه تجلى سلطان قدم مشاهده نمائی و آن ذات اطهر اقدس را از كل مقدس و مبراً بينى اين است اصل توحيد و جوهر تفريد كان الله و لم يكن معه من شىء و الآن يكون بمثل ما قد كان لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر العلى العظيم

۹۴

و اما ما ذكرت فى الالهين اياك اياك ان لا تشرك بالله ربك لم تنزل كان واحداً واحداً فرداً صمداً وترأ باقياً دائماً قيوماً ما اتخذ لنفسه شريكاً فى الملك و لا وزيراً و لا شبيهاً و لا نسباً و لا مثلاً و يشهد بذلك كل الذرات و عن ورائها الذينهم كانوا فى الأفق الأبهى على منظر الأعلى و كانت اسمائهم حينئذ لدى العرش المذكوراً  
ان اشهد فى نفسك بما شهد الله لذاته بذاته بأنه لا اله الا هو و ان ما سواه مخلوق بأمره و منجعل باذنه و محكوم بحكمه و مفقود عند شؤونات عزّ فردانيته و معدوم لدى ظهورات عزّ وحدانيته  
و انه لم يزل و لا يزال كان متوحداً فى ذاته و متفرداً فى صفاته و واحداً فى افعاله و ان الشبيه وصف خلقه و الشريك نعت عباده سبحان نفسه من ان يوصف بوصف خلقه و انه كان وحده فى علو الارتفاع و سمو الامتناع و لن يطراً الى هواء قدس عرفانه اطيوار افئدة العالمين مجموعاً و انه قد خلق الممكنات و ذراً الموجودات بكلمة امره و ما خلق بكلمة التي ظهرت من قلم الذى حرّكه انامل ارادته كيف يكون شريكاً او دليلاً عليه سبحانه من ان يشار باشارة احد او يعرف بعرفان نفس و ما دونه فقراء لدى بابه و عجزاء عند ظهور عزّه و ارقاء فى ملكه و انه كان عن العالمين غنياً  
و كلما ينسب العباد بالعبودية لاسمه المعبود او ينسب المخلوق الى اسمه الخالق هذا من فضله عليهم من دون استحقاقهم بذلك و يشهد بذلك كل موقن بصيراً

۹۵

از برای نعمت مراتب لانهايه بوده و خواهد بود در كتاب پروردگار تو و پروردگار عالميان اول نعمتى كه بهيكل انساني عنايت شد خرد بوده و هست و مقصود از او عرفان حقّ جلّ جلاله بوده اوست مدرک و اوست هادى و اوست مبین و در رتبه ثانیه بصر است چه كه آگاهی عقل از گواهی بصر بوده و خواهد بود و همچنین سمع و فؤاد و ساير نعمتها كه در هيكل انساني ظاهر و مشهود است تعالى تعالى قدرى كه اين قوى را در شخص انساني خلق فرمود و ظاهر ساخت  
در هر کدام آثار عظمت و قدرت و قوت و احاطه حقّ جلّ جلاله ظاهر و مشهود است در قوه لامسه تفكر نما كه جميع بدن را احاطه نموده و مقرّر سمع و بصر واحد و مقرّر او تمام بدن جلّت عظمته و كبر سلطانه  
اين در مقام انسان ذكر شد ولكن نعمت كلييه حقيقيه الهيّه نفس ظهور است كه جميع نعمتهاى ظاهره و باطنه طائف حول اوست در حقيقت اوليه مانده سمائيه او بوده و خواهد بود اوست حجّت اعظم و برهان اقوم و نعمت اتمّ و رحمت اسبق و عنايت اكمل و فضل اكبر هر نفسى اليوم اقبال نمود او بنعمت الهى فائز است  
ان اشكر ربك بهذا الفضل العظيم و قل لك الحمد يا مقصود العارفين

۹۶

قلم اعلى در كلّ حين ندا ميفرمايد ولكن اهل سمع كمياب الوان مختلفه دنيا اهل ملكوت اسماء را مشغول نموده مع آنكه هر ذى بصر و ذى سمعى شهادت بر فناى آن داده و ميدهد

جميع اهل ارض در اين عصر در حرکتند و سبب و علت آنرا نيافته‌اند مشاهده ميشود اهل غرب بادي شئی که في الحقیقه ثمری از او حاصل نه متمسک ميشوند بشأنی که الوف الوف در سبیل ظهور و ترقی آن جان داده و میدهند و اهل ایران مع این امر محکم مبین که صیت و علو و سموش عالم را احاطه نموده محمود و افسرده‌اند ای دوستان قدر و مقام خود را بدانید زحمات خود را بتوهمات این و آن ضایع نمائید شمائید انجم سماء عرفان و نسایم سحرگاهان شمائید میاه جاریه که حیات کل معلق بانست و شمائید احرف کتاب بکمال اتحاد و اتفاق جهد نمائید که شاید موفق شوید بآنچه سزاوار یوم الهیست براستی میگویم فساد و نزاع و ما یکرهه العقول لایق شأن انسان نبوده و نیست جمیع همّت را در تبلیغ امر الهی مصروف دارید هر نفسی که خود لایق این مقام اعلی است بان قیام نماید والا له ان یأخذ وکیلاً لنفسه فی اظهار هذا الأمر الذی به تزعر کلّ بنیان مرصوص و اندکّت الجبال و انصعقت النفوس اگر مقام این یوم ظاهر آنی از او را بصد هزار جان طالب و آمل شوند تا چه رسد بارض و زخارف آن در جمیع امور بحکمت ناظر باشید و باو متشبّث و متمسک انشاءالله کل موفق شوند به ما اراده الله و مؤید گردند بر عرفان مقامات اولیای او که بخدمت قائم و بثنا ناطقند علیهم بهاء الله و بهاء من فی السموات و الأرض و بهاء من فی الفردوس الأعلی و الجنة العلیا

۹۷

و بعضی از مشرکین از جمله شبهات که در این ارض القا نموده‌اند اینست که آیا میشود ذهب نحاس شود قل ای ورّی ولكن عندنا علمه نعلم من نشاء بعلم من لدنا و من کان فی ریب فلیسأل الله ربّه بان یشهده و یكون من الموقنین و در رسیدن نحاس برتبه ذهبت همان دلیلی است واضح بر عود ذهب بحالت اول لو هم یشعرون جمیع فلزات بوزن و صورت و ماده یکدیگر میرسند ولكن علمه عندنا فی کتاب مکنون

۹۸

قل یا معشر العلماء لا تزونا کتاب الله بما عندکم من القواعد و العلوم انه لقسطاس الحقّ بین الخلق قد یوزن ما عند الامم بهذا القسطاس الاعظم و انه بنفسه لو انتم تعلمون تبکی علیکم عین عنایتی لانتکم ما عرفتم الذی دعوتومه فی العشی و الاشراف و فی کلّ اصیل و بکور توجّوها یا قوم بوجوه بیضاء و قلوب نوراء الی البقعة المبارکة الحمراء الّتی فیها تنادی سدره المنتهی انه لا اله الا انا المهیمن القیوم یا معشر العلماء هل یقدر احد منکم ان یستنّ معی فی میدان المکاشفة و العرفان او یجول فی مضمار الحکمة و التّیّان لا و ربّی الرّحمن کلّ من علیها فانّ و هذا وجه ربکم العزیز المحبوب یا قوم انا قدرنا العلوم لعرفان المعلوم و انتم احتجبتم بها عن مشرقها الذی به ظهر کلّ امر مکنون لو عرفتم الافق الذی منه اشرفت شمس الکلام لنبذتم الانام و ما عندهم و اقبلتم الی المقام المحمود قل هذه لسماء فیها کنز امّ الکتاب لو انتم تعقلون هذا لهو الذی به صاحت الصّخرة و نادت السّدرة علی الطّور المرتفع علی الارض المبارکة الملک لله العزیز الودود انا ما دخلنا المدارس و ما طالعتنا المباحث اسمعوا ما یدعوکم به هذا الامّی الی الله الابدی انه خیر لکم عمّا کنز فی الارض لو انتم تفقهون



قوه و بنیه ایمان در افطار عالم ضعیف شده دریاق اعظم لازم سواد نحاس امم را اخذ نموده اکسیر اعظم باید یا حکیم آیا اکلبل غلبه دارای آن قدرت بوده که اجزاء مختلفه در شیء واحد را تبدیل نماید و بمقام ذهب ابریز رساند اگرچه تبدیل آن صعب و مشکل بنظر میآید ولکن تبدیل قوه ناسوتی بقوه ملکوتی ممکن نزد این مظلوم آنچه این قوه را تبدیل نماید اعظم از اکسیر است این مقام و این قدرت مخصوصست بکلمه الله

منادی احدیه از شطر الوهیة ندا میفرماید ای احبّا ذیل مقدّس را بطین دنیا میالائید و به ما اراد النّفس و الهوی تکلم مکنید قسم بافتاب افق امر که از سماء سجن بکمال انوار و ضیاء مشهود است مقبلین قبله وجود الیوم باید از غیب و شهود مقدّس و منزّه باشند اگر بتبلیغ مشغول شوند باید بتوجه خالص و کمال انقطاع و استغنا و علوّ همّت و تقدیس فطرت توجه باشطار بنفحات مختار نمایند ینبغی لهؤلاء ان یکون زادهم التّوکل علی الله و لباسهم حبّ ربهم العلیّ الابهی تا کلمات آن نفوس مؤثر شود نفوسی که الیوم بمشتهیات نفسیه و زخارف دنیای فانیه ناظرند بغایت بعید مشاهده میشوند در اکثر احیان در ساحت رحمن بحسب ظاهر زخارفی نبوده و طائفین حول در عسر عظیم بوده اند مع ذلک ابدأ از مشرق قلم اعلی ذکر دنیا و یا کلمهئی که مدلّ بر آن باشد اشراق نموده و هر نفسی که موفق شد و بساحت اقدس هدیهئی ارسال نمود نظر بفضل قبول شده مع آنکه اگر جمیع اموال ارض را بخواهیم تصرف نمائیم احدی را مجال لم و بم نبوده و نخواهد بود هیچ فعلی اقیح از این فعل نبوده و نیست که باسم حقّ مابین ناس تکدی شود

بر آن جناب و اصحاب حقّ لازم که ناس را بتنزیه اکبر و تقدیس اعظم دعوت نمایند تا رایحه قمیص ابهی از احتیای او استنشاق شود

ولکن باید اولو الغنی بقفرا ناظر باشند چه که شأن صابرين از فقرا عندالله عظیم بوده و عمری لا یعادله شأن الا ما شاء الله طوبی لفقییر صبر و ستر و لغنی انفق و اثر

انشاءالله باید فقرا همّت نمایند و بکسب مشغول شوند و این امری است که بر هر نفسی در این ظهور اعظم فرض شده و از اعمال حسنه عندالله محسوب و هر نفسی عامل شود البته اعانت غیبیه شامل او خواهد شد انه یغنی من یشاء بفضله انه علی کلّ شیء قدیر....

ای علی بگو باحتیای الهی که اول انسانیت انصاف است و جمیع امور منوط بان قدری تفکّر در رزایا و بلایای این مسجون نمائید که تمام عمر در ید اعدا بوده و هر یوم در سبیل محبت الهی بیلائی مبتلا تا آنکه امر الله مابین عباد مرتفع شد حال اگر نفسی سبب شود و باو هام خود در تفریق ناس سرّاً او جهراً مشغول گردد او از اهل انصاف است لا ونفسه المهیمنه علی العالمین لعمری ینوح قلبی و یدمع عینی لأمر الله و للذین یقولون ما لا یفقهون و یتوهّمون فی انفسهم ما لا یشعرون

الیوم لایق آنکه کل باسم اعظم متشبّث شوند نیست مهرب و مفرّی جز او و ناس را متحد نمایند اگر نفسی در اعلی علوّ مقام قائم باشد و از او کلماتی ظاهر شود که سبب تفریق ناس گردد از شاطی بحر اعظم و علّت توجه بشطری جز مقام محمود مشهود که ظاهر است بحدود بشریه جهاتیه یشهد کلّ الاکوان بانه محروم من نفعات الرحمن

قل ان انصفوا یا اولی الالباب من لا انصاف له لا انسانیه له حقّ عالم است بکلّ نفوس و ما عندهم حلم حقّ سبب تجرّی نفوس شده چه که هتک استار قبل از میقات نمیفرمایند و نظر بسبقت رحمت ظهورات غضبیه منع شده لذا اکثری از

ناس آنچه سرّاً مرتکبند حقّ را از آن غافل دانسته‌اند لا ونفسه العليم الخبير کل در مرآت علمیه مشهود و مبرهن و واضح قل لک الحمد یا ستار عيوب الضّعفاء و لک الحمد یا غفّار ذنوب الغفلاء

ناس را از موهوم منع نمودیم که بسططان معلوم و ما يظهر من عنده عارف شوند حال بظنون و اوهام خود مبتلا مشاهده میشوند لعمری آنها هم الموهوم و لا يشعرون و ما يتکلمون انه هو الموهوم و لا يفقهون

نسأل الله ان يوفّق الکملّ و يعرفهم نفسه و انفسهم لعمری من فاز بعرفانه يطير في هواء حبه و ينقطع عن العالمين و لا يلتفت الي من على الأرض کلها و كيف الذين يتکلمون بأهوائهم ما لا اذن الله لهم

بگو ایوم یوم اصغا است بشنويد ندای مظلوم را باسم حقّ ناطق باشید و بطراز ذکرش مزین و بانوار حبش مستنیر اینست مفتاح قلوب و صیقل وجود و الّذی غفل عمّا جرى من اصبع الارادة انه في غفلة مبین صلاح و سداد شرط ایمان است نه اختلاف و فساد

بلغ ما امرت به من لدن صادق امين انما البهَاء عليك يا ايّها الذّاكر باسمی و الناظر الي شطری و الناظر ببناء ربّک الجمیل

### ۱۰۱

مقصود از کتابهای آسمانی و آیات الهی آنکه مردمان بآدابی تربیت شوند که سبب راحت خود و سایر بندگان شود هر امری که قلب را راحت نماید و بر بزرگی انسان بیفزاید و ناس را راضی دارد مقبول خواهد بود مقام انسان بلند است اگر بانسانیت مزین باشد و الاّ پست‌تر از جمیع مخلوق مشاهده میشود بگو ای دوستان امروز را غنیمت شمردید و خود را از فیوضات بحر معانی محروم ننمائید از حقّ میطلبیم جمیع را بطراز عمل پاک و خالص در این یوم مبارک مزین فرماید انه لهو الحاکم المختار

### ۱۰۲

ای عباد براستی گفته میشود و براستی بشنويد حقّ جلّ شأنه ناظر بقلوب عباد بوده و هست و دون آن از برّ و بحر و زخارف و الوان کل را بملوک و سلاطین و امرا واگذارده چه که لازال علم يفعل ما یشاء امام ظهور بازغ و ساطع و متألّئی آنچه امروز لازمست اطاعت حکومت و تمسک بحکمت فی الحقیقه زمام حفظ و راحت و اطمینان در ظاهر در قبضه اقتدار حکومت است حقّ چنین خواسته و چنین مقدرّ فرموده ... امید هست که یکی از ملوک لوجه الله بر نصرت این حزب مظلوم قیام نماید و بذکر ابدی و ثناء سرمدی فائز شود قد کتب الله علی هذا الحزب نصره من نصرهم و خدمته و الوفاء بعهدده باید این حزب در جمیع احوال بر خدمت ناصر قیام نمایند و لازال بحبل وفا متمسک باشند طوبی لمن سمع و عمل و ویل للتّارکین

### ۱۰۳

شهد الله بلسانه الحقّ فيکلّ الألواح بأنّی انا حیّ فی الأفق الأبهی

و اذاً تالّله فی هذا الأفق الأمنع الأقدس الأعزّ الأعلى یسمع و یری و ینطق بأن یا جواد فطوبی لک بما فزت بما لا فاز به احد قبلک تالّله الحقّ بک قرّت عیون اهل ملا الفردوس ولكنّ الناس هم لا يعرفون تالّله لو نعرّک العباد لیضطربنّ النفوس و یزلنّ الأقدام و ینصعقنّ هیاکل الغرور و یخرنّ علی وجه التراب و یجعلون اصابع الاعراض فی آذانهم لئلا یسمعون

لا تحزن عن الذّینهم اشتغلوا بالدّنیاء و نسوا ذکر الله الأعظم تالّله الحقّ سوف يأخذهم الله بقهر من عنده و انه لهو القویّ القاهر القدير و یطهرّ الأرض عن دنس هؤلاء و یورثها عباده المقرّین

قل يا قوم تراباً على فمكم و رماداً على عيونكم بما بعتم يوسف الله بأخسر شيء فوا حسرتا عليكم يا ملاء الغافلين أ  
تظنون في انفسكم بأنكم تسبقونه في امره لا فونفسه المقتدر العلي العظيم  
فسوف يأخذكم نفحات العذاب و يغشيكم غبرة الجحيم ان الذينهم استكبروا على الله بما اجتمع عليهم زخارف الدنيا  
اولئك خسروا في الدنيا و الآخرة فسوف يأخذ الله ما عندهم بأبأدى قدرته و يجعلهم عرياً عن اثواب مكرمه فسوف يشهدون و  
تكون من الشاهدين

قل يا قوم لا تغررتكم الدنيا بغرورها لأنها و ما خلق فيها مقبوضة بقبضة ارادته يعطى على من يشاء و يمنع عمّن يشاء و أنه  
لهو الفعّال لما يريد و لو كان لها عنده من قدر لم يؤتها على اعدائه قدر خردل ولكن اشتغلتم بها بما اكتسبت ايديكم في امره  
و هذا عذاب لأنفسكم بأنفسكم على انفسكم ان انتم من الشاعرين هل تفرحون بما اوتيتم بما لا قدر له عند الله و به يمتحن  
عباده المتوهمين

#### ١٠٤

بگو ای اهل ارض براستی بدانید که بلای ناگهانی شما را در پی است و عقاب عظیمی از عقب گمان مبرید که آنچه را  
مرتکب شدید از نظر محو شده قسم بجمالم که در الواح زیرجودی از قلم جلیّیّ جمیع اعمال شما ثبت گشته

#### ١٠٥

يا معشر الملوك قد اتى المالك و الملك لله المهيمن القيوم الا تعبدوا الا الله و توجهوا بقلوب نوراء الى وجه ربكم مالك  
الاسماء هذا امر لا يعادله ما عندكم لو انتم تعرفون  
انا نراكم تفرحون بما جمعتموه لغيركم و تمنعون انفسكم عن العوالم التي لم يحصها الا لوحى المحفوظ قد شغلتمكم  
الاموال عن المال هذا لا ينبغي لكم لو انتم تعلمون طهروا قلوبكم عن ذفر الدنيا مسرعين الى ملكوت ربكم فاطر الارض و  
السماء الذي به ظهرت الزلازل و ناحت القبائل الا من نبذ الورى و اخذ ما امر به فى لوح مكنون  
هذا يوم فيه فاز الكليم بانوار القديم و شرب زلال الوصال من هذا القدح الذي به سجرت البحور قل تالله الحق ان  
الطور يطوف حول مطلع الظهور و الروح ينادى من الملكوت هلموا و تعالوا يا ابناء الغرور هذا يوم فيه سرع كوم الله شوقاً للاقائه و  
صاح الصهبون قد اتى الوعد و ظهر ما هو المكتوب فى الواح الله المتعالى العزيز المحبوب  
يا معشر الملوك قد نزل التاموس الاكبر فى المنظر الانور و ظهر كل امر مستتر من لدن مالك القدر الذي به اتت الساعة  
و انشق القمر و فصل كل امر محتوم

يا معشر الملوك انتم المماليك قد ظهر المالك باحسن الطراز و يدعوكم الى نفسه المهيمن القيوم اياكم ان يمنعكم  
الغرور عن مشرق الظهور او تحجبكم الدنيا عن فاطر السماء قوموا على خدمة المقصود الذي خلقكم بكلمة من عنده و جعلكم  
مظاهر القدرة لما كان و ما يكون

تالله لا نريد ان تنصرف فى ممالككم بل جئنا لتصرف القلوب انها لمنظر البهاء يشهد بذلك ملكوت الاسماء لو انتم  
تفقهون و الذي اتبع مولاه انه اعرض عن الدنيا كلها و كيف هذا المقام المحمود دعوا البيوت ثم اقبلوا الى الملكوت هذا ما  
ينفعكم فى الآخرة و الاولى يشهد بذلك مالك الجبروت لو انتم تعلمون

طوبى لملك قام على نصرة امرى فى مملكتى و انقطع عن سوائى انه من اصحاب السفينة الحمراء التي جعلها الله  
لاهل البهاء ينبغي لكل ان يعزروه و يوقروه و ينصروه ليفتح المدن بمفاتيح اسمى المهيمن على من فى ممالك الغيب و الشهود

أَنَّهُ بِمَنْزِلَةِ الْبَصَرِ لِلْبَشَرِ وَالْغَرَّةَ الْغَرَاءَ لَجَبِينِ الْإِنشَاءِ وَرَأْسِ الْكِرْمِ لَجَسَدِ الْعَالَمِ أَنْصُرُوهُ يَا أَهْلَ الْبِهَاءِ بِالْأَمْوَالِ وَالنَّفُوسِ

۱۰۶

رگ جهان در دست پزشک دانا است درد را میبند و بدانائی درمان میکند هر روز را رازی است و هر سر را آوازی درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید دیده میشود گیتی را دردهای بی کران فراگرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته مردمانی که از باده خودبینی سرمست شده اند پزشک دانا را از او بازداشته اند اینست که خود و همه مردمان را گرفتار نموده اند نه درد میدانند نه درمان میشناسند راست را کز انگاشته اند و دوست را دشمن شمرده اند بشنوید آواز این زندانی را بایستید و بگوئید شاید آنانکه در خوابند بیدار شوند بگو ای مردگان دست بخشش یزدانی آب زندگانی میدهد بشتابید و بنوشید هر که امروز زنده شد هرگز نمیرد و هر که امروز مرد هرگز زندگی نیابد

۱۰۷

أَنَّ رَبَّكُمْ الرَّحْمَنُ يُحِبُّ أَنْ يَرَى مِنْ فِي الْأَكْوَانِ كُنْفَسَ وَاحِدَةٍ وَهَيْكَلٍ وَاحِدٍ أَنْ اغْتَنِمُوا فَضْلَ اللَّهِ وَرَحْمَتَهُ فِي تِلْكَ الْأَيَّامِ الَّتِي مَا رَأَتْ عَيْنَ الْإِبْدَاعِ شَبَهَا طُوبَى لِمَنْ نَبَذَ مَا عِنْدَهُ ابْتِغَاءً لِمَا عِنْدَ اللَّهِ نَشْهَدُ أَنَّهُ مِنَ الْفَائِزِينَ

۱۰۸

أَنَا قَدْ جَعَلْنَا مِيقَاتًا لَكُمْ فَإِذَا تَمَّتِ الْمِيقَاتُ وَ مَا أَقْبَلْتُمْ إِلَى اللَّهِ لِأُخَذَتْكُمْ عَنْ كُلِّ الْجِهَاتِ وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ نَفْحَاتِ الْعَذَابِ عَنْ كُلِّ الْأَشْطَارِ وَ كَانَ عَذَابُ رَبِّكَ لَشَدِيدٍ

۱۰۹

کمال الیوم مقامات عنایات الهی مستور است چه که عرصه وجود استعداد ظهور آن را نداشته و ندارد و لکن سوف یظهر امرأ من عنده أنه لا تضعفه قوة الجنود و لا سطوة الملوك ینطق بالحق و یدع الكل الی الفرد الخبیر جمیع از برای اصلاح عالم خلق شده اند لعمر الله شئون درنده های ارض لایق انسان نبوده و نیست شأن انسان رحمت و محبت و شفقت و بردباری با جمیع اهل عالم بوده و خواهد بود بگو ای دوستان این کوثر اصفی از اصبع عنایت مالک اسماء جاری بنوشید و باسمش بنوشانید تا اولیای ارض بیقین مبین بدانند که حق از برای چه آمده و ایشان از برای چه خلق شده اند

۱۱۰

حضرت موجود میفرماید ای پسران انسان دین الله و مذهب الله از برای حفظ و اتحاد و اتفاق و محبت و الفت عالم است او را سبب و علت نفاق و اختلاف و ضغینه و بغضا نمائید اینست راه مستقیم و اس محکم متین آنچه بر این اساس گذاشته شود حوادث دنیا او را حرکت ندهد و طول زمان او را از هم نریزند انتهی امید هست که علما و امرای ارض متحداً بر اصلاح عالم قیام نمایند و بعد از تفکر و مشورت کامل بدریاق تدبیر همکل عالم را که حال مریض مشاهده میشود شفا بخشند و بطراز صحت مزین دارند ... و در جمیع امور باید رؤسا باعدال ناظر باشند چه هر امری که از اعتدال تجاوز نماید از طراز اثر

محروم مشاهده شود مثلاً حریت و تمدن و امثال آن مع آنکه بقبول اهل معرفت فائز است اگر از حدّ اعتدال تجاوز نماید سبب و علت ضرر گردد... انشاءالله از همت اولیا و حکمای ارض اهل عالم به ما ینفعهم آگاه شوند غفلت تا کی اعتساف تا کی انقلاب و اختلاف تا کی... اریاح یأس از جمیع جهات در عبور و مرور است و انقلابات و اختلافات عالم یوماً فیوماً در تزیاید است آثار هرج و مرج مشاهده میشود چه که اسبابی که حال موجود است بنظر موافق نمیآید از حقّ جلّ جلاله میطلبیم که اهل ارض را آگاه نماید و عاقبت را بخیر منتهی فرماید و بآنچه سزاوار است مؤید دارد

### ۱۱۱

ای احزاب مختلفه باتّحاد توجّه نمائید و بنور اتّفاق منور گردید لوجه الله در مقرّی حاضر شوید و آنچه سبب اختلاف است از میان بردارید تا جمیع عالم بانوار نیر اعظم فائز گردند و در یک مدینه وارد شوند و بر یک سریر جالس این مظلوم از اول ایام الی حین مقصودی جز آنچه ذکر شد نداشته و ندارد شکی نیست جمیع احزاب بافق اعلی متوجّهند و بامر حقّ عامل نظر بمقتضیات عصر اوامر و احکام مختلف شده ولیکن کل من عند الله بوده و از نزد او نازل شده و بعضی از امور هم از عناد ظاهر گشته باری بعضد ایقان اصنام اوهام و اختلاف را بشکنید و باتّحاد و اتّفاق تمسک نمائید این است کلمه علیا که از امّ الکتاب نازل شده یشهد بذلک لسان العظمة فی مقامه الرّقیع

### ۱۱۲

مشاهده فرمائید سالها است نه ارض ساکن است و نه اهل آن گاهی بحرب مشغول و هنگامی بیلاهای ناگهانی معذب بآساء و ضراء ارض را احاطه نموده معذلک احدی آگاه نه که سبب آن چیست و علت آن چه اگر ناصح حقیقی کلمهئی فرمود آن را بر فساد حمل نموده اند و از او نپذیرفته اند انسان متحیر که چه گوید و چه عرض نماید دو نفس دیده نمیشود که فی الحقیقه در ظاهر و باطن متحد باشند آثار نفاق در آفاق موجود و مشهود مع آنکه کلّ از برای اتّحاد و اتّفاق خلق شده اند حضرت موجود میفرماید ای دوستان سراپرده یگانگی بلند شد بچشم بیگانگان یکدیگر را ببینید همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار انتهی انشاءالله نور انصاف بتابد و عالم را از اعتساف مقدّس فرماید اگر ملوک و سلاطین که مظاهر اقتدار حقّ جلّ جلاله اند همت نمایند و به ما ینتفع به من علی الأرض قیام فرمایند عالم را انوار آفتاب عدل اخذ نماید و منور سازد حضرت موجود میفرماید خیمه نظم عالم بدو ستون قائم و برپا مجازات و مکافات... و در مقام دیگر میفرماید یا معشر الأمراء لیس فی العالم جند اقوی من العدل و العقل... طوبی لملک یمشی و تمشی امام وجهه رایة العقل و عن ورائه کتیبه العدل انه غرّة جبین السّلام بین الأنام و شامة وجنة الأمان فی الامکان انتهی اگر فی الحقیقه آفتاب عدل از سحاب ظلم فارغ شود ارض غیر ارض مشاهده گردد

### ۱۱۳

ان یا سفیر العجم فی المدینة أ زعمت بأنّ الأمر کان بیدی او یدلّ امر الله بسجنی و ذلی او بافقادی و افنائی فبئس ما ظننت فی نفسک و کنت من الظّانّین انه ما من اله الا هو یظهر امره و یعلو برهانه و یشیت ما اراد و یرفعه الی مقام الذی ینقطع عنه ایدیک و ایدی المعرضین

هل تظنّ بانک تعجزه فی شیء او تمنعه عن حکمه و سلطانه او یقدر ان یقوم مع امره کلّ من فی السّموات و الأرضین لا فونفسه الحقّ لا یعجزه شیء عمّا خلق اذاً فارجع عن ظنک انّ الظنّ لا یغنی من الحقّ شیئاً و کن من الرّاجعین الی الله

الَّذِي خَلَقَكَ وَرَزَقَكَ وَجَعَلَكَ سَفِيرَ الْمُسْلِمِينَ

ثُمَّ اعْلَمْ بِأَنَّهُ خَلَقَ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِكَلِمَةٍ أَمْرِهِ وَمَا خَلَقَ بِحُكْمِهِ كَيْفَ يَقُومُ مَعَهُ فَسِيحَانُ اللَّهِ عَمَّا أَنْتُمْ تَظُنُّونَ يَا مَلَأَ الْمُبْغِضِينَ إِنْ كَانَ هَذَا الْأَمْرُ حَقًّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَنْ يَقْدِرَ أَحَدٌ أَنْ يَمْنَعَهُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ عِنْدِهِ يَكْفِيهِ عِلْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ هَمُّوا بِهَوَاهِمِهِمْ وَ كَانُوا مِنَ الْمَعْرُضِينَ

أَمَا سَمِعْتُمْ مَا قَالَ مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ مِنْ قَبْلِ وَ حَكَى اللَّهُ عَنْهُ لِنَبِيِّهِ الَّذِي اصْطَفَاهُ بَيْنَ خَلْقِهِ وَ أَرْسَلَهُ عَلَيْهِمْ وَ جَعَلَهُ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ قَالَ وَ قَوْلُهُ الْحَقُّ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا إِنْ يَقُولُ رَبِّيَ اللَّهُ وَ قَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ إِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَ إِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبُكُمْ بَعْضَ الَّذِي يَعِدُكُمْ وَ هَذَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ عَلَى حَبِيبِهِ فِي كِتَابِهِ الْحَكِيمِ

وَ أَنْتُمْ مَا سَمِعْتُمْ أَمْرَ اللَّهِ وَ حُكْمَهُ وَ مَا اسْتَنْصَحْتُمْ بِنُصْحِ الَّذِي نَزَّلَ فِي الْكِتَابِ وَ كُنْتُمْ مِنَ الْغَافِلِينَ وَ كُمْ مِنْ عِبَادِ قَتَلْتُمُوهُمْ فِي كُلِّ شَهْرٍ وَ سَنِينَ وَ كُمْ مِنْ ظَلَمْتُمْ أَرْكَبْتُمُوهُ فِي أَيَّامِكُمْ وَ لَمْ يَرِ شَبْهَهَا عَيْنَ الْإِبْدَاعِ وَ لَنْ يَخْبَرَ مِثْلَهَا أَحَدٌ مِنَ الْمَوْرُخِينَ وَ كُمْ مِنْ رَضِيَ بَقِيٍّ مِنْ غَيْرِ أُمَّ وَ وَالِدٍ وَ كُمْ مِنْ ابْنِ قَتَلَ أَبِيهِ مِنْ ظَلَمْتُمْ يَا مَلَأَ الظَّالِمِينَ وَ كُمْ مِنْ اخْتَضَجْتُمْ فِي فِرَاقِ أُخْيَاهَا وَ كُمْ مِنْ امْرَأَةٍ بَقِيَتْ بِغَيْرِ زَوْجٍ وَ مَعِينٍ

وَ ارْتَقَيْتُمْ فِي الظُّلْمِ إِلَى مَقَامِ الَّذِي قَتَلْتُمْ الَّذِي مَا تَحَرَّفَ وَجْهَهُ عَنْ وَجْهِ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ فَيَا لَيْتَ قَتَلْتُمُوهُ كَمَا يَقْتُلُ النَّاسُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا بَلْ قَتَلْتُمُوهُ بِقَسَمِ الَّذِي مَا رَأَتْ بِمِثْلِهِ عَيُونَ النَّاسِ وَ بَكَتْ عَلَيْهِ السَّمَاءُ وَ ضَجَّتْ أَفْتِدَةُ الْمُقْرَبِينَ أَمَا كَانَ ابْنُ نَبِيِّكُمْ وَ أَمَا كَانَ نَسَبُهُ إِلَى النَّبِيِّ مَشْتَهَرًا بَيْنَكُمْ فَكَيْفَ فَعَلْتُمْ بِهِ مَا لَا فَعَلَ أَحَدٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ فَوَاللَّهِ مَا شَهِدَ عَيْنَ الْوُجُودِ بِمِثْلِكُمْ تَقْتُلُونَ ابْنَ نَبِيِّكُمْ ثُمَّ تَفْرَحُونَ عَلَى مَقَاعِدِكُمْ وَ تَكُونُونَ مِنَ الْفَرِحِينَ وَ تَلْعَنُونَ الَّذِينَ هَمُّوا بِهَوَاهِمِهِمْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ وَ فَعَلُوا بِمِثْلِ مَا فَعَلْتُمْ ثُمَّ عَنْ أَنْفُسِكُمْ لِمَنِ الْغَافِلِينَ

إِذَا فَأَنْصَفَ فِي نَفْسِكَ إِنْ الَّذِينَ تَسْبَوْنَهُمْ وَ تَلْعَنُونَهُمْ هَلْ فَعَلُوا بِغَيْرِ مَا فَعَلْتُمْ أَوْلَيْكُمْ قَتَلُوا ابْنَ نَبِيِّكُمْ كَمَا قَتَلْتُمْ ابْنَ نَبِيِّكُمْ وَ جَرَى مِنْكُمْ مَا جَرَى مِنْهُمْ فَمَا الْفَرْقُ بَيْنَكُمْ يَا مَلَأَ الْمُفْسِدِينَ

فَلَمَّا قَتَلْتُمُوهُ قَامَ أَحَدٌ مِنْ أَحِبَّائِهِ عَلَى الْقِصَاصِ وَ لَنْ يَعْرِفَهُ أَحَدٌ وَ اخْتَفَى أَمْرُهُ عَنْ كُلِّ ذِي رُوحٍ وَ قَضَى مِنْهُ مَا أَمْضَى إِذَا يَبْغِي بَأْنَ لَا تَلُومُوا أَحَدًا فِي ذَلِكَ بَلْ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ فِيمَا فَعَلْتُمْ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْمُنْصَفِينَ هَلْ فَعَلَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ بِمِثْلِ مَا فَعَلْتُمْ لَا فَوْرَبَّ الْعَالَمِينَ

كُلَّ الْمُلُوكِ وَ السَّلَاطِينَ يُوقِرُونَ ذُرِّيَّةَ نَبِيِّهِمْ وَ رَسُولَهُمْ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ وَ أَنْتُمْ فَعَلْتُمْ مَا لَا فَعَلَ أَحَدٌ وَ ارْتَكَبْتُمْ مَا احْتَرَقَتْ عَنْهُ أَكْبَادُ الْعَارِفِينَ وَ مَعَ ذَلِكَ مَا تَبَيَّهْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ وَ مَا اسْتَشَعَرْتُمْ مِنْ فَعَلِكُمْ

إِلَى إِنْ قَمْتُمْ عَلَيْنَا مِنْ دُونَ ذَنْبٍ وَ لَا جَرَمٍ مَبِينٍ أَمَا تَخَافُونَ عَنِ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ سَوَّاهُمْ وَ بَلَغَ أَشْدَّكُمْ وَ جَعَلَكُمْ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَى مَتَى لَا تَتَّبِعُونَ فِي أَنْفُسِكُمْ وَ لَا تَتَعَلَّقُونَ فِي ذَوَاتِكُمْ وَ لَا تَقُومُونَ عَنْ نَوْمِكُمْ وَ غَفَلْتُمْ وَ مَا تَكُونُونَ مِنَ الْمُتَّبِعِينَ

أَنْتَ فَكَّرَ فِي نَفْسِكَ مَعَ كُلِّ مَا فَعَلْتُمْ وَ عَمَلْتُمْ هَلْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَخْتَدُوا نَارَ اللَّهِ أَوْ تَطْفِئُوا أَنْوَارَ تَجَلِّيهِ الَّتِي اسْتَضَاءَتْ مِنْهَا أَهْلُ لُجْجِ الْبَقَاءِ وَ اسْتَجَذِبَتْ عَنْهَا أَفْتِدَةُ الْمُؤَحِّدِينَ أَمَا سَمِعْتُمْ يَدَ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيكُمْ وَ تَقْدِيرَهُ فَوْقَ تَدْيِيرِكُمْ وَ أَنَّهُ لَهْوُ الْقَاهِرِ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ الْغَالِبِ عَلَى أَمْرِهِ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ لَا يُسْأَلُ عَمَّا شَاءَ وَ يَحْكُمُ مَا يَرِيدُ وَ هُوَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ وَ إِنْ تَوَقَّنُوا بِذَلِكَ لِمَ لَا تَنْتَهَوْنَ أَعْمَالَكُمْ وَ لَا تَكُونُونَ مِنَ السَّاكِنِينَ

وَ فِي كُلِّ يَوْمٍ تَجَدَّدُونَ ظَلَمْتُمْ كَمَا قَمْتُمْ عَلَى فِي تِلْكَ الْأَيَّامِ بَعْدَ الَّذِي مَا دَخَلَتْ نَفْسِي فِي هَذِهِ الْأُمُورِ وَ مَا كُنْتُ مُخَالَفًا لَكُمْ وَ لَا مُعَارِضًا لِأَمْرِكُمْ إِلَى إِنْ جَعَلْتُمُونِي مَسْجُونًا فِي هَذِهِ الْأَرْضِ الْبَعِيدِ وَلَكِنْ فَاَعْلَمُ ثُمَّ إِيقِنَنَّ بَأَنَّ بِذَلِكَ لَنْ يَبْدُلَ أَمْرَ اللَّهِ وَ سُنَنَهُ كَمَا لَمْ يَبْدُلْ مِنْ قَبْلِ عَنْ كُلِّ مَا اِكْتَسَبْتَ أَيْدِيَكُمْ وَ أَيْدِي الْمَشْرُوكِينَ

ثمّ اعلموا يا ملاء الأَعْجَام بأنكم لو تقتلوننى يقوم الله احد مقامى و هذه من سنّة الله الّتى قد خلت من قبل و لن تجدوا لسنّته لا من تبديل و لا من تحويل أ تريدون ان تطفئوا نور الله فى ارضه ابى الله ألا ان يتمّ نوره ولو انتم تكروهه فى انفسكم و تكوننّ من الكارهين

و انت يا سفير تفكّر فى نفسك اقلّ من أن تمّ انصف فى ذاتك بأىّ جرم افتريت علينا عند هؤلاء الوكلاء و اتبعت هواك و اعرضت عن الصّدق و كنت من المفترين بعد الّذى ما عاشرتنى و ما عاشرتك و ما رأيتنى إلا فى بيت ابيك ايام النّى فيها يذكر مصايب الحسين (ع) و فى تلك المجالس لم يجد الفرصة احد ليفتح اللسان و يشتغل بالبيان حتّى يعرف مطالبه او عقايدته و انت تصدّقنى فى ذلك لو تكون من الصّادقين و فى غير تلك المجالس ما دخلت لثرائى انت او يرانى غيرك مع ذلك كيف افيتت علىّ ما لا سمعت منّى اما سمعت ما قال عزّ و جلّ لا تقولوا لمن القى اليكم السّلام لست مؤمناً و لا تطرد الّذين يدعون ربّهم بالغداة و العشىّ يريدون وجهه و انت خالفت حكم الكتاب بعد الّذى حسبت نفسك من المؤمنين

و مع ذلك فوالله لم يكن فى قلبى بغضك و لا بغض احد من النّاس ولو وردتم علينا ما لا يطيقه احد من الموحّدين و ما امرى إلا بالله و ما توكلّى إلا عليه فسوف يمضى ايامكم و ايام الّذينهم كانوا اليوم على غرور مبين و تجتمعون فى محضر الله و تسألون عمّا اكتسبتم بأيديكم و تجزون بها فبئس مثوى الظّالمين

فوالله لو تطلّع بما فعلت لتبكى على نفسك و تفرّ الى الله و تضحّج فى ايامك الى ان يغفر الله لك و انه لجواد كريم ولكن انت لن توفّق بذلك لما اشتغلت بذاتك و نفسك و جسمك الى زخارف الدّنيا الى ان يفارق الرّوح عنك اذاً تعرف ما القيناك و تجد اعمالك فى كتاب الّذى ما ترك فيه ذرّة من اعمال الخلائق اجمعين اذاً فاستنصح بنصحى ثمّ اسمع قولى بسمع فؤادك و لا تغفل عن كلماتى و لا تكن من المعرضين و لا تفتخر بما اوتيت فانظر الى ما نزل فى كتاب الله المهيمن العزيز فلما نسوا عمّا ذكروا به فتحنا عليهم ابواب كلّ شىء كما فتح عليك و على امثالك ابواب الدّنيا و زخرفها اذاً فانظر ما نزل فى آخر هذه الآية المباركة و هذا وعد غير مكذوب من مقتدر حكيم

و لم ادر بأىّ صراط انتم تقيمون و عليه تمشون يا ملاء المبغضين انا ندعوكم الى الله و نذكركم بأيّامه و نبشركم ببقائه و نقرّيكم اليه و نلقيكم من بدايح حكمته و انتم تطردوننا و تكفروننا بما صفت لكم السننكم الكذبة و تكوننّ من المدبرين و اذا اظهرنا بينكم ما اعطانا الله بجوده تقولون ان هذا الأ سحر مبين كما قالوا امم امثالكم من قبل ان انتم من الشّاعرين و لذا منعتم انفسكم عن فيض الله و فضله و لن تجدوه من بعد الى ان يحكم الله بيننا و بينكم و هو احكم الحاكمين

و منكم من قال انّ هذا هو الّذى ادعى فى نفسه ما ادعى فوالله هذا لبهتان عظيم و ما انا إلا عبد آمنت بالله و آياته و رسله و ملائكته و يشهد حينئذ لسانى و قلبى و ظاهرى و باطنى بأنّه هو الله لا اله الا هو و ما سواه مخلوق بأمره و من جعل بارادته لا اله الا هو الخالق الباعث المحيى المميت ولكن اتى حدّثت نعمة الّتى انعمنى الله بجوده و ان كان هذا جرمى فأنا أوّل المجرمين و اكون بين ايديكم مع اهلى فافعلوا ما شئتم و لا تكوننّ من الصّابرين لعلّ ارجع الى الله ربّى فى مقام الّذى يخلو فيه عن وجوهكم و هذا منتهى املى و بغيتى و كفى بالله على نفسى لعليم و خبير

ان يا سفير فاجعل محضرك بين يدى الله أنّك ان لن تراه أنّه يراك ثمّ انصف فى امرنا بأىّ جرم قمت علينا و افتريتنا بين النّاس ان تكون من المنصفين قد خرجت من الطّهران بأمر الملك و توجّهنا الى العراق باذنه الى ان وردنا فيه و كنّا من الواردين ان كنت مقصراً لم اطلقنا و ان لم اكن مقصراً لم وردتم علينا ما لا ورد احد الى احد من المسلمين و بعد ورودى فى العراق هل ظهر منّى ما يفسد به امر الدّولة و هل شهد احد منّا مغايراً فاسأل اهلها لتكون من المستبصرين

و كنّا فيه احدى عشر سنين الى ان جاء سفيركم الّذى لن يحبّ القلم ان يجرى على اسمه و كان ان يشرب الخمر و يرتكب البغى و الفحشاء و فسد فى نفسه و افسد العراق و يشهد بذلك اكثر اهل الزّوراء لو تسأل عنهم و تكون من السّائلين و

كان ان يأخذ اموال النَّاس بالباطل و ترك كلَّ ما امره الله به و ارتكب كلَّ ما نهاه عنه الى ان قام علينا بما اتَّبعت نفسه و هواه و سلك منهج الظَّالمين و كتب اليك ما كتب في حقنا و انت قبلت منه و اتبعت هواه من دون بيِّنة و لا برهان مبين و ما تبيَّنت و ما تفحصت و ما تحسَّست ليظهر لك الصِّدق عن الكذب و الحقَّ عن الباطل و تكون على بصيرة منير فاسأل عنه عن السِّفراء الّذين كانوا في العراق و عن ورائهم عن والى البلدة و مشيرها ليحصص لك الحقَّ و تكون من المطَّلعين  
فوالله ما خالفناه في شيء و لا غيره و اتبعنا احكام الله في كلِّ شأن و ما كنا من المفسدين و هو بنفسه يشهد بذلك ولكن يريد ان يأخذنا و يرجعنا الى العجم لارتفاع اسمه كما انت ارتكبت هذا الذَّنْب لأجل ذلك و انت و هو في حدِّ سواة عند الله الملك العليم

و لم يكن هذا الذِّكر متى اليك لتكشف عني ضرئى او توسط لي عند احد لا فورب العالمين ولكن فصلنا لك الامور لعلَّ تتبَّه في فعلك و لا ترد على احد مثل ما وردت علينا و تكون من التائبين الى الله الّذى خلقك و كلَّ شيء و تكون على بصيرة من بعد و هذا خير لك عمّا عندك و عن سفارتك في هذه الايام القليل  
اياك ان لا تغمض عيناك في مواقع الانصاف و توجه الى شطر العدل بقلبك و لا تبدل امر الله و كن بما نزل في الكتاب لمن التَّاطرين ان لا تتبَّع هواك في امر و اتبَّع حكم الله ربك المَنَّان القديم سترجع الى التراب و لن يبقى نفسك و لا ما تسرَّ به في ايامك و هذا ما ظهر من لسان صدق منيع

اما تذكّرت بذكر الله من قبل لتكون من المتذكّرين قال و قوله الحقَّ منها خلقناكم و فيها نعيدكم و منها نخرجكم تارة اخرى و هذا ما قدره الله لمن على الأرض من كلِّ عزيز و ذليل و من خلق من التراب و يعيد فيها و يخرج منها لا ينبغي له بأن يستكبر على الله و اوليائه و يفتخر عليهم و يكون على غرور عظيم بل ينبغي لك و لأمثالك بأن تبخعوا لمظاهر التَّوحيد و تخفضوا جناح الدَّالِّ للمؤمنين الّذينهم افتقروا في الله و انقطعوا عن كلِّ ما تشتغل به انفس العباد و يبعدهم عن صراط الله العزيز الحميد و كذلك نلقى عليكم ما ينفعكم و ينفع الّذينهم كانوا على ربِّهم لمن المتوكِّلين

١١٤

ان يا ايها السُّلطان اسمع قول من ينطق بالحقَّ و لا يريد منك جزاء عمّا اعطاك الله و كان على قسطاس حقّ مستقيم و يدعوك الى الله ربك و يهديك سبل الرِّشد و الفلاح لتكون من المفلحين  
اياك يا ايها الملك لا تجمع في حولك من هؤلاء الوكلاء الّذين لا يتبعون الا هواهم و نبذوا اماناتهم وراء ظهورهم و كانوا على خيانة مبين فأحسن على العباد كما احسن الله لك و لا تدع النَّاس و امورهم بين يدي هؤلاء اتق الله و كن من المتّقين فاجتمع من الوكلاء الّذين تجد منهم روايح الايمان و العدل ثمَّ شاورهم في الامور و خذ احسنها و كن من المحسنين  
فاعلم و ايقن بأنّ الّذى لن تجد عنده الدِّيانة لم تكن عنده الأمانة و الصِّدق و انّ هذا لحقّ يقين و من خان الله يخان السُّلطان و لن يحترز عن شيء و لن يتق في امور النَّاس و ما كان من المتّقين

اياك ان لا تدع زمام الامور عن كفك و لا تطمئنَّ بهم و لا تكن من الغافلين انّ الّذين تجد قلوبهم الى غيرك فاحترز عنهم و لا تأمنهم على امرك و امور المسلمين و لا تجعل الذَّنْب راعى اغنام الله و لا تدع محبِّه تحت ايدي المبغضين انّ الّذين يخانون الله في امره لن تطمع منهم الأمانة و لا الدِّيانة و تجنّب عنهم و كن في حفظ عظيم لئلا يرد عليك مكرهم و ضرهم فأعرض عنهم ثمَّ اقبل الى الله ربك العزيز الكريم من كان لله كان الله له و من يتوكَّل عليه انه هو يحرسه عن كلِّ ما يضره و عن شرِّ كلِّ مكّار لئيم



و أنك لو تسمع قولى و تستصيح بنصحى يرفعك الله الى مقام الذى ينقطع عنك ايدى كل من على الأرض اجمعين ان يا ملك أتبع سنن الله فى نفسك و بأركانك و لا تتبع سنن الظالمين خذ زمام امرك فى كفك و قبضة اقتدارك ثم استفسر عن كل الأمور بنفسك و لا تغفل عن شىء و ان فى ذلك لخير عظيم

ان اشكر الله ربك بما اصطفاك بين برئته و جعلك سلطاناً للمسلمين و ينبغى لك بأن تعرف قدر ما وهبك الله من بدايع جوده و احسانه و تشكره فى كل حين و شكرك ربك هو حبك احبائه و حفظك عباده و صيانتهم عن هؤلاء الخائنين لئلا يظلمهم احد ثم اجر حكم الله بينهم لتكون فى شرع الله لمن الراسخين و أنك لو تجرى انهار العدل بين رعيتك لينصرك الله بجنود الغيب و الشهادة و يؤيدك على امرك و انه ما من اله الا هو له الأمر و الخلق و ان اليه يرجع عمل المخلصين

و لا تطمئن بخزائنك فاطمئن بفضل الله ربك ثم توكل عليه فى امورك و كن من المتوكلين فاستعن بالله ثم استغن من غناؤه و عنده خزائن السموات و الأرض يعطى من يشاء و يمنع ممن يشاء لا اله الا هو الغنى الحميد كل فقراء لدى باب رحمته و ضعفاء لدى ظهور سلطانه و كل من جوده لمن السائلين

و لا تفرط فى الأمور فاعمل بين خدامك بالعدل ثم انفق عليهم على قدر ما يحتاجون به لا على قدر الذى يكزنونه و يجعلونه زينة لأنفسهم و بيوتهم و يصرفونه فى امور التى لن يحتاجوا بها و يكونن من المسرفين فاعدل بينهم على الخط الاستواء بحيث لن يحتاج بعضهم و لن يكنز بعضهم و ان هذا لعدل مبين

و لا تجعل الأثرة تحت ايدى الأذلة و لا تسلط الأدنى على الأعلى كما شهدنا فى المدينة و كنا من الشاهدين و انا لما وردنا المدينة وجدنا بعضهم فى سعة و غناء عظيم و بعضهم فى ذلة و فقر مبين و هذا لا ينبغى لسلطنتك و لا يليق لشأنك اسمع نصحى ثم اعدل بين الخلق ليرفع الله اسمك بالعدل بين العالمين اياك ان لا تعمر هؤلاء الوكلاء و لا تخرب الرعية اتق من ضجيج الفقراء و الأبرار فى الأسحار و كن لهم كسلطان شفيق لأنهم كنزك فى الأرض فينبغى لحضرتك بأن تحفظ كنزك من ايدى هؤلاء السارقين ثم تحسس من امورهم و احوالهم فى كل حول بل فى كل شهر و لا تكن عنهم لمن الغافلين

ثم انصب ميزان الله فى مقابلة عينيك ثم اجعل نفسك فى مقام الذى كأنك تراه ثم ورن اعمالك به فى كل يوم بل فى كل حين و حاسب نفسك قبل ان تحاسب فى يوم الذى لن يستقر فيه رجل احد من خشية الله و تضطرب فيه افئدة الغافلين و ينبغى للسلطان بأن يكون فيضه كالشمس يربى كل شىء و يعطى كل ذى حق حقه و هذا لم يكن منها بل بما قدر من لدن مقتدر قدير و يكون رحمته كالسحاب ينفق على العباد كما ينفق السحاب امطار الرحمة على كل ارض بأمر من مدبر عليم

اياك ان لا تطمئن من احد فى امرك و لم يكن لك احد كمثلك على نفسك كذلك نبين لك كلمات الحكمة و نلقى عليك ما يقلبك عن شمال الظلم الى يمين العدل و يهديك الى شاطئ قرب منير كل ذلك من سيرة الملوك الذين سبقوك فى الملك و كانوا ان يعدلوا بين الناس و يسلكوا على مناهج عدل قويم

أنك ظل الله فى الأرض فافعل ما يليق لهذا الشأن المتعالى العظيم و أنك ان تخرج عما القيناك و علمناك لتخرج عن هذا الشأن الأعز الرفيع فارجع الى الله بقلبك ثم طهره عن الدنيا و زخرفها و لا تدخل فيه حب المغايرين لأنك لو تدخل فيه حب الغير لن يستشرق عليه انوار تجلى الله لأن الله ما جعل لأحد من قلوبين و هذا ما نزل فى كتاب قديم و لما جعله الله واحداً ينبغى لحضرتك بأن لا تدخل فيه حين اذا تمسك بحب الله و اعرض عن حب ما سواه ليدخلك الله فى لجة بحر

احدیته و يجعلک من الموحّدين فوالله لم يكن مقصودی فيما القيناک الا تنزيهک عن الأشیاء الفانیة و ورودک فی جبروت الباقية و تكون فيه باذن الله لمن الحاکمین....

یا ایها الملك فوالله ما اريد ان اشکو منهم فی حضرتک انما اشکو بقی و حزنی الی الله الذی خلقنا و ایاهم و کان علینا و علیهم لشاهد و وکیل بل اريد ان اذکرهم بأعمالهم لعل لا يفعلوا بأحد كما فعلوا بنا و لعلّ يكوننّ من المتذکرین ستمضی بلايانا و اضطرارنا و الشدّة الّتی احاطتنا من کلّ الجهات و كذلك تمضی راحتهم و الرّخاء الذی كانوا فيه و هذا من حقّ الذی لن ينکره احد من العالمین و سيقضی سکوننا علی التراب بهذه الذلّة و جلوسهم علی السّریر العزّة و يحکم الله بیننا و بینهم و هو خیر الحاکمین

و نشکر الله فی کلّ ما ورد علینا و نصبر فيما قضی و يقضی و علیه توکّلت و الیه فوّضت امری و أنّه یوفّی اجور الصّابرين و المتوکّلین له الأمر و الخلق یعزّ من یشاء و یدلّ من یشاء و لا یسأل عمّا شاء و أنّه لهو العزیز القدير اسمع یا سلطان ما القينا علی حضرتک ثمّ امنع الظّالمین عن ظلمهم ثمّ اقطع ايديهم عن رؤوس المسلمین فوالله ورد علینا ما لا یجرى القلم علی ذکره الا بأن یحزن راقمه و لن یقدر ان تسمعه آذان الموحّدين و بلغ امرنا الی مقام الذی بکت علینا عیون اعدائنا و من ورائهم کلّ ذی بصر بصیر بعد الذی توجّهنا الی حضرتک و امرنا التّاس بأن یدخلوا فی ظلّک لتکون حصناً للموحّدين

أ خالفتک یا سلطان فی شیء او عصیتک فی امر او مع وزرائک الذین کانوا ان یحکموا فی العراق باذنک لا فوربّ العالمین ما عصیناک و لا ایاهم فی اقلّ من لمح البصر و لا اعصیک من بعد ان شاء الله و اراد ولو یرد علینا اعظم عمّا ورد و ندعو الله باللیل و النّهار و فی کلّ بکور و اصیل لیوفّقک علی طاعته و اجراء حکمه و یحفظک من جنود الشیاطین اذاً فافعل ما شئت و ما ینبغی لحضرتک و یلیق لسلطنتک و لا تس حکم الله فی کلّ ما اردت او ترید و قل الحمد لله ربّ العالمین

## ۱۱۵

ای ذبیح در اکثری از الواح الهیّه از قلم امریّه نازل و جمیع احبّای الهی را وصیّت فرمودیم که ذیل مقدّس را بطین اعمال ممنوعه و غبار اخلاق مردوده میلایند و همچنین وصیّت فرمودیم که بما نزل فی الألواح ناظر باشند اگر وصایای الهیّه را که از مشرق قلم رحمانی اشراق فرموده بگوش جان میشنیدند و باصغای آن فائز میگشتند حال اکثر من فی الامکان را بخلعت هدایت مزین مشاهده مینمودی ولكن قضی ما قضی

حال کرّه اخری در این ورقه بیضا لسان قدم در این سجن اعظم میفرماید ای احبّای حقّ از مفارزه ضیقّه نفس و هوی بفضاهای مقدّسه احدیه بشتابید و در حدیقّه تقدیس و تنزیه مأوی گیرید تا از نفحات اعمالیه کلّ بریه بشاطی عزّ احدیه توجه نمایند ابداً در امور دنیا و ما یتعلّق بها و رؤسای ظاهره آن تکلم جایز نه

حقّ جلّ و عزّ مملکت ظاهره را بملوک عنایت فرموده بر احدی جایز نه که ارتکاب نماید امری را که مخالف رأی رؤسای مملکت باشد و آنچه از برای خود خواسته مداین قلوب عباد بوده و احبّای حقّ الیوم بمنزله مفاتیحنه انشاءالله باید کل بقوّت اسم اعظم آن ابواب را بگشایند اینست نصرت حقّ که در جمیع زبر و الواح از قلم فائق الاصباح جاری شده

و همچنین با ناس بمدارا حرکت نمایند و رفتار کنند و بکمال تقدیس و تنزیه و صدق و انصاف ظاهر شوند بشأنی که جمیع ناس آن نفوس را امناء الله فی العباد شمرند حال مشاهده کن در چه سمائی طیر اوامر حقّ در طیرانست و در چه مقامی آن نفوس ضعیفه ساکن طوبی للذین طاروا بأجنحة الايقان فی هواء الذی جرى من قلم ربّک الرحمن

ای ذبیح نظر باعمال حق کن و قل تعالی تعالی قدرته الّتی احاطت العالمین و تعالی تعالی انقطاعه الّذی علا علی الخلائق اجمعین تعالی تعالی مظلومیته الّتی احترقت بها افئدة المقرّبین

مع آنکه بیلابی لایحیی در دست اعدا مبتلا جمیع رؤسای ارض را واحداً بعد واحد تبلیغ نمودیم آنچه را که اراده الله بآن تعلق یافته بود لایعلموا الأمم انّ البلاء لا یمنع قلم القدم انه یتحرّک باذن الله مصوّر الرّم

حال مع این شغل اعظم لایق آنست که جمیع احبّاً کمر خدمت محکم کنند و بنصرت امر الله توجّه نمایند نه آنکه بارتکاب امور شنیعه مشغول شوند اگر قدری در افعال و اعمال ظاهره حقّ مشاهده نمائی لتخرّ بوجهک علی التراب و تقول یا ربّ الأرباب اشهد أنّک انت مولی الوجود و مربّی الغیب و الشّهود و اشهد أنّ قدرتک احاطت الکائنات لا تخوّفک جنود من علی الأرض و لا تمنعک سطوة من علیها و اشهد أنّک ما اردت الاّ حیاة العالم و اتّحاد اهله و نجاة من فیه

حال قدری تفکرّ نمائید که دوستان حقّ در چه مقام باید حرکت نمایند و در چه هوا طیران کنند ان اسأل الله ربّک الرّحمن فی کلّ الاّحیان بأن یوفّقهم علی ما اراد انه لهو المقتدر العزیز العلام

ای ذبیح ضرّ این مظلوم از سجن و تاراج و اسیری و شهادت و ذلّت ظاهره نبوده و نیست بلکه ضرّ اعمالیست که احبّای حقّ بآن عاملند و آن را نسبت بحقّ میدهند هذا ضرّی و نفسه المهیمنة علی العالمین و ضرّ اکبر دیگر آنکه هر یوم یکی از اهل بیان مدّعی امر شده و بعضی متمسّک بغصنی از اغصان و بعضی مستقلاً گفته‌اند آنچه گفته‌اند و عاملند آنچه عاملند ای ذبیح لسان عظمت میفرماید و نفسی الحقّ قد انتهت الظّهورات الی هذا الظّهور الأعظم و من یدّعی بعده انه کذاب مفتر نسأل الله بأن یوفّقه علی الرجوع ان تاب انه لهو التّواب و ان اصرّ علی ما قال یبعث علیه من لا یرحمه انه لهو المقتدر القدیر

مشاهده کن که اهل بیان آنقدر ادراک نموده‌اند که مظهر قلم و مبشّر جمال آنچه فرموده ناظرّاً الی الظّهور و قیامه علی الأمر فرموده والاّ و نفسه الحقّ بکلمه‌ئی از آنچه فرموده تکلمّ نمی‌نمودند این جهال امر غنیّ متعال را لعب اطفال دانسته‌اند هر روز بخیالی حرکت مینمایند و در مفازه‌ئی سائرند لو کان الأمر كما یقولون کیف یستقرّ امر ربّک علی عرش السّکون تفکرّ و کن من المتفرّسین تفکرّ و کن من المتوسّمین تفکرّ و کن من الرّاسخین تفکرّ و کن من المطمئنّین علی شأن لو یدّعی کلّ البشر بکلّ ما یمكن او فوکه لا تتوجّه الیهم و تدعهم عن ورائک مقبلاً الی قبلة العالمین

لعمری انّ الأمر عظیم عظیم و الیوم عظیم عظیم طوبی لمن نبذ الوری عن ورائه متوجّهاً الی وجه الّذی بنوره اشرفت السّموات و الأرضین

ای ذبیح بصر حدید باید و قلب محکم و رجل نحاس شاید تا بوساوس جنود نفسیه نلغزد اینست حکم محکم که باراده مالک قدم از قلم اسم اعظم جاری و نازل شده ان احفظه كما تحفظ عینک و کن من الشاکرین در لیالی و ایام بخدمت حقّ مشغول باش و از دوش منقطع لعمری ما تراه الیوم سیفی و تجد نفسک فی اعلی المقام لو تكون مستقیماً علی ما امرک مولاک انّ الیه منقلبک و مثواک

ان یا ملوک المسیحیة اما سمعتم ما نطق به الرّوح بانّی ذاهب و آت فلما اتی فی ظلل من الغمام كما صعد اوّل مرّة لیم ما تقرّبتم به لتفوزوا بلقائه و تكوننّ من الفائزین و فی مقام آخر یقول فاذا جاء روح الحقّ الّآتی فهو یرشدکم و اذا جاءکم بالحقّ ما توجّهتم الیه و کنتم بلعب انفسکم لمن اللّاعیین و ما استقبلتم الیه و ما حضرتم بین یدیه لتسمعوا آیات الله من لسانه و تطّلعوا بحکمة الله العزیز الحکیم و بذلك منعت نسماة الله عن قلوبکم و نفحات الله عن فؤادکم و کنتم فی وادی الشّهوات لمن

المحبرين فوالله انتم و ما عندكم ستفنى و ترجعون الى الله و تسألون عما اكتسبتم في ايامكم في مقر الذي تحشر فيه الخلايق اجمعين....

ان يا ايها الملوك قد قضت عشرين من السنين و كنا في كل يوم منها في بلاء جديد و ورد علينا ما لا ورد على احد قبلنا ان انتم من السامعين بحيث قتلونا و سفكوا دمانا و اخذوا اموالنا و هتكوا حرمتنا و انتم سمعتم اكثرها و ما كنتم من المانعين بعد الذي ينبغي لكم بأن تمنعوا الظالم عن ظلمه و تحكموا بين الناس بالعدل ليظهر عدالتكم بين الخلايق اجمعين ان الله قد اودع زمام الخلق بأيديكم لتحكموا بينهم بالحق و تأخذوا حق المظلوم عن هؤلاء الظالمين و ان لن تفعلوا بما امرتم في كتاب الله لن يذكر اسمائكم عنده بالعدل و ان هذا لعين عظيم أ تأخذون حكم انفسكم و تدعون حكم الله العلي المتعالى القادر القدير دعوا ما عندكم و خذوا ما امركم الله به ثم ابتغوا الفضل من عنده و ان هذا لسبيل مستقيم ثم التفتوا الينا و بما مستنا البأساء و الضراء و لا تغفلوا عنا في اقل من آن ثم احكموا بيننا و بين اعدائنا بالعدل و ان هذا لخير مبين كذلك نقص عليكم من قصصنا و بما قضى علينا لتكشفوا عنا سوء فمن شاء فليكشف و من لم يشاء ان ربي لخير ناصر و معين

ان يا عبد ذكر العباد بما القيناك و لا تخف من احد و لا تكن من الممترين فسوف يرفع الله امره و يعلو برهانه بين السموات و الأرضين فتوكل في كل الأمور على ربي و توجه اليه ثم اعرض عن المنكرين فاكف بالله ربك ناصر و معين انا كتبنا على نفسنا نصرك في الملك و ارتفاع امرنا ولو لن يتوجه اليك احد من السلاطين

۱۱۷

و در مقامی حضرت موجود در سبب و علت اولیة سکون و راحت امم و عمار عالم میفرماید لابد بر این است مجمع بزرگی در ارض برپا شود و ملوک و سلاطین در آن مجمع مفاوضه در صلح اکبر نمایند و آن این است که دول عظیمه برای آسایش عالم بصلح محکم متشبث شوند و اگر ملکی بر ملکی برخیزد جمیع متفقاً بر منع قیام نمایند در این صورت عالم محتاج بمهمات حریبه و صفوف عسکریه نبوده و نیست الا علی قدر یحفظون به ممالکهم و بلدانهم اینست سبب آسایش دولت و رعیت و مملکت انشاءالله ملوک و سلاطین که مرایای اسم عزیز الهیند باین مقام فائز شوند و عالم را از سطوت ظلم محفوظ دارند ... عنقریب جمیع اهل عالم بیک لسان و یک خط مزین در این صورت هر نفسی بهر بلدی توجه نماید مثل آن است که در بیت خود وارد شده این امور لازم و واجب هر ذی بصر و سمعی باید جهد نماید تا اسباب آنچه ذکر شد از عالم الفاظ و اقوال بعرضه شهود و ظهور آید ... امروز انسان کسی است که بخدمت جمیع من علی الأرض قیام نماید حضرت موجود میفرماید طوبی لمن اصبح قائماً علی خدمة الأمم و در مقام دیگر میفرماید لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم انتهى فی الحقیقه عالم یک وطن محسوب است و من علی الأرض اهل آن

۱۱۸

اتقوا الله يا ايها الملوك و لا تتجاوزوا عن حدود الله ثم اتبعوا بما امرتم به في الكتاب و لا تكونن من المتجاوزين اياكم ان لا تظلموا على احد قدر خردل و اسلكوا سبيل العدل و انه لسبيل مستقيم ثم اصلحوا ذات بينكم و قللوا في العساكر ليقبل مصارفكم و تكونن من المستريحين و ان ترتفعوا الاختلاف بينكم لن تحتاجوا الى كثرة الجيوش الا على قدر الذي تحرسون بها بلدانكم و ممالككم اتقوا الله و لا تسرفوا في شيء و لا تكونن من المسرفين

و علمنا بأنكم تزدادون مصارفكم في كل يوم و تحملونها على الرعية و هذا فوق طاقتهم و ان هذا لظلم عظيم اعدلوا يا ايها الملوك بين الناس و كونوا مظاهر العدل في الأرض و هذا ينبغي لكم و يليق لشأنكم لو انتم من المنصفين  
اياكم ان لا تظلموا على الدينهم هاجروا اليكم و دخلوا في ظلكم اتقوا الله و كونوا من المتقين لا تطمئنوا بقدرتكم و  
عساكركم و خزائنكم فاطمئنوا بالله بارئكم ثم استنصروا به في اموركم و ما تنصروا الا من عنده ينصر من يشاء بجنود السموات و  
الأرضين

ثم اعلمو بأن الفقراء امانات الله بينكم اياكم ان لا تخانوا في اماناته و لا تظلموهم و لا تكونن من الخائنين ستسألون  
عن امانته في يوم الذي تنصب فيه ميزان العدل و يعطى كل ذي حق حقه و يوزن فيه كل الأعمال من كل غنى و فقير  
و ان لن تستنصحو بما انصحناكم في هذا الكتاب بلسان بدع ميين يأخذكم العذاب من كل الجهات و يأتيكم الله  
بعده اذ لا تقدرون ان تقوموا معه و تكونن من العاجزين فارحموا على انفسكم و انفس العباد ثم احكموا بينهم بما حكم الله  
في لوح قدس منيع الذي قدر فيه مقادير كل شيء و فصل فيه من كل شيء تفصيلاً و ذكرى لعباده الموقنين  
ثم استبصروا في امرنا و تبيينوا فيما ورد علينا ثم احكموا بيننا و بين اعدائنا بالعدل و كونوا من العادلين و ان لن تمنعوا  
الظالم عن ظلمه و لن تأخذوا حق المظلوم فبأي شيء تفتخرون بين العباد و تكونن من المفتخرين أ يكون افتخاركم بأن تأكلوا و  
تشربوا او تجتمعوا الزخارف في خزائنكم او التزيين بأحجار الحمر و الصفر او لؤلؤ بيض ثمين و لو كان الافتخار بهذه الأشياء  
الفانية فينبغي للتراب بأن يفتخر عليكم لأنه يبذل و ينفق عليكم كل ذلك من مقدر قدير و قدر الله كل ذلك في بطنه و يخرج  
لكم من فضله اذ فانظروا في شأنكم و ما تفتخرون به ان انتم من الناظرين  
لا فوالذي في قبضته جبروت الممكنات لم يكن الفخر لكم الا بأن تتبعوا سنن الله في انفسكم و لا تدعوا احكام الله  
بينكم مهجوراً و تكونن من الراشدين

١١٩

يا معشر الأمراء لما صرتم سحاباً لوجه الشمس و منعموها عن الاشراف ان استمعوا ما ينصحكم به القلم الأعلى لعل تستريح به  
انفسكم ثم الفقراء و المساكين نسأل الله بأن يؤيد الملوك على الصلح انه لهو القادر على ما يريد  
يا معشر الملوك انا نراكم في كل سنة تزدادون مصارفكم و تحملونها على الرعية ان هذا الا ظلم عظيم اتقوا زفرات  
المظلوم و عبراته و لا تحملوا على الرعية فوق طاقتهم و لا تخربوهم لتعمير قصوركم ان اختاروا لهم ما تختارونه لأنفسكم كذلك  
نبين لكم ما ينفعكم ان انتم من المتفرسين انهم خزائنكم اياكم ان تحكموا عليهم ما لا حكم به الله و اياكم ان تسلّموها بأيدي  
السارقين بهم تحكمون و تأكلون و تغلبون و عليهم تستكبرون ان هذا الا امر عجيب  
لما نبذتم الصلح الأكبر عن ورائكم تمسكوا بهذا الصلح الأصغر لعل به تصلح اموركم و الذين في ظلكم على قدر  
يا معشر الأمراء ان اصلحوا ذات بينكم اذ لا تحتاجون بكثرة العساكر و مهماتهم الا على قدر تحفظون به ممالككم و  
بلدانكم اياكم ان تدعوا ما نصحتكم به من لدن عليم امين  
ان اتحدوا يا معشر الملوك به تسكن ارياح الاختلاف بينكم و تستريح الرعية و من حولكم ان انتم من العارفين ان قام  
احد منكم على الآخر قوموا عليه ان هذا الا عدل ميين

١٢٠

يا اصحاب المجلس فى هناك و ديار اخرى تدبروا و تكلموا فيما يصلح به العالم و حاله لو انتم من المتوسمين فانظروا العالم كهيكل انسان انه خلق صحيحاً كاملاً فاعترته الأمراض بالأسباب المختلفة المتغايرة و ما طابت نفسه فى يوم بل اشتد مرضه بما وقع تحت تصرف اطباء غير حاذقة الذين ركبو مطية الهوى و كانوا من الهائمين و ان طاب عضو من اعضائه فى عصر من الأعصار بطبيب حاذق بقيت اعضاء اخرى فيما كان كذلك يبتئكم العليم الخبير

و اليوم نراه تحت ايدى الذين اخذهم سكر خمر الغرور على شأن لا يعرفون خير انفسهم فكيف هذا الأمر الأوعر الخطير ان سعى احد من هؤلاء فى صحته لم يكن مقصوده الا بأن ينتفع به اسماً كان او رسماً لذا لا يقدر على برئه الا على قدر مقدور

و الذى جعله الله الدرياق الأعظم و السبب الأتم لصحته هو اتحاد من على الأرض على امر واحد و شريعة واحدة هذا لا يمكن ابدأ الا بطبيب حاذق كامل مؤيد لعمرى هذا لهو الحق و ما بعده الا الضلال المبين

١٢١

قل يا ملاء المغلين موتوا بغيطكم قد اشرفت شمس العظمة عن افق الأمر و استضاء بضياؤها كل الوجود و انتم غفلتم عنها و كنتم من الغافلين اذا فارحموا على انفسكم و لا تكفروا بالذى آمنتم به و لا تكونن من المسرفين

تالله الحق ان تكفروا بهذا الأمر فقد يضحك عليكم كل الملل لأنكم استدلتتم بينهم فى اثبات امركم بآيات الله المهيمن المقتدر العزيز العليم فلما نزلت مرة اخرى بسلطنة عظيمة اذا كفرتم بها فويل لكم يا ملاء الغافلين

أظنتم فى انفسكم بأنكم مكسف الشمس و ضياؤها لا فونفسى لن تقدرن و لن تستطيعن ولو يجتمع عليها انتم و ما دونكم عما خلق بين السموات و الأرضين خافوا عن الله و لا تبطلوا اعمالكم ثم اسمعوا كلمات الله و لا تكونن من المحتجين قل تالله انى لن اريد لنفسى شيئاً بل اريد نصر الله و امره و كفى بنفسه على ما اقول شهيد و انتم لو تظهرن ابصاركم لتشهدن فعلى شهيداً على قولى ثم قولى دليلاً على فعلى

عمت عيونكم اما رأيتم قدرة الله و سلطنته ثم عظمته و كبريائه فويل لكم يا معشر المغلين اسمعوا قولى و لا تصبروا اقل من آن و كذلك امركم جمال الرحمن لعل تنقطعن عما عندكم و تصعدن الى هواء الذى تشهدن فى ظل الأمر كل العالمين

قل لا مهرب لأحد و لا ملجأ لنفس و لا عاصم اليوم من قهر الله و سطوته الا بعد امره و هذا امره قد ظهر على هيكل الغلام فتبارك الله من هذا المنظر المشرق العزيز البديع

خلصوا انفسكم عن دونى ثم توجهوا الى وجهى و ان هذا خير لكم عما عندكم و يشهد بذلك لسان الله على لسانى الناطق العالم العليم

قل أ زعمتم بأن باقبالكم يزيد شياً لا فونفسى او باعراضكم ينقص عنه شىء لا فوذاتى الغالب الممتنع المنيع ان اخرفوا حجبات الأسماء و ملكوتها فوجمالي قد ظهر سلطان الأسماء الذى بأمره خلقت الأسماء من اول الذى لا اول له و يخلقها كيف يشاء و انه لهو المقتدر الحكيم

اياكم ان لا تعرفوا اجسادكم عن خلع الهدى ثم اشربوا عن كأس التى يحركها غلمان الظهور فوق رؤوسكم و كذلك امركم الذى كان ارحم بكم من انفسكم و لن يطلب منكم اجراً و لا جزاءً ان امره الا على الذى ارسله بالحق و جعله لنفسه حجة على الخلايق اجمعين و اظهره بكل الآيات اذا فارتدوا ابصاركم لتشهدوا ما نطق عليكم لسان القدم لعل تكونن من المطلعين هل سمعتم من آبائكم و آباء آبائكم الى ان ينتهى الى آدم الأولى بأن اتى احد على ظلل الأمر بسلطان لائح مبين و حرك عن يمينه ملكوت الله و عن يساره جبروت القدم و عن قدامه جنود الله المقتدر الغالب القدير و تكلم فى كل حين

بآیات الّتی تعجز عن عرفانها افئدة العارفين و لم يكن من عند الله اذاً تبيّنوا ثمّ تكلموا على الصّدق الخالص ان انتم من ذی لسان صادق منيع

قل قد نزل معادل ما نزل على عليّ من قبل و من كان في ريب على ما نطق عليه الرّوح حينئذ ينبغى له بأن يحضر تلقاء العرش ليسمع آيات الله و يكون على بصيرة منير  
قل تالله قد تمت نعمة الله و بلغت كلمته و لاح وجهه و احاط سلطانه و ظهر امره و سبق احسانه العالمين

## ۱۲۲

انسان طلسم اعظم است ولكن عدم تربيت او را از آنچه با او است محروم نموده بيك كلمه خلق فرمود و بكلمه اخرى بمقام تعليم هدايت نمود و بكلمه ديگر مراتب و مقاماتش را حفظ فرمود حضرت موجود ميفرمايد انسان را بمثابه معدن كه داراي احجار كريمه است مشاهده نما بتربيت جواهر آن بعرضه شهود آيد و عالم انساني از آن منتفع گردد انتهي اگر نفسي در كتب منزله از سماء احديّه بدیده بصيرت مشاهده نمايد و تفكر كند ادراك مينمايد كه مقصود آن است جميع نفوس نفس واحده مشاهده شوند تا در جميع قلوب نقش خاتم الملك لله منطبع شود و شمس عنایت و اشراقات انجم فضل و رحمت جميع را احاطه نمايد حقّ جلّ جلاله از برای خود چیزی اخذ ننموده نه از طاعت عالم باو نفعی راجع و نه از ترك آن نقصی وارد در هر آن طير ملكوت بيان باین كلمه ناطق جميع را از برای تو خواستم و تو را از برای خود اگر علمای عصر بگذارند و من في الأرض رائحه محبت و اتحاد را بيابند در آن حين نفوس عارفه بر حرّيت حقيقي آگاه شوند راحت اندر راحت مشاهده نمايند آسایش اندر آسایش اگر ارض بانوار آفتاب اين مقام منور شود اذاً يصدق ان يقال لا تری فيها عوجاً و لا امتاً

## ۱۲۳

این الذین كانوا قبلکم و تطوف فی حولهم ذوات الجمال ان اعتبروا یا قوم و لا تكوننّ من الغافلین  
سوف يأتي دونکم و يتصرف فی اموالکم و يسکن فی بيوتکم اسمعوا قولی و لا تكوننّ من الجاهلین  
لكلّ نفس ينبغى ان يختار لنفسه ما لا يتصرف فيه غيره و يكون معه في كلّ الأحوال تالله انه لحبّ الله لو انتم من العارفين

عمروا بيوتاً لا تخربها الأمطار و تحفظكم من حوادث الزّمان كذلك يعلمكم هذا المظلوم الفريد

## ۱۲۴

توحيد بديع مقدّس از تحديد و عرفان موجودات ساحت عزّ حضرت لايزالی را لایق و سزا است كه لم يزل و لايزال در مكنن قدس اجلال خود بوده و فی ازل الازال در مقعد و مقرّ استقلال خود و استجلال خود خواهد بود چه قدر غنی و مستغنی بوده ذات منزّهش از عرفان ممكنات و چه مقدار عالی و متعالی خواهد بود از ذكر سكّان ارضين و سموات  
از علوّ جود بحت و سموّ كرم صرف در كلّ شيء ممّا يشهد و يرى آيه عرفان خود را وديعه گذارده تا هيچ شيء از عرفان حضرتش على مقداره و مراتبه محروم نماند و آن آيه مرآت جمال او است در آفرينش و هر قدر سعی و مجاهده در تلطيف اين مرآت ارفع ابداع منع شود ظهورات اسماء و صفات و شئون علم و آيات در آن مرآت منطبع و مرتسم گردد على مقام يشهد كلّ شيء في مقامه و يعرف كلّ شيء حدّه و مقداره و يسمع عن كلّ شيء على انه لا اله الا هو....

و این مرآت اگرچه بمجاهدات نفسانی و توجّهات روحانی از کدورات ظلمانی و توّهّمات شیطانی بحدایق قدس رحمانی و حظایر انس ربّانی تقرّب جوید و واصل گردد و لکن نظر بآنکه هر امری را وقتی مقدّر است و هر ثمری را فصلی معین لهذا ظهور این عنایت و ربیع این مکرمت فی ایّام اللّه بوده اگرچه جمیع ایّام را از بدایع فضلش نصیبی علی ما هی علیه عنایت فرموده و لکن ایّام ظهور را مقامی فوق ادراک مدرکین مقرر داشته چنانچه اگر جمیع قلوب من فی السّموات و الأرض در آن ایّام خوش صمدانی بآن شمس عزّ ربّانی مقابل شوند و توجّه نمایند جمیع خود را مقدّس و منیر و صافی مشاهده نمایند فتعالی من هذا الفضل الّذی ما سبقه من فضل فتعالی من هذه العناية الّتی لم یکن له شبه فی الابداع و لا له نظیر فی الاختراع فتعالی عمّا هم یصفون او یدکرون

اینست که در آن ایّام احدی محتاج باحدی نبوده و نخواهد بود چنانچه ملاحظه شد که اکثری از قاصدین حرم ربّانی در آن یوم الهی بعلم و حکمتی ناطق شدند که بحر فی از آن دون آن نفوس مقدّسه اطلاع نیافته و نخواهد یافت اگرچه الف سنه بتعلیم و تعلّم مشغول شوند اینست که احبّای الهی در ایّام ظهور شمس ربّانی از کلّ علوم مستغنی و بی نیاز بوده اند بلکه ینایع علم و حکمت از قلوب و فطرتشان من غیر تعطیل و تأخیر جاری و ساری است

## ۱۲۵

ای برادر من شخص مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سیل معرفت سلطان قدم گذارد باید در بدایت امر قلب را که محلّ ظهور و بروز تجلّی اسرار غیبی الهی است از جمیع غبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزّه فرماید و صدر را که سریر ورود و جلوس محبت محبوب ازلی است لطیف و نظیف نماید و همچنین دل را از علاقه آب و گل یعنی از جمیع نقوش شبیحّه و صور ظلّیه مقدّس گرداند بقسمی که آثار حبّ و بغض در قلب نماند که مبادا آن حبّ او را بجهتی بیدلیل میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید چنانچه الیوم اکثری باین دو وجه از وجهه باقی و حضرت معانی بازمانده اند و بی شبان در صحراهای ضلالت و نسیان میچرند

و باید در کلّ حین توکل بحقّ نماید و از خلق اعراض کند و از عالم تراب منقطع شود و بگسلد و برتّ الأرباب در بندد و نفس خود را بر احدی ترجیح ندهد و افتخار و استکبار را از لوح قلب بشوید و بصبر و اضطبار دل بندد و صمت را شعار خود نماید و از تکلم بی فائده احتراز کند چه زبان نارپست افسرده و کثرت بیان سمّی است هلاک کننده نار ظاهری اجساد را محترق نماید و نار لسان ارواح و افنده را بگدازد اثر آن نار بساعتی فانی شود و اثر این نار بقرنی باقی ماند

و غیبت را ضلالت شمرد و بآن عرصه هرگز قدم نگذارد زیرا غیبت سراج منیر قلب را خاموش نماید و حیات دل را بمیراند بقلیل قانع باشد و از طلب کثیر فارغ مصاحبت منقطعین را غنیمت شمارد و عزلت از متمسّکین و متکبّرین را نعمت شمرد در اسحار باذکار مشغول شود و بتمام همّت و اقتدار در طلب آن نگار کوشد غفلت را بنار حبّ و ذکر بسوزاند و از ما سوی اللّه چون برق درگذرد و بر بی نصیبان نصیب بخشد و از محرومان عطا و احسان دریغ ندارد رعایت حیوان را منظور نماید تا چه رسد بانسان و اهل بیان و از جانان جان دریغ ندارد و از شماتت خلق از حقّ احتراز نجوید و آنچه برای خود نمی پسندد برای غیر نپسندد و نگوید آنچه را وفا نکند و از خاطفان در کمال استیلا درگذرد و طلب مغفرت نماید و بر عاصیان قلم عفو درکشد و بحقارت ننگرد زیرا حسن خاتمه مجهول است ای بسا عاصی که در حین موت بجوهر ایمان موفّق شود و خمر بقا چشد و بملاً اعلی شتابد و بسا مطیع و مؤمن که در وقت ارتقای روح تقلیب شود و باسفل درکات نیران مقرر یابد

باری مقصود از جمیع این بیانات متقنه و اشارات محکمه آنست که سالک و طالب باید جز خدا را فنا داند و غیر معبود را معدوم شمرد



و این شرایط از صفات عالین و سجدیه روحانیین است که در شرایط مجاهدین و مشی سالکین در مناہج علم الیقین ذکر یافت و بعد از تحقق این مقامات برای سالک فارغ و طالب صادق لفظ مجاهد در باره او صادق میاید و چون بعمل و الذین جاهدوا فینا مؤید شد البتہ بشارت لنهذینهم سبلنا مستبشر خواهد شد

و چون سراج طلب و مجاهده و ذوق و شوق و عشق و وله و جذب و حبّ در قلب روشن شد و نسیم محبت از شطر احدیه وزید ظلمت ضلالت شک و ریب زایل شود و انوار علم و یقین همه ارکان وجود را احاطه نماید در آن حین بشیر معنوی بشارت روحانی از مدینه الهی چون صبح صادق طالع شود و قلب و نفس و روح را بصور معرفت از نوم غفلت بیدار نماید و عنایات و تأییدات روح القدس صمدانی حیات تازه جدید مبذول دارد بقسمی که خود را صاحب چشم جدید و گوش بدیع و قلب و فؤاد تازه می بیند و رجوع بآیات واضحه آفاقیه و خفیات مستوره انفسیه مینماید و بعین الله بدیعه در هر ذره بآبی مفتوح مشاهده نماید برای وصول بمراتب عین الیقین و حق الیقین و نور الیقین و در جمیع اشیاء اسرار تجلی وحدانیّه و آثار ظهور صمدانیّه ملاحظه کند

قسم بخدا که اگر سالک سیل هدی و طالب معارج تقی باین مقام بلند اعلی واصل گردد راتحه حق را از فرسنگهای بعیده استنشاق نماید و صبح نورانی هدایت را از مشرق کلّ شیء ادراک کند و هر ذره و هر شیء او را دلالت بر محبوب و مطلوب نماید و چنان ممیز شود که حق را از باطل چون شمس از ظلّ فرق گذارد مثلاً اگر نسیم حق از مشرق ابداع وزد و او در مغرب اختراع باشد البتہ استشمام کند و همچنین جمیع آثار حق را از کلمات بدیعه و اعمال منیعه و افعال لمیعه از افعال و اعمال و آثار ماسوی امتیاز دهد چنانچه اهل لؤلؤ لؤلؤ را از حجر و انسان ربیع را از خریف و حرارت را از برودت و دماغ جان چون از زکام کون و امکان پاک شد البتہ راتحه جانان را از منازل بعیده بیاید و از اثر آن راتحه بمصر ایقان حضرت منان وارد شود

و بدایع حکمت حضرت سبحانی را در آن شهر روحانی مشاهده کند و جمیع علوم مکنونه را از اطوار ورقه شجره آن مدینه استماع نماید و از تراب آن مدینه تسیح و تقدیس ربّ الأریاب بگوش ظاهر و باطن شنود و اسرار رجوع و ایاب را بچشم سر ملاحظه فرماید

چه ذکر نمایم از آثار و علامات و ظهورات و تجلیات که بامر سلطان اسماء و صفات در آن مدینه مقدر شده بی آب رفع عطش نماید و بی نار حرارت محبّه الله بیفزاید در هر گیاهی حکمت بالغه معنوی مستور است و بر شاخسار هر گل هزار بلبل ناطقه در جذب و شور از لاله های بدیعی سرّ نار موسوی ظاهر و از نفحات قدسیه اش نفعه روح القدس عیسوی باهر بی ذهب غنا بخشد و بی فنا بقا عطا فرماید در هر ورقش نعیمی مکنون و در هر غرفه اش صد هزار حکمت مخزون

و مجاهدین فی الله بعد از انقطاع از ماسوی چنان بآن مدینه انس گیرند که آنی از آن منفک نشوند دلائل قطعیه را از سنبل آن محفل شنوند و براهین واضحه را از جمال گل و نوای بلبل اخذ نمایند و این مدینه در رأس هزار سنه او ازید او اقلّ تجدید شود و تزیین یابد....

و آن مدینه کتب الهیه است در هر عهدی مثلاً در عهد موسی تورات بود و در زمن عیسی انجیل و در عهد محمد رسول الله فرقان و در این عصر بیان و در عهد من بیعته الله کتاب او که رجوع کلّ کتب بانست و مهیمن است بر جمیع کتب

ما در هر کجا باشیم و هر چه بر ما وارد شود باید حزب الله بکمال استقامت و اطمینان بافق اعلى ناظر باشند و باصلاح عالم و تربیت امم مشغول گردند آنچه وارد شده و بشود سبب و علت ارتفاع امر بوده و هست خذوا امر الله و تمسکوا به انه نزل من لدن امر حکیم با کمال شفقت و رحمت اهل عالم را به ما یتنتفع به انفسهم دلالت کردیم و راه نمودیم

قسم باقتاب حقیقت که از اعلى افق عالم اشراق نموده حزب الله جز عمار و اصلاح عالم و تهذیب امم مقصودی نداشته و ندارند با جمیع ناس بصدق و صفا بوده‌اند ظاهرشان عین باطن و باطن نفس ظاهر حقیقت امر پوشیده و پنهان نه امام وجوه ظاهر و هویدا نفس اعمال گواه این مقال

امروز هر صاحب بصری انوار صبح ظهور را مشاهده کند و هر صاحب سمعی ندای مکلم طور را اصغا نماید امواج بحر رحمت الهی بکمال اوج ظاهر بشأنی که مشرق آیات و مطلع ینات با جمیع احزاب بی پرده و حجاب جالس و مؤانس چه مقدار از اهل آفاق بنفاق داخل و بوافق خارج باب فضل بر وجوه کل مفتوح با عاصی و مطیع در ظاهر بیک قسم معاشر که شاید بدکاران بدریای بخشش بی پایان بی‌برند تجلیات اسم ستار بقسمی ظاهر که بدکار گمان مینمود از اخیار محسوب هیچ فاصدی محروم نماند و هیچ مقبلی ممنوع نه... .

ای دوستان باخلاق مرضیه و اعمال طیبه حقّ جلّ جلاله را نصرت نمائید الیوم هر نفسی اراده نصرت نماید باید به ما له ناظر نباشد بل به ما عند الله لیس له ان ینظر الی ما ینفعه بل بما ترتفع به کلمة الله المطاعة قلب باید از شئونات نفس و هوی مقدس باشد چه که سلاح فتح و سبب اولیة نصر تقوی الله بوده و هست او است درعی که هیکل امر را حفظ میکند و حزب الله را نصرت مینماید لازال رایب تقوی مظفر بوده و از اقوی جنود عالم محسوب بها فتح المقربون مدن القلوب باذن الله ربّ الجنود

۱۲۷

قل یا قوم لا تنظروا الیّ الا بعینی ان تریدن ان تعرفن الله و قدرته و من دون ذلك لن تعرفونی ولو تفکروا فی امری بدوام الملك و تنظرون الاشیاء ببقاء الله الملك القادر الباقی الحکیم كذلك ینتأ الامر لعلّ الناس یتشعرون فی انفسهم و یکونن من العارفين و انک فانظر شأن هؤلاء بعد الذی شهدوا کلهم بانّی فدیة نفسی و اهلی فی سبیل الله و حفظاً لایمانهم و کنت بین الأعداء فی ایام الّتی اضطربت کلّ النفوس و ستروا وجوههم عن الأحباب و الأعداء و كانوا بحفظ انفسهم لمن المشتغلین و اظهروا الأمر و بلّغناه الی مقام کلّ اعترفوا بسلطنة الله و قدرته الا الذین کان فی صدورهم غلّ الغلام و كانوا من المشرکین و مع هذا الظهور الذی احاط بالممکنات و هذا الاشراق الذی ما سمعوا شبهه فی الآفاق اعترضوا علیّ ملأ البیان و منهم من اعرض عن الصراط و کفر بالذی آمن به و بغی علی الله المقنن المهيمن العلیّ العظیم و منهم من توقّف لدى الصراط و علّق امر الله بساذجه بتصدیق الذی خلق بقولی و بذلك حبط اعماله و ما کان من الشاعرين و منهم من قاس نفس الله بنفسه و غرّته الأسماء الی مقام حارب بوجهی و افتی علی قتلی و نسبني بکلّ ما کان فی نفسه

إذا أشکر فی بّتی و حزنی الذی خلقتی و ارسلنی و احمده فی قضایاه و فی وحدتی ثمّ ابتلائی بین هؤلاء الغافلین و صبرت و اصبر فی الصّبراء متکلاً علی الله و اقول ای ربّ فاهد العباد الی شطر جودک و مواهبک و لا تحرمهم عن بدایع فضلک و الطافک لأنّهم لا یعلمون ما اردت لهم من رحمتک الّتی سبقت العالمین ای ربّ هؤلاء ضعفاء فی الجهر و ایتام فی السّرّ و انک انت الکریم ذو الفضل المتعالی العظیم لا تقهر یا الهی علیهم ثمّ انظرهم الی میقات الّتی ینبغی لبدایع رحمتک لعلّ یرجعن الیک و یتستغفرنّ عمّا ارتکبوا فی جنبک و انک انت الغفور الرّحیم

قل يا قوم هل ينبغي لأحد ان ينسب نفسه الى ربّه الرّحمن و يرتكب في نفسه ما يرتكبه الشّيطان لا فوطلعة السّبحان لو انتم من العارفين

قدّسوا قلوبكم عن حبّ الدّنيا ثمّ السنكم عن ذكر ما سواه ثمّ اركانكم عنكلّ ما يمنعكم عن اللّقاء و يقربكم الى ما يأمركم به الهوى اتّقوا الله يا قوم و كونوا من المتّقين

قل يا قوم انتم ان تقولوا ما لا تفعلوا فما الفرق بينكم و بين الذينهم قالوا الله ربّنا فلما جاءهم على ظلل القدس اذا كفروا به و كانوا من المنكرين خلّصوا انفسكم عن الدّنيا و زخرفها ايّاكم ان لا تقرّبوا بها لأنّها يأمركم بالبعي و الفحشاء و يمنعكم عن صراط عزّ مستقيم

ثمّ اعلموا بأنّ الدّنيا هي غفلتكم عن موجدكم و اشتغالكم بما سواه و الآخرة ما يقربكم الى الله العزيز الجميل و كلّما يمنعكم اليوم عن حبّ الله أنّها لهي الدّنيا ان اجتنبوا منها لتكوننّ من المفلحين انّ الذي لن يمنعه شيء عن الله لا بأس عليه لو يزيّن نفسه بحلل الأرض و زيتنها و ما خلق فيها لأنّ الله خلق كلّ ما في السّموات و الأرض لعباده الموحّدين كلوا يا قوم ما احلّ الله عليكم و لا تحرموا انفسكم عن بدايع نعمائه ثمّ اشكروه و كونوا من الشّاكرين

يا ايّها المهاجر الى الله بلّغ النّاس رسالات ربّك لعلّ يمنعهم عن شطر النّفس و الهوى و يذكرهم بذكر الله العليّ العظيم قل يا قوم اتّقوا الله و لا تسفكوا الدّماء و لا تعرّضوا مع نفس و كونوا من المحسنين ايّاكم ان لا تفسدوا في الأرض بعد اصلاحها و لا تتبعوا سبل الغافلين

و منكم من اراد ان يبّلع امر مولاة فلينبغي له بأن يبّلع أوّلاً نفسه ثمّ يبّلع النّاس ليجذب قوله قلوب السّامعين و من دون ذلك لن يؤثّر قوله في افئدة الطّالبيين ايّاكم يا قوم لا تكوننّ من الذين يأمرون النّاس بالبرّ و ينسون انفسهم اولئك يكذبهم كلّما يخرج من افواههم ثمّ حقايق الأشياء ثمّ ملائكة المقرّبين

و ان يؤثّر قول هؤلاء في احد هذا لم يكن منهم بل بما قدّر في الكلمات من لدن مقتدر حكيم و مثلهم عند الله كمثل السّراج يستضيء منه العباد و هو يحترق في نفسه و يكون من المحترقين

قل يا قوم لا ترتكبوا ما يضيّع به حرمتكم و حرمة الأمر بين العباد و تكوننّ من المفسدين و لا تقرّبوا ما ينكره عقولكم ان اجتنبوا الاثم و أنّه حرّم عليكم في كتاب الذي لن يمسه الاّ الذين طهّهم الله عن كلّ دنس و جعلهم من المطهّرين

ان اعدلوا على انفسكم ثمّ على النّاس ليظهر آثار العدل من افعالكم بين عبادنا المخلصين ايّاكم ان لا تخانوا في اموال النّاس كونوا امناء بينهم و لا تحرموا الفقراء عمّا اتاكم الله من فضله و أنّه يجزي المنفقين ضعف ما انفقوا أنّه ما من اله الاّ هو له الخلق و الأمر يعطى من يشاء و يمنع عمّن يشاء و أنّه لهو المعطى البازل العزيز الكريم

قل يا ملاً البهّاء بلّغوا امر الله لأنّ الله كتب لكلّ نفس تبليغ امره و جعله افضل الأعمال لأنّها لن يقبل الاّ بعد عرفان الله المهيمن العزيز القدير و قدّر التبليغ بالبيان لا بدونه كذلك نزل الأمر من جبروت الله العليّ الحكيم ايّاكم ان لا تحاربوا مع نفس بل ذكروها بالبيان الحسنة و الموعظة البالغة ان كانت متذكّرة فلها و الاّ فأعرضوا عنها ثمّ اقبلوا الى شطر القدس مقرّ قدس منير

و لا تجادلوا للدّنيا و ما قدّر فيها بأحد لأنّ الله تركها لأهلها و ما اراد منها الاّ قلوب العباد و أنّها يسخرّ بجنود الوحي و البيان كذلك قدّر الأمر من انامل البهّاء على لوح القضاء من لدن مقضى عليم

ان يا ايها المسافر الى الله خذ نصيبك من هذا البحر ولا تحرم نفسك عما قدر فيه و كن من الفائزين و لو يرزقن كل من فى السموات و الأرض بقطرة منه ليغنين فى انفسهم بغناء الله المقتدر العليم الحكيم خذ بيد الانقطاع غرفة من هذا البحر الحيوان ثم رشح منها على الكائنات ليظهرهم عن حدودات البشر و يقربهم بمنظر الله الأكبر هذا المقر المقدس المنير و ان وجدت نفسك وحيداً لا تحزن فاكف بربك ثم استأنس به و كن من الشاكرين بلغ امر مولاك الى كل من فى السموات و الأرض ان وجدت مقبلاً فأظهر عليه لآلى حكمة الله ربك فيما القاك الروح و كن من المقبلين و ان وجدت معرضاً فأعرض عنه فتوكل على الله ربك و رب العالمين

تالله الحق من يفتح اليوم شفتاه فى ذكر اسم ربه لينزل عليه جنود الوحي عن مشرق اسمى الحكيم العليم و ينزلن عليه اهل ملاء الأعلى بصحاف من التور و كذلك قدر فى جبروت الأمر من لدن عزيز قدير و لله خلف سرادق القدس عباد يظهرن فى الأرض و ينصرن هذا الأمر و لن يخافن من احد ولو يحاربن معهم كل الخلايق اجمعين اولئك يقومن بين السموات و الأرض و يذكرن الله بأعلى ندائهم و يدعون الناس الى صراط الله العزيز الحميد ان اقتد بهؤلاء و لا تخف من احد و كن من الذين لا يحزنهم ضوضاء الناس فى سبيل بارئهم و لا يمنعهم لومة اللاتمين اذهب بلوح الله و آثاره الى الذين هم آمنوا و بشرهم برضوان القدس ثم انذر المشركين قل يا قوم تالله قد جئتكم عن جهة العرش نبأ من الله المقتدر العلي العظيم و فى يدى حجة من الله ربكم و رب آبائكم الأولين انتم و زوها بقسطاس الحق بما عندكم من حجج التبين و المرسلين ان وجدتموها على حق من عند الله اياكم ان لا تجادلوا بها و لا تبطلوا اعمالكم و لا تكونن من المشركين تلك آيات الله قد نزلت بالحق و بها حقق امره بين برئته و ارتفعت رايات التقديس بين السموات و الأرضين

قل يا قوم هذه لصحيفة المختومة المحتومة التى كانت مرقومة من اصبع القدس و مستورة خلف حجب الغيب و قد نزلت بالفضل من لدن مقتدر قديم و فيها قدرنا مقادير اهل السموات و الأرض و علم الأولين و الآخرين لن يعرب من علمه شىء و لن يعجزه امر عما خلق و يخلق ان انتم من العارفين

قل قد جاءت كره الأخرى و بسطنا يد الاقتدار على كل من فى السموات و الأرض و اظهرنا من سرنا الأعظم على الحق الخالص سراً اقل عما يحصى اذا ماتت الطوربون عند مطلع هذا التور الحمراء على بقعة السيناء و كذلك جاء جمال الرحمن على ظلل البرهان و قضى الأمر من لدى الله العزيز الحكيم

قل للحوارية الفردوس ان اخرجى من غرف القدس ثم البسى من حرر البقاء كيف تشاء و من سندس السننا باسمى الأبهى ثم اسمعى نغمات الأبدع الأحلى عما ارتفع عن جهة عرش ربك العلي الأعلى ثم اطلعى عن افق الثقاب بطراز الحوراء و لا تحرمى العباد من انوار وجهك البيضاء و ان سمعت تشهق اهل الأرض و السماء لا تحزنى دعيهم ليموتن على تراب الفناء و يعدمن بما اشتعلت فى نفوسهم نار البغضاء ثم غنى على احسن النغمات بين الأرضين و السموات فى ذكر اسم ملك السماء و الصفات و كذلك قدرنا لك الأمر و انا كنا قادرين

اياك ان لا تخلعى عن هيكلك الأطهر قميص الأنور ثم زدى عليه فى كل حين من حلال البقاء فى جبروت الانشاء ليظهر منك طراز الله فى كل ما سواه و يتم فضل ربك على العالمين

و ان وجدت من احد رايحة حب ربك ان افدى نفسك فى سبيله لأننا خلقناك له و لذا اخذنا عنك العهد فى ذر البقاء عند معشر المقرين و لا تجزعى عن رضى الطنونات من اهل الاشارات دعيهم بأنفسهم لأنهم اتبعوا همزات الشياطين ثم صحى بين الأرض و السماء تالله الحق انى لحوارية خلقنى البهاء فى قصر اسمه الأبهى و زين نفسى بطراز الأسماء فى الملاء الأعلى و انى لقد كنت محفوظة خلف حجبات العصمة و مستورة عن انظر البرية اذا سمعت ابدع الألحان عن شطر

ایمن الرحمن شهدت بأن الجنان تحرکت في نفسها شوقاً لاستماعها و طلباً للقائتها كذلك نزلنا في قیوم الأسماء علی لحن البقاء و علی لحن الأحلی فی هذا اللوح المبین

قل أنه لهو الحاکم فیما یشاء بسلطانه یحکم ما یرید بأمره و لا یسأل عما شاء و اراد و أنه لهو المختار القادر الحکیم انّ الذین هم کفروا باللّه و سلطانه اولئک غلبت علیهم النفس و الهوی و رجعوا الی مقرهم فی النار فبئس مقر المنکرین

۱۳۰

کن فی التّعنة منفقاً و فی فقدها شاکراً و فی الحقوق امیناً و فی الوجه طلقاً و للفقراء کنزاً و للأغنیاء ناصحاً و للمنادی مجیباً و فی الوعد وفياً و فی الأمور منصفاً و فی الجمع صامتاً و فی القضاء عادلاً و للانسان خاضعاً و فی الظلمة سراجاً و للهموم فرحاً و للظمان بحرّاً و للمکروب ملجأً و للمظلوم ناصراً و عضداً و ظهراً و فی الأعمال متقیاً و للغریب وطناً و للمریض شفءاً و للمستجیر حصناً و للضریر بصراً و لمن ضلّ صراطاً و لوجه الصدق جمالاً و لهیکل الأمانة طرازاً و لبيت الأخلاق عرشاً و لجسد العالم روحاً و لجنود العدل رایةً و لأفق الخیر نوراً و للأرض الطیبة رذاذاً و لبحر العلم فلکاً و لسماء الکریم نجماً و لرأس الحکمة اکلیلاً و لجبین الدهر بیاضاً و لشجر الخشوع ثمرّاً

۱۳۱

لازال قلم مالک قدم بذکر دوستان مشغول و متحرک گاهی فرات رحمت از او جاری و هنگامی کتاب مبین از او نازل اوست یکتا و خطیب اول دنیا لازال بر منبر تمکین متمکن و بمواعظ کافیه و نصایح نافعه ناطق حقّ شاهد و خلق گواه که آتی خود را ستر نکرده و حفظ نموده امام وجوه اهل عالم قیام نمود و بما اراد امر فرمود مقصود اصلاح عالم و راحت امم بوده این اصلاح و راحت ظاهر نشود مگر باتحاد و اتفاق و آن حاصل نشود مگر بنصایح قلم اعلی

بیانش آفاق را بنور اتفاق منور فرماید ذکرش نار محبت برافروزد و سبحات مانعه و حجابات حایله را بسوزد یک عمل پاک را از افلاک بگذراند و بال بسته را بگشاید و قوت رفته را باز آرد...  
یا حزب الله التقدیس التقوی التقوی ... بگو یا حزب الله ناصر و معین و جنود حقّ در زبر و الواح بمثابه آفتاب ظاهر و لائح آن جنود اعمال طیبه و اخلاق مرضیه بوده و هست هر نفسی الیوم بجنود اخلاق و تقوی نصرت نماید و لله و فی سبیل الله بر خدمت قیام کند البتّه آثارش در اشطار ظاهر و هویدا گردد

۱۳۲

حقّ جلّ جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده الیوم دین الله و مذهب الله آنکه مذاهب مختلفه و سبیل متعدده را سبب و علت بغضا نمائید این اصول و قوانین و راههای محکم متین از مطلع واحد ظاهر و از مشرق واحد مشرق و این اختلافات نظر بمصالح وقت و زمان و قرون و اعصار بوده  
ای اهل بهاء کمر همّت را محکم نمائید که شاید جدال و نزاع مذهبی از بین اهل عالم مرتفع شود و محو گردد حبّاً لله و لعباده بر این امر عظیم خطیر قیام نمائید ضغینه و بغضای مذهبی ناری است عالم سوز و اطفاء آن بسیار صعب مگر ید قدرت الهی ناس را از این بلاء عقیم نجات بخشد....

مشکوة بیان را این کلمه بمتابۀ مصباح است ای اهل عالم همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار بکمال محبت و اتحاد و مودت و اتفاق سلوک نمائید قسم بآفتاب حقیقت نور اتفاق آفاق را روشن و منور سازد حق آگاه گواه این گفتار بوده و هست

جهد نمائید تا باین مقام بلند اعلی که مقام صیانت و حفظ عالم انسانی است فائز شوید این قصد سلطان مقاصد و این امل ملیک آمل ولکن تا افق آفتاب عدل از سحاب تیره ظلم فارغ نشود ظهور این مقام مشکل بنظر میآید....  
ای اهل بهاء با جمیع اهل عالم بروح و ریحان معاشرت نمائید اگر نزد شما کلمهئی و یا جوهری است که دون شما از آن محروم بلسان محبت و شفقت القا نمائید اگر قبول شد و اثر نمود مقصد حاصل والا او را باو گذارید و در باره او دعا نمائید نه جفا لسان شفقت جذّاب قلوب است و مائده روح و بمتابۀ معانی است از برای الفاظ و مانند افق است از برای اشراق آفتاب حکمت و دانائی

### ۱۳۳

اوامر الهیه از سماء عزّ احدیه نازل باید کلّ بآن عامل شوید امتیاز و ترقی و فوز خلق بآن بوده و خواهد بود هر نفسی که بآن عمل نمود رستگار شد

بعد از عرفان مطلع توحید و مشرق تفرید دو امر لازم اول استقامت بر حبش بشائی که نفاق ناعقین و ادّعی مدّعین او را از حقّ منع نماید و کآن لم یکن شیئاً انگارد و ثانی اتباع اوامر او است که لم یزل مابین ناس بوده و خواهد بود و باو حقّ از باطل ممتاز و معلوم است

### ۱۳۴

و بعد از عرفان حقّ اعظم امور استقامت بر امر او است تمسک بها و کن من الرّاسخین هیچ عملی اعظم از این نبوده و نیست او است سلطان اعمال وربّک العلیّ العظیم....

اعمال و افعال حقّ مشهود و ظاهر چنانچه در جمیع کتب سماویّه نازل و مسطور است مثل امانت و راستی و پاکی قلب در ذکر حقّ و بردباری و رضای بما قضی الله له و القناعة بما قدر له و الصبر فی البلیا بل الشکر فیها و التّوکل علیه فی کلّ الأحوال این امور از اعظم اعمال و اسبق آن عند حقّ مذکور و دیگر مابقی احکام فروعیه در ظلّ آنچه مذکور شد بوده و خواهد بود....

باری روح قلب معرفة الله است و زینت او اقرار به انه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و ثوب آن تقوی الله و کمال آن استقامت کذلک ینیّن الله لمن اراده انه یحبّ من توجهه الیه لا اله الا هو الغفور الکریم الحمد لله ربّ العالمین

### ۱۳۵

ان یا حرف الحیّ لقد سمعت اذن الله ندائک و لاحظت عین الله کتابک و ینادیک حیثئذ عن جهة العرش بآیات نفسه المهیمن القیوم

فطوبی لک بما کسرت صنم النفس و الوهم و خرقت احجاب الظنون بقدره ربّک المهیمن العزیز المحبوب فاذا یرصد فی حقّک بانک من حروف الّتی سبقن الحروفات و لذا اختصّک الله من قبل بلسان علیّ بالحقّ الّذی اشرفت من نور وجهه

كلّ ما كان و ما يكون و أنّك انت فاحمد الله ثمّ اشكره بما أيّدك على امر الذي اضطرب عنه سكّان السّموات و الأرض و ضجّت من فى ملكوت الأمر و الخلق و بلت السّراير عمّا هو المكنون فى الصّدور

إذا يخاطبك ربّك العلىّ فى الأفق الأعلى و يقول فطوبى لك يا حرف الحىّ بما آمنت بنفسى و ما خجلتني بين اهل ملاّ الأعلى و وفيت بميثاقك و اخرجت نفسك عن حجبات الوهم و اقبلت الى الله ربّك و ربّ ما يرى و ما لا يرى و ربّ البيت المعمور و انى رضيت عنك بما وجدت وجهك مشرقاً فى يوم الذى اسودّت فيه الوجوه

قل يا ملاّ البيان اما وصيّناكم فى كلّ الألواح و فى كلّ زبر مكنون ان لا تتبّعوا انفسكم و هواكم فانظروا بالمنظر الأكبر فى حين الذى ينصب فيه ميزان الأعظم و يرتفع نغمات الرّوح عن يمين عرش ربّكم المهيمن العزيز القدوس و نهيناكم عن كلّ ما يمنعكم عن جمالى فى ظهور بعدى ولو يكون مظاهر الأسماء و ملكوتها و مطالع الصّفات و جبروتها فلمّا اظهرت نفسى اذاً كفرتم و اعرضتم و كنتم من الذينهم كانوا بايات ربّهم يلعبون

فوجمالي لن يقبل منكم اليوم شىء ولو تسجدون ببقاء سلطنة الله او تكوننّ من الذينهم يركعون لأنّ كلّ الأمور معلق بأمره و كلّ الأعمال منوط باذنه و كلّ حينئذ بين يديه ككفّ طين مقبوض و لن يرفع اليوم نداء احد الى الله الا بعد حبه و هذا من اصل الدّين لو انتم تعرفون

أ رضيتم بسراب بقية و اعرضتم عن بحر الذى جعله الله عذاباً سايقاً فويل لكم بما بدّلتم نعمة الله و كنتم من الذينهم كفروا بنفسى أوّل مرّة ان انتم فى انفسكم تفقهون

إذا قوموا بين يدى الله و تداركوا ما فرّطتم فى جنب ربّكم و هذا امرى عليكم ان انتم تسمعون فوعمرى ما فعل امّة الفرقان كما فعلتم و لا ملاّ التورىة و الانجيل و الزبور و انى بذلت نفسى لاثبات امره و بشرناكم فى كلّ الألواح بظهوره فلمّا ظهر برداء الكبرياء على هيكل البهّاء بتجلى اخرى اذاً قمتم على المحاربة بنفسه المهيمن القيوم اياكم يا قوم فاستحيوا عنى و عمّا ورد علىّ فى سبيل الله و لا تكوننّ من الذينهم كفروا بما نزل عليهم من سماء عزّ مرفوع

ان يا حرف الحىّ كذلك نطق حينئذ ربّك فى الرقيق الأعلى بلغ كلمات ربّك الى العباد لعلّ يستشعرون فى انفسهم و يتوبون الى الله الذى خلقهم و سوّاهم و ارسل اليهم هذا الجمال الدّرّى المقدّس المشهود

١٣٦

قل خلّصوا انفسكم يا قوم ثمّ طهروها عن التوجّه الى غيرى و بذكرى يطهّر كلّشئ ان انتم من العارفين قل اليوم لو يخلّصنّ كلّ الأشياء عن حجبات النّفس و الهوى ليلبس الله كلّها قميص يفعل ما يشاء فى ملكوت الانشاء ليظهر آية سلطانه فى كلّ شىء فتعالى من هذا السلطان المقتدر المهيمن العزيز القدير

ان اقرأ يا عبد ما وصل اليك من آثار الله بربوات المقرّبين لتستجذب بها نفسك و تستجذب من نعماتك افئدة الخلاق اجمعين و من يقرأ آيات الله فى بيته وحده لينشر نفحاتها ملائكة الناشرات الى كلّ الجهات و ينقلب بها كلّ نفس سليم ولو لن يستشعر فى نفسه ولكن يظهر عليه هذا الفضل فى يوم من الأيام كذلك قدرّ خفّيات الأمر من لدن مقدّر حكيم

ان يا خليل تالله اذاً يحرك القلم على اللوح ولكن ييكى و يصيح فى نفسه و يضحّ معه السّراج بين يدى العرش بما ورد على جمال القدم من الذينهم بعثوا بارادة من عنده و كان الله على ذلك لشهيد وعليم و من يطهّر اذنه من نعيق المشركين و يتوجّه الى الأشياء لىسمع ضجيجها ثمّ صريخها فيما مستنا الضّراء من عبادنا المشركين كذلك القيناك ذكراً من مصائبنا لتطلّع بما ورد على نفسى و تكون فيما ورد عليك لمن الصّابرين

ان انصر ربك فيكل شأن و كن من الناصرين ثم ذكر الناس بما نطق الروح في هذا اللوح الدرّي المبين قل يا قوم لا تفسدوا في الأرض و لا تحاربوا مع احد ان اصبروا في كل الأمور و توكلوا على الله و كونوا من المتوكلين ان انصروا ربكم الرحمن بسيف الحكمة و البيان و ان هذا شأن الانسان و من دون ذلك لا ينبغي لله الملك السبحان ولكن الناس غفلوا عن ذلك و كانوا من الغافلين

ان افتحوا يا قوم مصاريع القلوب بمفاتيح الذكر من هذا الذكر الحكيم ما اراد الله من الأرض و ما عليها الا قلوب عباده و جعلها عرشاً لظهور تجلياته اذاً قدسوها عن دونها ليرسم عليها ما خلقت لها و ان هذا لفضل عظيم  
قل يا قوم زينوا لسانكم بالصدق و نفوسكم بالأمانة اياكم يا قوم لا تخانوا في شيء و كونوا امناء الله بين برئته و كونوا من المحسنين ان الذين يرتكبون البغي و الفحشاء اولئك ضلّ سعيهم و كانوا من الخاسرين ان اجهدوا يا قوم بأن يكون عيونكم ناظرة الى شطر رحمة الله و قلوبكم متذكراً ببدايع ذكره و نفوسكم مطمئنة بمواهبه و فضله و ارجلكم ماشية على سبل رضائه و هذا وصيتي عليكم ان اتتم من العاملين

### ۱۳۷

بعضی اموال ناس را حلال دانسته و حکم کتاب را سهل شمردہ علیہم دائرۃ السوء و عذاب اللہ المقتدر القدير قسم بآفتاب افق تقدیس کہ اگر جمیع عالم از ذهب و فضہ شود نفسی کہ فی الحقیقہ بملکوت ایمان ارتقا جستہ ابدأ بأن توجہ نمایند تا چه رسد باخذ آن و این مقام بلسان عربی احلی و لغات فصیحی از قبل نازل لعمر اللہ اگر نفسی حالات آن را بیابد ابدأ بغير ما اذن اللہ عمل نماید و بغير دوست ناظر نشود فنای عالم را بعین بصیرت مشاهده نماید و قلبش بعالم بقا متصل گردد  
بگو ای مدعیان محبت از جمال قدم شرم نمائید و از زحمات و مشقاتی کہ در سبیل الہی حمل نموده پند گیرید و متنبہ شوید اگر مقصود این اعمال سخیفہ و افعال باطلہ بوده حمل این زحمات بچہ جهت شدہ هر سارق و فاسقی باین اعمال و اقوال شما قبل از ظهور عامل بودہ

براستی میگویم ندای احلی را بشنوید و خود را از آرایش نفس و هوی مقدس دارید الیوم ساکنین بساط احدیہ و مستقرین سرر عز صمدانیہ اگر قوت لایموت نداشته باشند بمال یهود دست دراز نکنند تا چه رسد بغير حقّ ظاهر شدہ کہ ناس را بصدق و صفا و دیانت و امانت و تسلیم و رضا و رفق و مدارا و حکمت و تقی دعوت نماید و باثواب اخلاق مرضیہ و اعمال مقدسه کل را مزین فرماید  
بگو بر خود و ناس رحم نمائید و امر الہی را کہ مقدس از جوهر تقدیس است بظنون و اوہام نجسہ نالائقہ نیلائید

### ۱۳۸

يا اله الرحمن و المقتدر على الامكان تری عبادک و ارقائك الذين يصومون في الأيام بأمرک و ارادتک و يقومون في الأسحار لذكرک و ثنائک رجاء ما کنز فی کنائز فضلک و خزائن جودک و کرمک اسألک یا من بیدک زمام الممكنات و فی قبضتک ملکوت الأسماء و الصفات بأن لا تحرم عبادک عن امطار سحاب رحمتک فی ایامک و لا تمنعهم عن رشحات بحر رضائک  
ای ربّ قد شهدت الذرات بقدرتک و سلطانک و الآيات لعظمتک و اقتدارک فارحم یا اله العالم و مالک القدم و سلطان الأمم عبادک الذين تمسکوا بحبل اوامرک و خضعوا عند ظهورات احکامک من سماء مشیتک  
ای ربّ تری عیونهم ناظرة الى افق عنایتک و قلوبهم متوجهة الى بحور الطافک و اصواتهم خاشعة لندائک الاحلی الذی ارتفع من المقام الأعلى باسمک الأبهي ای ربّ فانظر احبتک الذين نبذوا ما عندهم رجاء ما عندک و احاطتهم بالبأساء و الضراء



بما عرضوا عن الورى و اقبلوا الى افك الأعلى اى ربّ اسألك بأن تحفظهم من شؤونات النفس و الهوى و تؤيّدهم على ما ينفعهم فى الآخرة و الأولى

اى ربّ اسألك باسمك المكنون المخزون الذى ينادى بأعلى النداء فى ملكوت الانشاء و يدع الكلّ الى سدره المنتهى و المقام الأقصى بأن تنزل علينا و على عبادك من امطار سحب رحمتك ليظّهرنا عن ذكر غيرك و يقرّبنا الى شاطئ بحر فضلك اى ربّ فاكتب لنا من قلمك الأعلى ما يبقى به ارواحنا فى جيروتك و اسمائنا فى ملكوتك و اجسادنا فى كنائز حفظك و اجسامنا فى خزائن عصمتك أنك انت المقتدر على ما كان و ما يكون لا اله الا انت المهيمن القيوم

اى ربّ ترى ايدى الرّجاء مرتفعة الى سماء جودك و كرمك اسألك بأن لا ترجعها الا بكنوز عطائك و احسانك اى ربّ فاكتب لنا و لأبائنا و امّهاتنا كلمة الغفران ثمّ اقض لنا ما اردناه من طمطم فضلك و مواهبك ثمّ اقبل منا يا محبوبنا ما عملناه فى سبيلك أنك انت المقتدر المتعالى الفرد الواحد الغفور العطوف

١٣٩

ان يا نبيل الأعظم اسمع ما يناديك به لسان القدم عن جيروت اسمه الأكرم و أنّه ينطق حينئذ فى ملكوت الأعلى و يغنّ فى قلب كلّ الأشياء بأنّى انا الله لا اله الا انا لم يزل كنت سلطاناً مقتدراً و لا يزال اكون مليكاً مهيمناً و انّ برهاني قدرتي ثمّ سلطاني بين العالمين جميعاً...

ان يا اسمى طوبى لك بما ركبت على فلك البهّاء و كنت سائراً فى بحر الكبرياء بسلطاني الأعلى الأعلى و كنت من الفائزين من اصبح الله مكتوباً و شربت كأس الحيوان من هذا الغلام الذى يطوف فى حوله مظاهر السبحان و يستبركنّ بلقائه مطالع الرّحمن فى كلّ اصيل و بكوراً

عزّاً لك بما سافرت من الله الى الله و دخلت بقعة البقاء مقرّ الذى كان عن ذكر العالمين منزوهاً و اهتزّك ارياح القدس فى حبّ مولاك و طهرّك ماء العرفان عن دنس كلّ مشرك مردوداً و بلغت الى رضوان الذّكر فى هذا الذّكر الذى كان على هيكل الانسان مشهوداً

إذا فاشكر الله بما ايّدك على امره و انبت فى رياض قلبك سنبلات العلم و الحكمة و كذلك كان فضله عليك و على العالمين مسبوqاً اياك ان لا يحزنك شىء عمّا خلق بين الأرض و السماء عزّ نفسك عن كلّ الاشارات و دع عن ورائك كلّ الدلالات من اهل الحجبات ثمّ انطق بما يلهمك روح الأعظم فى امر ربّك لتقلّب الممكنات الى شطر قدس محموداً...

ثمّ اعلم بأنّنا ارفعنا حكم السيف و قدرنا التّصر باللسان و ما يظهر من البيان و كذلك كان الأمر عن جهة الفضل مقضياً قل يا قوم لا تفسدوا فى الأرض و لا تحاربوا مع نفس لأنّ ربّك اودع مداين الأرض كلّها بيد الملوك و جعلهم مظاهر قدرته على ما هم عليه و ما اراد لنفسه من الملك شيئاً و كان نفسه الحقّ على ذلك شهيداً بل اراد لنفسه مداين القلوب ليظّهرهم عن دنس الأرض و يقرّبهم الى مقرّ الذى كان عن مسّ المشركين محفوظاً ان افتحوا يا قوم مداين القلوب بمفاتيح البيان و كذلك نزّلنا الأمر على قدر مقدوراً

تالله انّ الدنيا و زخرفها و ما فيها من آلائها لم يكن عند الله الا ككفّ من التراب بل احقر لو كان الناس فى انفسهم بصيراً ظهّروا انفسكم يا ملاء البهّاء عن الدنيا و ما فيها تالله أنّها لا ينبغي لكم دعواها لأهلها و توجّهوا الى منظر قدس منيراً و ما ينبغي لكم هو حبّ الله و مظهر نفسه و اتّباعكم بما يظهر من عنده ان اتمم بذلك عليماً

قل زَيَّنُوا نفوسكم بالصدق و الأدب و لا تحرموا انفسكم من خلع الحلم و العدل ليهب من شطر قلوبكم على  
الممكنات روايح قدس محبوباً قل ايّاكم يا ملاً البهآء لا تكونوا بمثل الذين يقولون ما لا يفعلونه فى انفسهم ان اجهدوا بأن يظهر  
منكم على الأرض آثار الله و اوامره ثم اهدوا الناس بأفعالكم لأنّ فى الأقوال يشاركون اكثر العباد من كلّ وضيع و شريفاً ولكنّ  
الأعمال يمتازكم عن دونكم و يظهر انواركم على من على الأرض فطوبى لمن يسمع نصحى و يتبع ما امر به من لدن علم  
حكيماً

۱۴۰

ای محمد قبل علی طوبی لک بما زینت قلبک بطراز حبّ ربّک العزیز الحمید هر نفسی که الیوم باین مقام فایز شد کلّ خیر باو  
متوجّه

ناظر باین مباش که احبّای الهی در این ایّام بذلّت ظاهره مبتلا شده‌اند این ذلّت فخر عزّتها است کدام عزّت است  
اعظم از آنکه لسان قدم در سجن اعظم بذکر احبّای خود مشغول شود زود است که سحاب مانعه خرق شود و شمس کلمه  
مشرقه العزّة لله و لأحبّائه از افق سماء مشیّت مشرق و طالع گردد  
جمیع ناس از وضیع و شریف طالب این مقام بوده و هستند ولکن بعد از اشراق شمس حقیقت کلّ ممنوع و محتجب  
مگر نفوسى که بحبل عنایت حقّ متمسک شده‌اند و منقطعاً عمّا سواه بشطر احدیّه توجّه نموده‌اند  
حمد کن مقصود امکان را که باین شرافت کبری فایز شدی عنقریب دنیا و آنچه در او است مفقود و بقی العزّة  
لأحبّآء ربّک العزیز الکریم

۱۴۱

کتاب نزل بالحقّ لقوم یفقهون و یأمر الناس بالعدل و التقی و یمنعهم عن البغی و الفحشاء لعلّ الناس هم ینتبهون  
قل یا قوم ان اعملوا ما امرتم به فى الألواح و لا تتبعوا ظنون المفسدین الذین یرتکبون الفحشاء و ینسبون الی الله  
المقدّس العزیز المنیع قل انا قبلنا الضرّآء و البأسآء لتنزیه انفسکم ما لکم لا تكوننّ من المتفکّرين تالله من تفکّر فى ضررنا لیزوب  
من نار الحزن و ربّک على ما اقول شهید انا حملنا البلايا کلّها لتطهیر انفسکم و انتم من الغافلین  
قل ینبغى لكلّ من تشبّث بهذا الدلیل بأن یرتکبوا مقدّساً عمّا یرکبه الملاً الأعلى کذلک قضی الأمر من لدن ربّک الأبهی  
فى هذا اللوح المبین قل أ تدعون حبّی و ترتکبون ما یحزن به قلبی ما لکم لا تفقهون ما نزل من لدن علم حکیم  
انا نراکم فى اعمالکم اذا وجدنا منها الرّاحة المقدّسة الطیّبة نصلى علیکم و بذلك ینطق لسان اهل الفردوس بذکرکم و  
ثنائکم بین المقرّبین  
تشبّث بذیل الله و تمسک بحبله المتین ایّاک ان یمنعک ضجیح الذین کفروا بهذا النّبأ العظیم بلّغ ما امرت به فى اللوح  
ولو یعترض علیک العباد ان ربّک لهو القوىّ الحفیظ  
و البهآء علیک و على من معک من احبّائى الا انهم من الفایزین

۱۴۲

قسم بجمال محبوب اینست رحمتی که همه ممکنات را احاطه نموده و اینست یومی که در آن فضل الهی جمیع کائنات را  
فراگرفته ای علی عین رحمتم در جریان است و قلب شفقتم در احتراق چه که لازال دوست نداشته که احبّایش را حزنی اخذ

نماید و یا همی مس کند

اگر اسم رحمانم مغایر رضا حرفی از احبابم استماع نمود مهموماً مغموماً بمحلّ خود راجع شد و اسم ستّارم هر زمان مشاهده نمود نفسی بهتکی مشغول است بکمال احزان بمقرّ اقدس بازگشت و بصیحه و ندبه مشغول و اسم غفّارم اگر ذنبی از دوستانم مشاهده نمود صیحه زد و مدهوش بر ارض اوفتاد ملائکه امریه بمنظر اکبر حملش نمودند

ونفسی الحقّ یا نبیل قبل علی احتراق قلب بها از تو بیشتر است و ناله او عظیمتر هر حین که اظهار عصیان از نفسی در ساحت اقدس شده هیكل قدم از حیا اراده ستر جمال خود نموده چه که لازال ناظر بوفا بوده و عامل بشرایط آن چون کلماتت تلقاء وجه مذکور شد قد تموج بحر وفائی و مرّت نسّمات غفرانی و اهتزت سدره عنایتی و دارت سمآء فضلی قسم بآفتاب افق باقی که از حزن محزونم و از همّت مهموم ... اعتراف مینمایم بخدمات تو و شدتهای وارده بر تو که در سیلم حمل نمودی یشهد بحبّی ایّاک کلّ الدّرات ای علی این ندایت بسیار محبوب است بنویس و بگو و بخوان ناس را بشطر پروردگار عالمیان بحرارت و جذبی که جمیع را مشتعل نماید

قل یا الهی و محبوبی و محرّکی و مجذبی و المنادی فی قلبی و محبوب سرّی لک الحمد بما جعلتني مقبلاً الی وجهک و مشتعلأ بذکرک و منادياً باسمک و ناطقاً بشنائک

ای ربّ ای ربّ ان لم تظهر الغفلة من این نصبت اعلام رحمتک و رفعت رایات کرمک و ان لم يعلن الخطاء کیف يعلم بانّک انت السّتار الغفّار العليم الحکیم نفسی لغفلة غافلک الفداء بما مرّت عن ورائها نسّمات رحمة اسمک الرّحمن الرّحیم ذاتی لذنب مذنبک الفداء بما عرفت به اریاح فضلک و تضوّعات مسک الطافک کینوتی لعصیان عاصیک الفداء لأنّ به اشرفت شمس مواهبک من افق عطائک و نزلت امطار جودک علی حقایق خلقک

ای ربّ انا الذی اقررت بکلّ العصیان و اعترفت بما لا اعترف به اهل الامکان سرعت الی شاطئ غفرانک و سکت فی ظلّ خيام مکرمتک اسألك یا مالک القدم و المهیمن علی العالم بأن تظهر منی ما تطیر به الأرواح فی هوآء حبّک و النفوس فی فضاء انسک ثمّ قدر لی قوّة بسلطانک لأقلّب بها امکانات الی مطلع ظهورک و مشرق وحیک ای ربّ فاجعلنی بکلیّ فانیاً فی رضائک و قائماً علی خدمتک لأنّی احبّ الحیوة لأطوف حول سرادق امرک و خيام عظمتک ترانی یا الهی منقطعاً الیک و خاصعاً لذیک فافعل بی ما انت اهله و ینبغی لجلالک و یلیق لحضرتک

ای علی بعنایت ربّ العالمین فائز بوده و هستی بحول و قوّة او بایست مابین عباد بر نصرت امرش و اعلائی ذکرش محزون مباش از اینکه صاحب علوم ظاهره و خطّ نیستی ابواب فیوضات کل در قبضه قدرت حقّ است بر وجه عباد گشوده و میگشاید انشاءالله این نفعه لطیفه در کلّ اوان از شطر قلبت در عالم مرور نماید بشئانی که ثمرات آن در کلّ دیار ظاهر شود او است مقتدر بر هر شیء آنه لهو المقتدر العزیز القدير

۱۴۳

ان یا عبد طوبی لک بما عرفت الحقّ و اعرضت عن الذی کفر بالرّحمن و کان فی امّ الألواح شقیّاً ان استقم علی حبّ الله و امره ثمّ انصره بالبیان کذلک یامرک الرّحمن حین الذی کان بأیدی الظّالمین مسجوناً اذا مسّتک البلیا فی سبیلی ان اذکر بلائی و هجرتی و سجنی کذلک نلتیک من لدن عزیز حکیم لعمری سوف نظوی الدّنی و ما فیها و نیسط بساطاً آخر آنه کان علی کلّ شیء قدیراً

قدّس قلبك لذكري و اذنك لاستماع آياتي ثمّ اقبل الى المقرّ الذي استقرّ فيه عرش ربّك الرحمن قل اي ربّ لك الحمد بما وفّقنتي على عرفان مظهر نفسك و جعلتني مقبلاً الى كعبة وصلك و لقاءك اسألك باسمك الذي منه انفطرت السّماء و انشقت الأرض بأن تكتب لي ما كتبته لمن اعرض عن دونك و اقبل اليك و قدّر لي مقعد صدق عندك في سرادق الأبهي أنّك انت فعّال لما تشاء لا اله الا انت العزيز الحكيم

۱۴۴

قد قدّر لكلّ نفس تبليغ هذا الأمر من القلم الأعلى ... انه يلهم الذين انقطعوا عمّا سواه و يجرى من قلوبهم سلسيل الحكمة و البيان أنّ ربّك الرحمن لهو المقتدر على ما يشاء و الحاكم على ما يريد  
لو تنفكّر في الدّنيا و فنائها لا تختار لنفسك الا نصرة امر ربّك و لا يمنعك عن ذكره من على الأرض اجمعين  
ان استقم على الأمر و قل يا قوم قد جاء اليوم الذي وعدتم به في كلّ الألواح اتقوا الله و لا تجعلوا انفسكم محرومات عن الذي خلقتم له ان اسرعوا اليه هذا خير لكم عمّا خلق في الأرض ان انتم من العارفين

۱۴۵

و ان وجدتم من دليل لا تستكبروا عليه لأنّ سلطان العزّ يمرّ عليه في مذ الأيام و لا يعلم كيف ذلك احد الا من كان مشيئته مشيئة ربّكم العزيز الحكيم ان يا ملأ الأغنياء ان رأيتم من فقير ذي مترية لا نفرّوا عنه ثمّ اقعّدوا معه و استفسروا منه عمّا رشح عليه من رشحات ابحر القضاء تالله في تلك الحالة يشهدتكم اهل ملأ الأعلى و يصلّين عليكم و يستغفرون لكم و يذكرنكم و يمجّدنكم بألسن مقدّس طاهر فصيح فيا طوبى لعالم لن يفتخر على دونه بعلمه و يا حبّذا لمحسن لن يستهزء بمن عصى و يستر ما شهد منه ليستر الله عليه جريراته

۱۴۶

انا نحبّ ان نرى كلّ واحد منكم مبدأ كلّ خير و مشرق الصّلاح بين العالمين آتروا اخوانكم على انفسكم فانظروا الى هيكلكم الله في الأرض انه انفق نفسه لاصلاح العالم انه لهو المنفق العزيز المنيع ان ظهرت كدورة بينكم فانظروني امام وجوهكم و غضّوا البصر عمّا ظهر خالصاً لوجهي و حبّاً لأمرى المشرق المنير انا نحبّ ان نراكم في كلّ الأحيان في جنّة رضائي بالروح و الرّيحان و نجد منكم عرف الألفة و الوداد و المحبّة و الاتّحاد كذلك ينصحكم العالم الأمين انا نكون بينكم في كلّ الأوان اذا وجدنا عرف الوداد نفرح و لا نحبّ ان نجد سواه يشهد بذلك كلّ عارف بصير

۱۴۷

قسم باسم اعظم حيف است اين ايّام نفسى بشغونات عرضيه ناظر باشد بايستيد بر امر الهى و با يكديگر بكمال محبّت سلوك كنيد خالصاً لوجه المحبوب حجبات نفسانيه را بنار احديّه محترق نمائيد و با وجوه ناضرة مستبشره با يكديگر معاشرت كنيد كل سجايای حقّ را بچشم خود ديده ايد كه ابدأ محبوب بوده كه شبي بگذرد و يكي از احبّاي الهى از اين غلام آزرده باشد  
قلب عالم از كلمه الهيه مشتعل است حيف است باين نار مشتعل نشويد انشاءالله اميدواريم كه ليله مباركه را ليله الاتّحاديّه قرار دهيد و كل با يكديگر متحد شويد و بطراز اخلاق حسنه ممدوحه مزين گرديد و همّتان اين باشد كه نفسى را از غرقاب فنا بشريعه بقا هدايت نمائيد و در ميانه عباد بقسمى رفتار كنيد كه آثار حقّ از شما ظاهر شود چه كه شمائيد اول وجود

و اول عابدین و اول ساجدین و اول طائفین فولادی انطقنی بما اراد که اسماء شما در ملکوت اعلی مشهورتر است از ذکر شما در نزد شما گمان مکنید این سخن وهم است یا لیت انتم ترون ما یری ربکم الرحمن من علو شأنکم و عظمة قدرکم و سمو مقامکم نسأل الله ان لا تمنعکم انفسکم و اهوائکم عما قدر لکم

۱۴۸

باری ای سلمان آنچه عرفا ذکر نموده‌اند جمیع در رتبه خلق بوده و خواهد بود چه که نفوس عالیه و افتدۀ مجردۀ هر قدر در سماء علم و عرفان طیران نمایند از رتبه ممکن و ما خلق فی انفسهم بأنفسهم تجاوز نتوانند نمود کلّ العرفان من کلّ عارف و کلّ الأذکار من کلّ ذاکر و کلّ الأوصاف من کلّ واصف ینتهی الی ما خلق فی نفسه من تجلّی ربه و هر نفسی فی الجملة تفکر نماید خود تصدیق مینماید باینکه از برای خلق تجاوز از حدّ خود ممکن نه و کلّ امثله و عرفان از اول لا اول بخلق او که از مشیت امکانیه بنفسه لنفسه لا من شیء خلق شده راجع فسبحان الله من ان يعرف بعرفان احد او ان یرجع الیه امثال نفس لم یکن ینه و بین خلقه لا من نسبة و لا من ربط و لا من جهة و اشاره و دلالة و قد خلق الممكنات بمشیته الّتی احاطت العالمین حقّ لم یزل در علو سلطان ارتفاع وحدت خود مقدّس از عرفان ممکنات بوده و لایزال بسمو امتناع ملیک رفعت خود منزّه از ادراک موجودات خواهد بود جمیع من فی الأرض و السماء بکلمۀ او خلق شده‌اند و از عدم بحث بعرضه وجود آمده‌اند چگونه میشود مخلوقی که از کلمه خلق شده بذات قدم ارتقا نماید

۱۴۹

قل الیوم لو ینقطع احد عن کلّ من فی السموات و الأرض و یتوجّه بقلبه الی شطر القدس لیسخر الممكنات باسم من اسماء ربه العلیم الحکیم قل قد اشرفت الشمس باشرافات ما اشرفت بمثلها فی اعصار القبل ان استضیوا یا قوم من انوارها و لا تكونن من الصّابرين

۱۵۰

قل اذا جاء النّصر کلّ یدعون الایمان و یدخلون فی امر الله طوبی للذّینهم استقاموا علی الامر فی تلك الايام الّتی فیها ظهرت الفتنه من کلّ الجهات

۱۵۱

ای بلبان الهی از خارستان ذلت بگلستان معنوی بشتابید و ای یاران ترابی قصد آشیان روحانی فرمائید مژده بجان دهید که جانان تاج ظهور بر سر نهاده و ابوابهای گلزار قدم را گشوده چشمها را بشارت دهید که وقت مشاهده آمد و گوشها را مژده دهید که هنگام استماع آمد دوستان بوستان شوق را خیر دهید که یار بر سر بازار آمد و هدهدان سبا را آگه کنید که نگار اذن بار داده ای عاشقان روی جانان غم فراق را بسرور وصال تبدیل نمائید و سمّ هجران را بشهد لقا بیامیزید

اگرچه تا حال عاشقان از پی معشوق دوان بودند و حبیبان از پی محبوب روان در این ایام فضل سبحانی از غمام رحمانی چنان احاطه فرموده که معشوق طلب عشاق مینماید و محبوب جوای احباب گشته این فضل را غنیمت شمرند و این نعمت را کم نشمرند نعمتهای باقیه را نگذارید و باشیای فانیه قانع نشوید برقع از چشم بردارید و پرده از بصر دل بردرید تا جمال دوست بی حجاب ببینید و ندیده ببینید و نشنیده بشنوید

ای بلبلان فانی در گلزار باقی گلی شکفته که همه گلها نزدش چون خار و جوهر جمال نزدش بی مقدار پس از جان بخروشید و از دل بسروشید و از روان بنوشید و از تن بکوشید که شاید بوستان وصال درآید و از گل بی مثال بیوئید و از لقای بیزوال حصه برید و از این نسیم خوش صباى معنوی غافل نشوید و از این رائحه قدس روحانی بی نصیب نمانید این پند بندها را بگسلد و سلسله جنون عشق را بجنابان دلها را بدلدار رساند و جانها را بجانان سپارد قفس بشکند و چون طیر روحی قصد آشیان قدس کند

چه شبها که رفت و چه روزها که درگذشت و چه وقتها که بآخر رسید و چه ساعات که بانتهای آمد و جز باشتغال دنیای فانی نفسی برنیامد سعی نمائید تا این چند نفسی که باقی ماند باطل نشود عمرها چون برق میگذرد و فرقهها بر بستر تراب مقرر و منزل گیرد دیگر چاره از دست رود و امور از شصت

شمع باقی بی فانوس روشن و منیر گشته و تمام حجابات فانی را سوخته ای پروانگان بی پروا بشتابید و بر آتش زیند و ای عاشقان بیدل و جان بر معشوق بیائید و بی رقیب نزد محبوب دوید گل مستور بازار آمد بی ستر و حجاب آمد و بکل ارواح مقدسه ندای وصل میزند چه نیکو است اقبال مقبلین فهنیئاً للفائزین بانوار حسن بدیع

## ۱۵۲

چشم ودیعه من است او را بغبار نفس و هوی تیره مکن و گوش مظهر جود من است او را باعراض مشتیه نفسیه از اصغاء کلمه جامعه بازمدار قلب خزینه من است لالی مکنونه آن را بنفس سارقه و هوس خائن مسپار دست علامت عنایت من است آن را از اخذ الواح مستوره محفوظه محروم منما ... بی طلب عنایت فرمودم و بی سؤال اجابت فرمودم و بی استعداد منتهای فضل و جود را مبذول داشتم ... چون ارض تسلیم شوید تا ریاحین معطره ملونه مقدسه عرفانم از ارض وجود انبات نماید و چون نار مشتعل شوید تا حجابات غلیظه را محترق نمائید و اجساد مبروده محجوبه را از حرارت حب الهی زنده و باقی دارید و چون هوا لطیف شوید تا در مکمن قدس ولایتم درآید

## ۱۵۳

ای مؤمن مهاجر عطش و ظماً غفلت را از سلسبیل قدس عنایت تسکین ده و شام تیره بعد را بصبح منیر قرب منور گردان بیت محبت باقی را بظلم شهوت فانی خراب مکن و جمال غلام روحانی را بحجابات تیره نفسانی مپوش تقوای خالص پیشه کن و از ما سوی الله اندیشه منما و معین قلب منیر را بخاشاک حرص و هوی مسدود مکن و چشمه جاریه دل را از جریان بازمدار بحق متمسک شو و بحبل عنایت او متوسل باش چه که دون او احدی را از فقر بغنا نرساند و از ذلت نفس نجات نبخشد ای عباد اگر از بحور غنای مستوره احدیه مطلع شوید از کون و امکان هر دو غنی و بی نیاز گردید نار طلب در جان برافروزد تا بمطلب رفیع منبع که مقام قرب و لقای جانان است فایز گردید...

ای بندگان بنیان مصر ایقان حضرت سبحان را بنقر وهم و ظنون منهدم مکنید چه که ظن لم یزل مغنی نبوده و لایزال نفسی را بصراط مستقیم هادی نگشته ای عباد ید قدرت مبسوطه ممدوده مرتفعه سلطنتم را مغلول فرض گرفتهاید و رحمت منزله مسبوقة غیر مقطوعه ام را مقطوع داشتهاید و سحاب مرتفعه متعالیه جود و کرم را ممنوع و غیر مهطول فرض نمودهاید آیا بدایع قدرت سلطان احدیتم مفقود شده و یا نفوذ مشیت و احاطه اراده ام از عالمیان ممنوع گشته اگر نچنین دانستهاید چرا جمال عز قدس احدیتم را از ظهور منع نمودهاید و مظهر ذات عز ابهی را از ظهور در سماء قدس ابقی ممنوع داشتهاید اگر چشم انصاف

بگشائید جمیع حقایق ممکنات را از این بادهٔ جدیدۀ بدیعه سرمست بینید و جمیع ذرات اشیاء را از اشراق انوارش مشرق و منور خواهید یافت فیئس ما انتم ظننتم و ساء ما انتم تظنون

ای بندگان بمبدأ خود رجوع نمائید و از غفلت نفس و هوی برآمده قصد سینای روح در این طور مقدّس از ستر و ظهور نمائید کلمهٔ مبارکهٔ جامعۀ اولیّه را تبدیل نمائید و از مقررّ عزّ تقدیس و قدس تجرید منحرف مدارید بگو ای عباد غافل اگرچه بدایع رحمت جمیع ممالک غیب و شهود را احاطه نموده و ظهورات جود و فضلم بر تمام ذرات ممکنات سبقت گرفته و لکن سیاط عذابم بسی شدید است و ظهور قهرم بغایت عظیم نصایح مشفقۀ ام را بگوش مقدّس از کبر و هوی بشنوید و بچشم سر و سرّ در بدیع امرم ملاحظه نمائید....

حال ای عباد از سراج قدس منیر صمدانی که در مشکاة عزّ ربّانی مشتعل و مضیء است خود را ممنوع نمائید و سراج حبّ الهی را بدهن هدایت در مشکاة استقامت در صدر منیر خود برافروزید و بزجاج توکل و انقطاع از ما سوی الله از هبوب انفاس مشرکین حفظش نمائید ای بندگان مثل ظهور قدس احدیتم مثل بحریت که در قعر عمق آن لآلی لطیفهٔ منیره ازید از احصا مستور باشد و هر طالبی البتّه باید کمر جهد و طلب بسته بشاطی آن بحر درآید تا قسمت مقدّره در الواح محتومهٔ مکنونه را علی قدر طلبه و جهده اخذ نماید حال اگر احدی بشاطی قدسش قدم نگذارد و در طلب او قیام نماید هیچ از آن بحر و لآلی آن کم شود و یا نقصی بر او وارد آید فیئس ما توهّمتم فی انفسکم و ساء ما انتم تتوهّمون ای بندگان تالله الحقّ آن بحر اعظم لجنّی و مواج بسی نزدیک و قریب است بلکه اقرب از حبل ورید بآنی بآن فیض صمدانی و فضل سبحانی و جود رحمانی و کرم عزّ ابهائی واصل شوید و فایز گردید

ای بندگان اگر در بدایع جود و فضلم که در نفس شما ودیعه گزاره‌ام مطلع شوید البتّه از جمیع جهات منقطع شده بمعرفت نفس خود که نفس معرفت منست پی‌برید و از دون من خود را مستغنی بینید و طمطم عنایت و مقم مقام مکرتم را در خود بچشم ظاهر و باطن چون شمس مشرقه از اسم ابهائیّه ظاهر و مشهود بینید این مقام امنع اقدس را بمشتهیات ظنون و هوی و افکیّات وهم و عمی ضایع مگذارید مثل شما مثل طیری است که باجنحهٔ منیعه در کمال روح و ریحان در هواهای خوش سبحان با نهایت اطمینان طیران نماید و بعد بگمان دانه بآب و گل ارض میل نماید و بحرص تمام خود را بآب و تراب بیالاید و بعد که ارادهٔ صعود نماید خود را عاجز و مقهور مشاهده نماید چه که اجنحهٔ آلوده بآب و گل قادر بر طیران نبوده و نخواهد بود در این وقت آن طایر سماء عالیّه خود را ساکن ارض فانیه بیند حال ای عباد پره‌ای خود را بطین غفلت و ظنون و تراب غلّ و بغضا میالائید تا از طیران در آسمانهای قدس عرفان محروم و ممنوع نمایید

ای عباد لآلی صدف بحر صمدانی را از کنز علم و حکمت ربّانی بقوّت یزدانی و قدرت روحانی بیرون آوردم و حوریّات غرف ستر و حجاب را در مظاهر این کلمات محکّمات محشور نمودم و ختم ائام مسک احدیّه را بید القدرهٔ مفتوح نمودم و روایح قدس مکنونهٔ آن را بر جمیع ممکنات مبذول داشتم حال مع جمیع این فیوضات منیعهٔ محیطه و این عنایات مشرقهٔ لمیعه اگر خود را منع نمائید ملامت آن بر انفس شما راجع بوده و خواهد بود....

ای عباد نیست در این قلب مگر تجلیّات انوار صبح لقا و تکلم نمینماید مگر بر حقّ خالص از پروردگار شما پس متابعت نفس نمائید و عهد الله را مشکنید و نقض میثاق مکنید باستقامت تمام بدل و قلب و زبان باو توجه نمائید و نباشید از بی‌خردان دنیا نمایشی است بی‌حقیقت و نیستی است بصورت هستی آراسته دل باو مبندید و از پروردگار خود مگسلید و مباشید از غفلت‌کنندگان براستی میگویم که مثل دنیا مثل سرابی است که بصورت آب نماید و صاحبان عطش در طلبش جهد بلیغ نمایند و چون باو رسند بی‌بهره و بی‌نصیب مانند و یا صورت معشوقی که از جان و روح عاری مانده و عاشق چون بدو رسد لایسمن و لایغنی مشاهده نماید و جز تعب زیاد و حسرت حاصلی نیابد

ای عباد اگر در این ایام مشهود و عالم موجود فی الجمله برخلاف رضا از جبروت قضا واقع شود دل تنگ مشوید که ایام خوش رحمانی آید و عالمهای قدس روحانی جلوه نماید و شما را در جمیع آن ایام و عوالم قسمتی مقدر و عیشی معین و رزقی مقرر است البتّه بجمیع آنها رسیده فایز گردید

۱۵۴

باری ای سلمان بر احبّای حقّ القا کن که در کلمات احدی بديده اعتراض ملاحظه نمائید بلکه بديده شفقت و مرحمت مشاهده کنید مگر آن نفوسی که الیوم در ردّ الله الواح ناریه نوشته بر جمیع نفوس حتم است که بر ردّ من ردّ علی الله آنچه قادر باشند بنویسند کذلک قدر من لدن مقتدر قدیر چه که الیوم نصرت حقّ بذکر و بیان است نه بسیف و امثال آن کذلک نزلنا من قبل و حینئذ ان انتم تعرفون فوالذی ینطق حینئذ فی کلّ شیء بانّه لا اله الا هو که اگر نفسی در ردّ من ردّ علی الله کلمهئی مرقوم دارد مقامی باو عنایت شود که جمیع اهل ملاً اعلی حسرت آن مقام برند و جمیع اقلام ممکنات از ذکر آن مقام عاجز و السن کائنات از وصفش قاصر چه که هر نفسی الیوم بر این امر اقدس ارفع امنع مستقیم شود مقابل است با کلّ من فی السموات و الارض و کان الله علی ذلک لشهید و علیم

ان یا احبّاء الله لا تستقرّوا علی فراش الرّاحة و اذا عرفتم بارئکم و سمعتم ما ورد علیه قوموا علی النّصر ثمّ انطقوا و لا تصمتوا اقلّ من آن و انّ هذا خیر لکم عن کنوز ما کان و ما یکون لو انتم من العارفين

۱۵۵

انّ اول ما کتب الله علی العباد عرفان مشرق وحیه و مطلع امره الّذی کان مقام نفسه فی عالم الامر و الخلق من فاز به قد فاز بكلّ الخیر و الّذی منع انه من اهل الضّلال ولو یأتی بكلّ الاعمال اذا فترتم بهذا المقام الاسنی و الافق الاعلی ینبغی لكلّ نفس ان یتبع ما امر به من لدی المقصود لانهما معاً لا یقبل احدهما دون الاخر هذا ما حکم به مطلع الالهام

انّ الّذین اوتوا بصائر من الله یرون حدود الله السّبب الاعظم لنظم العالم و حفظ الامم و الّذی غفل انه من همج رعاع انا امرناکم بکسر حدودات النفس و الهوی لا ما رقم من القلم الاعلی انه لروح الحیوان لمن فی الامکان قد ماجت بحور الحکمة و البیان بما هاجت نسمة الرّحمن اغتموا یا اولی الالباب انّ الّذین نکثوا عهد الله فی اوامره و نکصوا علی اعقابهم اولئک من اهل الضّلال لدی الغنی المتعال

یا ملاً الارض اعلموا انّ اوامری سرج عنایتی بین عبادی و مفاتیح رحمتی لبریتّی کذلک نزل الامر من سماء مشیّه ربکم مالک الادیان لو یجد احد حلاوة البیان الّذی ظهر من فم مشیّه الرّحمن لینفق ما عنده ولو یکون خزائن الارض کلّها لیثبت امرّاً من اوامره المشرقة من افق العنایة و اللطاف

قل من حدودی یمرّ عرف قمیصی و بها تنصب اعلام النّصر علی القنن و الاتلال قد تکلم لسان قدرتی فی جبروت عظمتی مخاطباً لبریتّی ان اعمالوا حدودی حبّاً لجمالی طوبی لحیب وجد عرف المحبوب من هذه الکلمة الّتی فاحت منها نفحات الفضل علی شأن لا توصف بالاذکار لعمری من شرب رحیق الانصاف من ایدای اللطاف انه یطوف حول اوامری المشرقة من افق الابداع

لا تحسبنّ انا نزلنا لکم الاحکام بل فتحنا ختم الرّحیق المختوم باصابع القدرة و الاقتدار یشهد بذلك ما نزل من قلم الوحی تفکّروا یا اولی الافکار...



إذا اشرفت من افق البيان شمس الاحكام لكل ان يتبعوها ولو بامر تنفطر عنه سموات افئدة الاديان انه يفعل ما يشاء و لا  
يسئل عمّا شاء و ما حكم به المحبوب انه لمحبوب و مالك الاختراع ان الذى وجد عرف الرحمن و عرف مطلع هذا البيان انه  
يستقبل بعينه السهام لاثبات الاحكام بين الانام طوبى لمن اقبل و فاز بفصل الخطاب

١٥٦

وجه حقّ از افق اعلى باهل بها توجه نموده ميفرمايد در جميع احوال بانچه سبب آسايش خلق است مشغول باشيد همّت را در  
تربيت اهل عالم مصروف داريد كه شايد نفاق و اختلاف از مابين امم باسم اعظم محو شود و كل اهل يك بساط و يك مدينه  
مشاهده شوند قلب را منور داريد و از خار و خاشاك ضعيفه و بغضا مطهر نماييد كل اهل يك عالميد و از يك كلمه خلق  
شده ايد نيكوست حال نفسى كه بمحبت تمام با عموم انام معاشرت نمايد

١٥٧

ان الذين هاجروا من اوطانهم لتبليغ الامر يؤيدهم الروح الامين و يخرج معهم قبيل من الملائكة من لدن عزيز عليهم طوبى لمن  
فاز بخدمة الله لعمري لا يقابله عمل من الأعمال الا ما شاء ربك المقتدر القدير انه لسيد الأعمال و طرازها كذلك قدر من  
لدن منزل قديم

من اراد التبليغ ينبغي له ان ينقطع عن الدنيا و يجعل همه نصره الامر فى كل الأحوال هذا ما قدر فى لوح حفيظ و اذا  
اراد الخروج من وطنه لأمر ربه يجعل زاده التوكّل على الله و لباسه التقوى كذلك قدر من لدى الله العزيز الحميد  
اذا اشتعل بنار الحبّ و زين بطراز الانقطاع يشتعل بذكره العباد ان ربك لهو العليم الخبير طوبى لمن سمع النداء و  
اجاب انه من المقرّين

١٥٨

قد كتب الله لكل نفس تبليغ امره و الذى اراد ما امر به ينبغي له ان يتصف بالصفات الحسنة اولاً ثم يبلّغ الناس لتنجذب بقوله  
قلوب المقبلين و من دون ذلك لا يؤثّر ذكره فى افئدة العباد

١٥٩

فانظروا فى الناس و قلّة عقولهم يطلبون ما يضرهم و يتركون ما ينفعهم الا انهم من الهائمين انا نرى بعض الناس ارادوا الحرّية و  
يفتخرون بها اولئك فى جهل مبين  
انّ الحرّية تنتهى عواقبها الى الفتنة التى لا تخمد نارها كذلك يخبركم المحصى العليم فاعلموا ان مطالع الحرّية و  
مظاهرها هى الحيوان و للانسان ينبغي ان يكون تحت سنن تحفظه عن جهل نفسه و ضرر الماكرين انّ الحرّية تخرج الانسان  
عن شئون الادب و الوقار و تجعله من الارذلين  
فانظروا الخلق كالاغنام لا بدّ لها من راعٍ ليحفظها انّ هذا لحقّ يقين انا نصدّقها فى بعض المقامات دون الاخر انا كنا  
عالمين

قل الحرّية فى اتباع اوامرى لو انتم من العارفين لو اتبع الناس ما نزلناه لهم من سماء الوحي ليجدون انفسهم فى حرّية  
بحثة طوبى لمن عرف مراد الله فيما نزل من سماء مشيئته المهيمنة على العالمين قل الحرّية التى تنفعكم انّها فى العبودية لله

الحقّ و الذی وجد حلاوتها لا یبدلها بملکوت ملک السموات و الارضین

۱۶۰

موحد الیوم نفسیست که حقّ را مقدّس از اشباح و امثال ملاحظه نماید نه آنکه امثال و اشباح را حقّ داند مثلاً ملاحظه کن از صانع صنعی ظاهر میشود و از نقّاش نقشی حال اگر گفته شود این صنعت و نقش نفس صانع و نقّاش است هذا کذب وربّ العرش و الثری بلکه مدّند بر ظهور کمالیّه صانع و نقّاش

ای شیخ فانی معنی فنای از نفس و بقای بالله آنست که هر نفسی خود را در جنب اراده حقّ فانی و لاشیء محض مشاهده نماید مثلاً اگر حقّ بفرماید افعّل کذا بتمام همّت و شوق و جذب قیام بر آن نماید نه آنکه از خود توهمی کند و آن را حقّ داند در دعای صوم نازل و لو یخرج من فم اردادک مخاطباً ایّاهم یا قوم صوموا حبّاً لجمالی و لا تعلّقہ بالمیقات و الحدود فوعزّتک هم یصومون و لا یأکلون الی ان یموتون اینست معنی فنا در این مقام درست تفکر نمائید تا بسلسیل حیوان که در کلمات مالک امکان جاری و ساریست فائز شوید و شهادت دهید باینکه حقّ لم یزل منزّه از خلق بوده انه لهو الفرد الباقی العلیم الخیر این مقام اعظم از مقامات بوده و خواهد بود

باید آن جناب به ما اراد الله قیام نمایند و ما اراد الله ما نزل فی الألواح است بقسمی که بهیچوجه از خود اراده و مشیّتی نداشته باشند اینست مقام توحید حقیقی

از خدا بخواهید در این مقام ثابت باشید و ناس را بسططان معلوم که بهیکل مخصوص ظاهر و بکلمات مخصوصه ناطقست هدایت کنید اینست جوهر ایمان و ایقان نفوسی که باوهم خود معتکف شده‌اند و اسم آن را باطن گذاشته‌اند فی الحقیقه عبده اصنامند کذلک شهد الرحمن فی الألواح انه لهو العلیم الحکیم

۱۶۱

جهد کن که شاید نفسی را بشریعه رحمن وارد نمائی این از افضل اعمال عند غنیّ متعال مذکور و بشأنی بر امر الهی مستقیم باش که هیچ امری تو را از خدمتی که بآن مأموری منع ننماید اگرچه من علی الأرض بمعارضه و مجادله برخیزند مثل اریاح باش در امر فائق الأصباح چنانچه مشاهده مینمائی که اریاح نظر بمأموریت خود بر خراب و معمور مرور مینماید نه از معمور مسرور و نه از خراب محزون و نظر بمأموریت خود داشته و دارد احبّاء حقّ هم باید ناظر باصل امر باشند و بتبلیغ آن مشغول شوند لله بگویند و بشنوند هر نفسی اقبال نمود آن حسنه باو راجع و هر نفسی که اعراض نمود جزای آن باو واصل

و در حین خروج نیر آفاق از عراق اخبار داده شد بطیور ظلمتیّه و البتّه از بعض اراضی نعیب مرتفع خواهد شد چنانچه در سنین قبل شده در کلّ احوال پناه بحقّ برده که مباد متابعت نفوس کاذبه نمائید

قد انتهت الظهورات الی هذا الظهور الأعظم کذلک ینصحکم ربکم العلیم الحکیم و الحمد لله ربّ العالمین

۱۶۲

حضرت رحمن انسان را بینا و شنوا خلق فرموده اگرچه بعضی او را عالم اصغر دانسته‌اند ولیکن فی الحقیقه عالم اکبر است و مقام و رتبه و شأن هر انسانی باید در این یوم موعود ظاهر شود

قلم اعلی در کلّ احیان بکمال روح و ریحان اولیای حقّ را ذکر نموده و متذکّر داشته طوبی از برای نفسی که شئونات مختلفه دنیا او را از مطلع نور توحید منع نموده باستقامت تمام باسم قیوم از ریحی مختوم آشامیده آنّه من اهل الفردوس فی کتاب اللّهِ ربّ العالمین

۱۶۳

للّهِ الحمد عالم را بطرازی مزین نموده و بردائی متردّی فرموده که صاحبان جنود و صفوف و عزّت و ثروت قادر بر نزع آن نه قل انّ القدرة کلّها لله مقصود العالمین و العظمة کلّها لله معبود من فی السموات و الارضین این مظاهر تریبّه قابل ذکر نبوده و نیستند

بگو آبشخور این طیور صحرائی دیگر و مقامی دیگر است من یقدر ان یطفئ ما اثاره اللّهِ بیده البیضاء و من یستطیع ان یخمد ما اشعلته ید قدرة ربّک القویّ الغالب القدر اشتعال نار فتنه را ید قدرت خاموش نمود آنّه هو المقتدر علی ما یشاء بقوله کن فیکون قل انّ جبل سکون اصفیائی لا یتزعزع من اریاح العالم و لا من قواصف الأمم سبحان اللّهِ این قوم را چه بر آن داشت که اولیای حقّ را اسیر نمایند و بحبس فرستند... سوف یرون المخلصون شمس العدل مشرقة من افق العلاء کذلک یخبرک مولی الوری فی سجنه المتین

۱۶۴

یا معشر البشر تمسکوا بالحبل المتین انّه ینفعکم فی الارض من لدی اللّهِ ربّ العالمین خذوا العدل و الانصاف و دعوا ما امرکم به کلّ جاهل بعید الذین زینوا رؤوسهم بالعمائم و افتوا علی الذی به ظهر کلّ امر حکیم باسمی رفعت مقاماتهم بین العباد و اذا اظهرت نفسی افتوا علیّ بظلم مبین کذلک نطق القلم بالحقّ و القوم من الغافلین انّ الذی تمسک بالعدل انّه لا یتجاوز حدود الاعتدال فی امر من الأمور و یکون علی بصیره من لدی البصیر انّ التمدّن الذی یدکره علماء مصر الصّنائع و الفضل لو یتجاوز حدّ الاعتدال لتراه نقمة علی الناس کذلک یخبرکم الخبیر انّه یصیر مبدأ الفساد فی تجاوزه کما کان مبدأ الاصلاح فی اعتداله تفکروا یا قوم و لا تكونوا من الهائمین سوف تحترق المدن من ناره و ینطق لسان العظمة الملک لله العزیز الحمید

و کذلک فانظر فی کلّ شیء من الأشياء ثم اشکر ربّک بما ذکرک فی هذا اللّوح البدیع الحمد لله مالک العرش العظیم اگر نفسی فی الحقیقه در آنچه از قلم اعلی نازل شده تفکر نماید و حلاوت آن را بیابد البتّه از مشیت و اراده خود فارغ و آزاد گردد و باراده اللّهِ حرکت نماید طوبی از برای نفسی که باین مقام فائز شد و از این فضل اعظم محروم نماند

امروز نه خائف مستور محبوبست و نه ظاهر مشهور باید بحکمت عامل باشند و بخدمت امر مشغول بر کل لازمست در احوال این مظلوم تفکر نمایند از اول امر تا حین مابین احبّاً و اعدا ظاهر بوده و هستیم و در احیائی که از کلّ جهات بلایا و رزایا احاطه نموده بود اهل ارض را بکمال اقتدار بافق اعلی دعوت نمودیم قلم اعلی دوست نداشته و ندارد در این مقام مصائب خود را ذکر نماید چه که البتّه مقرّبین و موحدین و مخلصین را احزان اخذ کند آنّه لهو الناطق السّامع العلیم در اکثر ایام بین ایادی اعدا بودیم و حال مابین حیّات ساکنیم

این اراضی مقدّسه در جمیع کتب الهی موصوف و مذکور و اکثر انبیا و مرسلین از این اراضی ظاهر شده‌اند اینست آن بیدائی که جمیع رسل به لّیک اللّهم لّیک ناطق بودند و وعده ظهور اللّهِ در این اراضی بوده اینست وادی قضا و ارض بیضا و بقعه نورا در کتب قبل جمیع آنچه الیوم ظاهر مذکور است و لکن اهل آن در جمیع کتب الهی غیر مقبول بشأنی که در بعضی

از مقامات باولاد افاعی ذکر شده‌اند و حال این مظلوم مایین اولاد افاعی بأعلى النداء ندا مینماید و کل را بغایة قصوی و ذروة علیا و افق اعلی میخواند طوبی لمن سمع ما نطق به اللسان فی ملکوت البیان و ویل لكل غافل بعید

۱۶۵

اذن واعیة طاهرة مقدسه در جمیع احیان از کلّ اشطار کلمة مبارکة انا لله و انا الیه راجعون اصغا مینماید اسرار موت و رجوع مستور بوده و هست لعمر الله اگر ظاهر شود بعضی از خوف و حزن هلاک شوند و بعضی بشأنی مسرور گردند که در هر آنی از حقّ جلّ جلاله موت را طلب نمایند

موت از برای موقنین بمثابه کأس حیوانست فرح بخشد و سرور آرد و زندگی پاینده عطا فرماید مخصوص نفوسی که بثمره خلقت که عرفان حقّ جلّ جلاله است فائز شده‌اند این مقام را بیانی دیگر و ذکری دیگر است العلم عند الله ربّ العالمین

۱۶۶

من يدعی امرأ قبل اتمام الف سنة كاملة انه کذاب مفتر نسئل الله بان يؤیّده علی الرجوع ان تاب انه هو التّوّاب و ان اصّر علی ما قال یبعث علیه من لا یرحمه انه شدید العقاب من یاؤل هذه الآیة او یفسرها بغير ما نزل فی الظّاهر انه محروم من روح الله و رحمته التي سبقت العالمین خافوا الله و لا تتبعوا ما عندکم من الاوهام اتبعوا ما یأمركم به ربکم العزیز الحکیم

---

این سند از کتابخانه مراجع یهائی دانلود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجه به مقررات مندرج در سایت [www.bahai.org/fa/legal](http://www.bahai.org/fa/legal) استفاده نمائید.

آخرین ویراستاری: ۱۴ دسامبر ۲۰۲۲، ساعت ۳:۰۰ بعد از ظهر